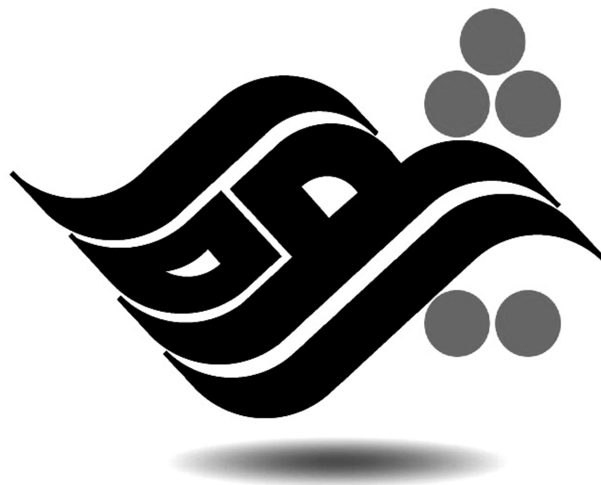


نشریه فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی
دانشجویان ارومیه
سال هفتم، شماره سیزدهم، آذر ۹۸
کردی - فارسی

سردبیر و صاحب امتیاز : فرشاد علی‌کرمی
مدیر مسئول : متین فرامرزپور
طراح جلد : فردین مرادی
صفحه‌آرا : متین فرامرزپور

همچنین سپاس فراوان داریم خدمت استاد قاسم مویدزاده (مامۆستا هەڵۆ)، استاد عزیز آلی، جناب آقای مسعود کردپور، خسرو کردپور، دکتر محمد کریم محمدی، مدیریت محترم کتاب فروشی گزینگ مهاباد، آرش ندا، زانیار صادقی، سعدی کیانی، و ابراهیم رسولی، که در تهییه این شماره از نشریه ژیوەر ما را یاری نمودند.

علی‌کرمی : ۰۹۱۸۶۵۷۸۸۶۴ فرامرزی: ۰۹۳۹۲۶۷۷۵۳۰ @jiwerjournal





فهرست

۱- مطالب چاپ شده در ژیوەر منظر ایده نویسندگان آن بوده و لزوماً تفکر نشریه به این شیوه نمی‌باشد.

۲- مسئولیت تمامی نوشته‌ها برعهده مدیرمسئول بوده و مسئولیتی بر نویسندگان آن نخواهد بود.

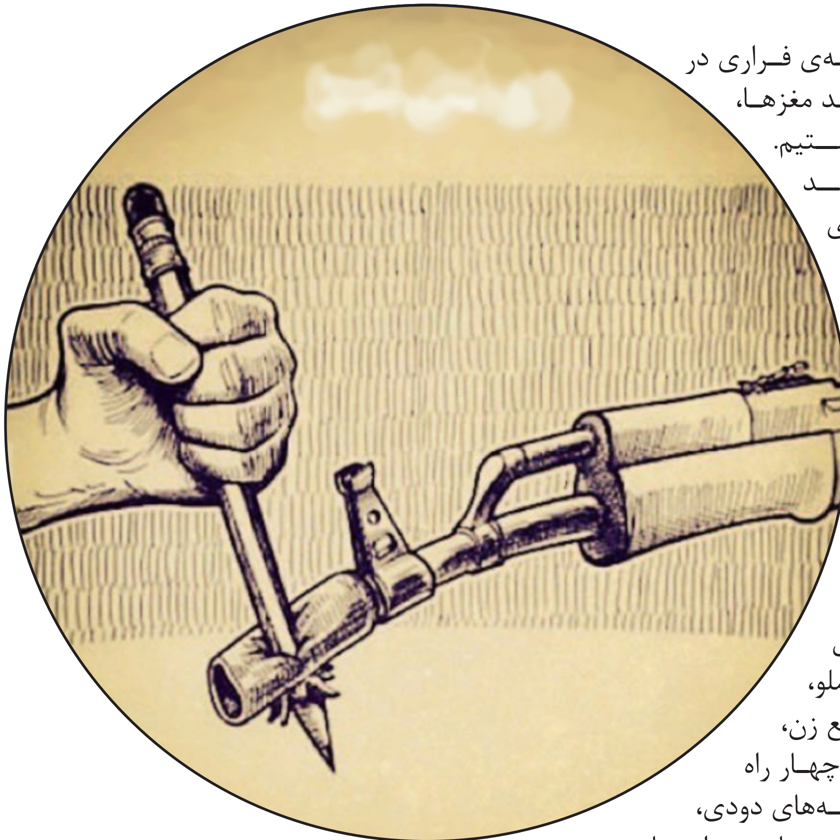
۳- نشریه ژیوەر تمامی نویسندگان، شاعران، محققان، مترجمان و هنرمندان را به همکاری دعوت مینماید .

۴- مقالات، نقد، نوشته، شعر، داستان و پیشنهادات خودتان را برای آدرس‌های قید شده ارسال بفرمائید.



سرمقاله سردبیر

(فرشاد علی‌کرمی)



ملتی که تاریخ را فراموش کند، دولتی که تاریخ را بشوید و انسانی که می‌میرد.
مبتکرِ در فکرِ خود تِسلا، نابغه‌ی فراری در مرزهاَ، جهانِ سوم مانده در بند مغزها، محکوم به عقب‌ماندگی هستیم.
اقتصاد وسیله نه هدف، رشد اقتصادی زیر کف، سبد کالای بدون سبد، مردمان مانده در صف، گشنگی در انتظار ماست. عشق به وطن از جنس پول، پول کثیف برای فقیر، سوءاستفاده از دین مبین، تفسیر دین از حقیر بی‌دین، پیشانی سوخته شده، دست‌های خالی به هم دوخته‌شده. اغتشاشگر پناهنده، روشن‌فکر اروپایی، سیبیل نیچه، ریش مارکس، شعر شاملو، خودکار بیک، فمنیسم مدافع زن، چپق متفکرانه، میدان انقلاب، چهار راه بسته‌ی آزادی گل فروشها، شیشه‌های دودی، بچه‌های دودی، بدهی‌های چند تومانی، وام‌های چند میلیاردی. زندانی سیاسی اعدام تماسی، مرگ محکوم به ماست. ازدواج بچه‌گانه، طلاق جاودانه، خوابیدن در گور، خواب های رنگی، دنیای سفید روی سیاه از چاله به چاه غرق شدن کار ماست. دانشجوی مرده در خواب، کارگر باسواد، منتقد اقتصاد، در هاون کوبیدن آب، فریاد زیر آب، بمیرد در خواب. زنان نصف مرد، مردان نصف بشر، بشر بی‌حقوق، حقوق‌های تعویقی، زندگی تعلیق شده است. ملت فهیم در انتخابات، مردم شرور اغتشاشات، حق رأی انتخاب شده، رئیس دولت دو تابعه، نقد توخالی من بر جامعه.

(روزگار غریب نامأنوسی‌ست دیری‌ست پرندگان عاشق این آسمان سرخ عشق را در نشر باروت تجربه میکنند و صدای رنگی انسان را در ارتفاع چوبه‌ها به گوش گنگ دنیا میخوانند از کناره‌ی ارس تا آب‌ها در دریای عمان از دامن زاگرس تا بدخشان باران دشنه می‌بارد برگرده‌ی خمیده‌ی تاریخ این دیار جراحت بر جراحت است.)

جلال ملکشاه




سەروتاری بەرپرس
(مەتین فەرامەرزی)

«بەناوی خودای بەخشەندە و دلۆڤان»

لێگەڕاوی هەرتاوی دەستە وەستاوی ئەم نیشتمانەین.
پشت بە بێگانە سپێراوی ئەم ئاو و خاکەین.
تویکشین بەهیوای جیرانی ئیشکە هاوڕێم.

دەنگە دەنگی دەنگی تەم دێنێ، بۆ ئەم هەوارە تەم غەم دێنێ. تەو من، دەست لە دەستی یەک و پشت بە هەر دوژمنێ، ئەشێ هەڵوێست بگرین بۆ ئێمڕۆ و داهاتوویەک داڕێژراو وەبان هەر ئەوەی بۆی بگەین بەم بڕوایە کە باشە. باش چییەو چ شتێ باشە، خوا ئەزانێ، بەڵام ڕەنگە ئێمەش پێی بگەین. زانین و گەینە زانست و ئاگا بوونەوە لەخۆ و ئاگادار بوونەوەو گەینە ئاگایی، پێویستە بۆ هەر هەڵوێستێ. دەست کردنە بزاڤێ وەک جووڵەیێ، دەبێ لە مێشکەوە ڕابێ. هەر شتێ جگە لەوە، نادیارترە ئاکامی بۆ گەیشتنە ئامانجی ویستراو.

تەمێ تێکەڵ بە درۆ، ئێستاکوونی بەری چاوی کۆمەڵگای ئێمەی گرتووە. هەواڵ نێر و هەواڵ دێرانی درۆ بێژ، قانزانجی پووڵ دەرانی خۆیان دەچێننە مێشکی بەردەنگی گوێ هەڵخەری؛ کە بیر دەسپێرێ و ئێمڕۆی لەتەک داهاتووی دەبەخشێ بۆ مەرگی نادیاری خۆی و کۆمەڵگاکەی. وشیار بوونەوە؛ بیر کردنەوە، پێداچوونەوە، پێویستە بۆ هەر هەنگاوێ. بیرێ بە تەنیایی، هەڵوێستێ بە تێکرایی، ئەڵکی بە خێرایی، خێراتر لەگشت بیرەوەرییەک، ڕووداوێک، بە کورنووشەوە سووژدەیێ، ئەگەرێ پێویستتر لە نان، نانێ پێویستتر لە ژیان، کورنووشێ بە هەموو خەڵکەوە بۆ خودایێ کە ڕێگە شاندەری ئێمەیە، شەقاوێ بۆ مان، یەکڕا، یەک دەنگ، نەمان بۆ زوڵم، نەمان بۆ نەمان.

«ژیوەر» وەک گۆڤارێک، هەوڵدەرە بۆ وشیارکردنەوەو ئاگادار کردنەوەی خەڵک. خەڵک وەک پشتگرێک، هاندەرە بۆ بەردەوام بوونی ئێمەو گشت تێکۆشەرانی بەرێوبەری ژیوەر. خوێندن و پێداچوون و بەدوادا چوون و نووسین، گشتیان بۆ گەینە یەک ئامانج، گشت ویستی ئێمە بووە بۆ ژین و مانێکی باشتری هەموو خەڵکی. ئەم ویستەش نایەتە دی، مەگین بە یارمەتی ئێوەی هێژا.
ژیوەر هەر لەم کاتەوە لە هەموو ئێوە خوێنەران و بەردەنگانی خۆی داوا ئەکات کە پێوەست بن بەم بزاڤە ڕوون کەرەوەو وریا کەرەوەیە، کە مەبەست بوونە ئەندامی گۆڤار یان شتێکی دیکە وەک لایەنێک نییە. بۆ ئەوەی هەر لایەنێک ویستەکانی بەقەدەر ئەندامەکان و بەهرەکانی خۆی بچووکەو ویستی ئێمە بێلایەنی و تێکراییە بۆ ئامانجی بە تێکرایی، لەگەڵ داهاتوویەک کە ئاکامی تێگەیشتوویی و تێفکرین و تێڕامانی بێ، بۆ گشت خەڵک و بە خەڵک.

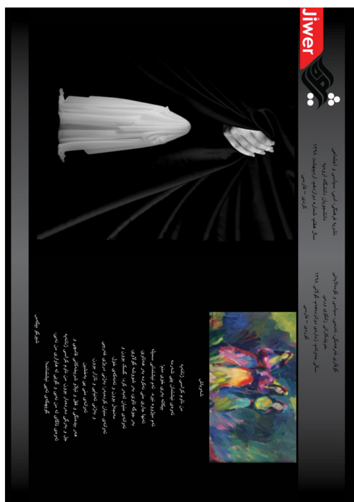
خوێنەری بابەتەکانی ئەم ژمارەیە لە ژیوەر بن، هەر بژین.
















انفعال دانشجویی

در مصاحبه با مسعود کردپور؛ معلم، خبرنگار، فعال حقوق بشر و سردبیر محترم آژانس خبری موکریان

با تقدیم سلام به شما جناب آقای کردپور، ابتدااً عرض تشکر داریم خدمتتان که با وجود مشغله‌های بسیار کاری جوابگوی پرسش‌های ما دانشجویان دانشگاه ارومیه بودید.

* عنوان کلی مصاحبه «انفعال دانشجویی» انتخاب شده، ممکن هست بفرمایید در مقابل انفعال، فعالیت دانشجویی به چه نوع فعالیت‌هایی گفته میشود؟

انفعال بمعنی سکوت و سکون و بی فعل بودن است. یعنی شما کرداری از خود نشان ندهید در مقابل آنچه که در دور و برتان میگذرد. در مورد دانشجویان هم میتوان همین را تعریف کرد. دانشجویی که هیچ فعالیت خاصی در زمینه‌ی مسائل اجتماعی سیاسی جامعه نداشته باشد و در مقابل آنچه که در جامعه میگذرد سکوت کند، در واقع دچار انفعال شده است. یعنی بی‌تفاوتی نسبت به آنچه که در جامعه میگذرد. به آن انفعال گفته میشود.

* سوال اکنون اینست که فعال دانشجویی کیست؟

فعال دانشجویی هم کسی است که در مقابل آنچه که در دانشگاه میگذرد فعال است و واکنش دارد، یعنی منفعل و بی‌اختیار نیست؛ خودش را تعریف کرده است و واکنش نشان می‌دهد در مقابل آنچه که در جامعه میگذرد در زمینه‌ی سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی.

* دلیل چنین انفعالی چیست؟ تقصیر از دانشجو است، دانشگاه، سیستم آموزشی و یا موردی دیگر؟

البته صرفاً دانشگاه و دانشجو نیست که منفعل است، متأسفانه بخش بزرگی از جامعه هم در مقابل آنچه که میگذرد منفعل هست و واکنشی نشان نمی‌دهد و این انفعال صرفاً در دانشگاه‌ها و دانشجویان نیست. در دوره‌های قبل خوشبختانه دانشجویان پیشتاز بودند، فعال بودند و پیشرو جامعه بودند و در زمینه‌ی مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی واکنش نشان می‌دادند و بویژه در مسائل سیاسی و آنچه که در جامعه می‌گذشت، در صحنه‌ی قدرت می‌گذشت، همیشه فعالیت داشتند و واکنش نشان می‌دادند و تأثیرگذار بودند. ولی متأسفانه اکنون و در طی سالیان اخیر این فعالیت خیلی کم شده، خیلی فروکاسته شده و نوعی انفعال در واقع دانشجو و دانشگاه‌ها را فراگرفته است. بخشی برمیگردد به سرخوردگی دانشجو و دانشگاه و این تلقین که دانشجو و دانشگاه نمیتواند هیچ کاری انجام بدهد در واقع. یعنی هیچ اختیاری در مقابل آنچه که در دور و برش میگذرد ندارد و در واقع نوعی تسلیم شدن است در مقابل آنچه در جامعه میگذرد و در واقع کل اختیارات و سرنوشت خودش را تقدیم فعالین دیگر عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی جامعه کرده است و همین موضوع باعث انفعال شده است، یعنی بی‌اختیاری. هرگاه شما احساس کنید که نمیتوانید در جامعه تأثیرگذار باشید، متأسفانه دچار انفعال میشوید.



و بخشی برمیگردد به هزینه‌ی بسیار سنگینی که دانشجویان و دانشگاه و فعالین و روزنامه‌نگاران و درکل فعالین همه‌ی عرصه‌های جامعه، که باید بخاطر فعالیت‌هایی که داشته‌اند یا انجام میدهند داشته باشند. چون در سال‌های گذشته متأسفانه تجربه‌ی بسیار ناخوشایندی در این زمینه به‌وجود آمده و دانشجویان متأسفانه هزینه‌های بسیار سنگینی را پرداخت کرده‌اند و کل فعالین عرصه‌های اجتماعی و سیاسی؛ و کمترین بهره و نتیجه را برده‌اند، و همین باعث نوعی انفعال شده است. و بخشی هم برمیگردد به دنبال کردن زندگی شخصی و منافع شخصی، به هرحال پیدا کردن کار، ازدواج و منافع شخصی‌ای که متأسفانه الان کل جامعه را در بر گرفته و بیشتر افراد جامعه متأسفانه دنبال منافع شخصی خودشان هستند و فکر میکنند اگر بتوانند منافع شخصیشان را تأمین بکنند، خوشبخت میشوند. در حالی که شما زمانی احساس خوشبختی میکنید که در جامعه‌ای خوشبخت زندگی کنید؛ نه اینکه به صورت فردی دنبال خوشبختی خودتان باشید. شما ظاهراً به دنبال خوشبختی هستید، ولی در عمل و در جامعه،




چـون شـما در جامعـه‌ای فلاکـت بـار زندگـی میکنیـد بخشـی از ایـن جامعـه هسـتید، عنصری از ایـن جامعـه هسـتید و همـه‌ی مشـکلات آن جامعـه، در واقـع شـما هـم بخشـی از آن هسـتید و شـریک تمـام بدبختی‌هـا و مشـکلات ایـن جامعـه هسـتید.

* چیـزی کـه اکنـون احسـاس میشـود اینسـت کـه تعداد فعالیـن دانشـجویی نسـبت بـه سـال‌ها و دهه‌هـای قبـل کاهـش قابـل توجـه‌ای داشـته اسـت. ایـن گفتـه صحیـح اسـت؟ علـت ایـن مسـئله چیسـت؟

در زمان‌هایـی کـه جامعـه و کشـور دچـار انسـداد سیاسـی میشـوند، متأسـفانه تعـداد فعالیـن دانشـجویی و فعالیـن سیاسـی و اجتماعـی و فعالیـن دیگـر کلاً کاهـش پیـدا میکنـد. یعنـی نوعـی سـرخوردگی کـه اشـاره شـد بـر کل فعالیـن غالـب میشـود و ایـن مشـکل اساسـی جامعـه اسـت. ولـی در زمان‌هایـی کـه نوعـی توسـعه سیاسـی، نوعـی فضـای بـاز سیاسـی در جامعـه شـکل میگیـرد فعالیـن عرصه‌هـای مختلـف اجتماعـی و سیاسـی هـم خیلـی زیـاد میشـوند. و ایـن را ما در طـی سـال‌های قبـل از انقـلاب و بعـد از انقـلاب بـه‌کـرّات دیده‌ایـم. در مقاطـع زمانـی‌ای کـه فضـا بازتـر شـده اسـت، فعالیـن سیاسـی، اجتماعـی و دانشـجویی خیلـی زیـاد شـده‌اند و در مقاطعـی کـه فضـا بسـته‌تر شـده اسـت و انسـداد سیاسـی به‌وجـود آمـده اسـت، باعـث شـده اسـت کـه فعالیـن عرصه‌هـای مختلـف خیلـی کاهـش پیـدا کنـد و فعالیـن دانشـجویی کاهـش پیـدا کننـد و ایـن متأسـفانه انعکاسـی از وضعیـت کلـی جامعـه اسـت.



دانشـگاه‌ها همیشـه پیشـتاز بوده‌انـد در زمینه‌هـای مختلـف در زمینـه‌ی ایجـاد تغییـر و تحـولات در جامعـه. در واقـع دانشـگاه مثـل دماسـنج جامعـه عمـل میکنـد و هـرگاه دانشـگاه‌ها فعـال باشـند جامعـه هـم بـه پیـروی از دانشـگاه‌ها فعالینـش بیشـتر بـوده و فعالیـن عرصه‌هـای مختلـف جامعـه فعالیتشـون بیشـتر اسـت.



* وجـود احـزاب بیشـتر در دانشـگاه موجـب افزایـش فعالیـت دانشـجوها خواهـد بـود و یـا آزادی بیشـتر بـرای دانشـجویان مطابـق منشـور حقـوق دانشـجویی و قوانیـن اساسـی کشـور چنیـن امـری را میسـر میکنـد؟




جناح‌هـا و احـزاب بیشـتر فعالیـت دانشـجوها را در زمینـه‌ی رسـیدن منافـع خودشـان میخواهنـد. و اسـتفاده ابـزاری از دانشـگاه‌ها، دانشـجویان و فعالیـن دارنـد بـرای رسـیدن بـه طوامـع خودشـان و بـه اهـداف خودشـان کـه بیشـتر قـدرت اسـت و بعـد از بـه قـدرت رسـیدن دانشـگاه‌ها را فرامـوش میکننـد و دیگـر اسـتفاده‌ای از دانشـگاه ندارنـد و میخواهنـد دانشـگاه منفعـل باشـد و برایشـان دردسـری ایجـاد نکنـد. ولـی دانشـگاه و دانشـجو بایـد فعـال بـوده و خـارج از جناح‌هـای موجـود در کشـور فعالیـت کننـد و فعالیـت مسـتقل داشـته باشـند و بـه نقد قـدرت بپردازنـد و تشـکل‌ها و سـازمان‌های خودشـان را در واقـع ایجـاد کننـد و فعالیـت داشـته باشـند. اگـر وابسـته بـه یکـی از ایـن جناح‌هـا باشـند، بـرای جناح‌هـا اسـتفاده‌ی ابـزاری دارنـد و بعـد از اینکـه کارشـان تمـام شـد دانشـجو و دانشـگاه را رهـا میکننـد و دانشـجو تنهـا می‌مانـد. آنـان تنهـا در دانشـگاه‌ها فعـال نیسـتند، در جامعـه هـم فعـال هسـتند و در مقاطـع مختلـف در دانشـگاه‌ها هـم حضـور پیـدا میکننـد. بویـژه در زمـان انتخابـات بیشـتر در دانشـگاه‌ها حضـور پیـدا میکننـد و از دانشـجویان بـرای رأی سـازی در واقـع اسـتفاده میکننـد و بعـداً دانشـگاه را رهـا میکننـد.



* امکانـش هسـت چنـد نفـر از فعالیـن دانشـجویی سـال‌ها و دهه‌هـای قبـل را برایمـان نـام ببریـد، و اگـر ممکـن هسـت موقعیتـی کـه اکنـون در آن قـرار دارنـد را هـم بفرمائیـد؟

از فعالیـن دانشـجویی افـراد مختلـف و بسـیار زیـادی هسـتند، از جملـه احمـد زیدآبـادی، عبـدالله مومنـی و تعـدادی هـم متأسـفانه در زنـدان هسـتند فکـر کنـم؛ و تعـدادی هـم البتـه بـه خـارج از کشـور مهاجـرت کرده‌انـد بعـد از اینکـه بـه هرحـال دچـار مشـکل شـدند. و آقـای رضـوی فقیـه مثـلاً؛ کـه اینـان فعالیـن قدیمـی دانشـجویی هسـتند و الان هـم تـا حـدودی فعال هسـتند، البتـه خـارج از دانشـگاه.



* ایـن گونـه فعالیت‌هـا چـه منفعتـی بـرای خـود دانشـجویان خواهـد داشـت؟

فـرق انسـان و حیـوان در فعالیـت اجتماعـی و سیاسـی اسـت. و در واقـع گفتـه میشـود کـه انسـان حیـوان ناطـق اسـت. یعنـی صحبـت میکنـد و تأثیـر میگـذارد و ارتبـاط برقـرار میکنـد بـا اطرافیانـش. وقتـی کـه انسـان منفعـل باشـد و هیـچ فعالیتـی نداشـته باشـد، در واقـع بُعـد انسـانیش را ضعیـف میکنـد. بُعـد انسـانی یـک انسـان بـا ارتباطـات و فعالیـت شـناخته میشـود و از بالقـوه بـه بالفعـل تبدیـل میشـود. بـر همیـن اسـاس فعالیـت بخـش جدایـی ناپذیـری از زندگـی انسـان‌ها اسـت، در

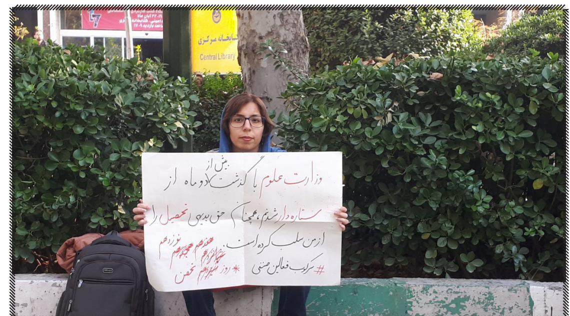




کلّیّت و بویــژه دانشــجویان کــه قشــر جــوان و پیشــرو جامعــه هســتند. بــر همیــن اســاس فعالیــت دانشــجویی بســیار مفیــد بــوده و نشــان دهنــده‌ی احســاس مســئولیت دانشــجویان و جوانــان نســبت بــه جامعه‌یشــان اســت و دانشــجویانی کــه فعالیــت اجتماعــی دارنــد و انســان‌هایی کــه فعالیــت اجتماعــی دارنــد در واقــع انســان‌های موفق‌تــری هســتند در زمینه‌هــای اجتماعــی و حتــی در زندگــی شخصیشــان؛ و احســاس خوشــبختی در آنــان بیشــتر اســت نســبت بــه افــرادی کــه منفعــل هســتند و هیــچ فعالیــت خاصــی ندارنــد.

* هــراس از ســرانجام یــک ســری از فعالیــن دانشــجویی، چــه تأثیــری در چنیــن کاهشــی در جمعیــت چنیــن فعالینــی داشــته اســت ؟

فعالیــت دانشــجویی بایــد بــر اســاس جامعــه و سیاســت در کل کشــور انجــام بگیــرد و از پرداخــت هزینه‌هــای غیــر ضــروری و آرمانگرایــی پرهیــز بشــود. چــون لزومــی نــدارد، هــر دانشــجویی، هــر انســانی، هــر فعالــی بایــد ســرعتش را بــا میانگیــن ســرعت جامعــه تنظیــم کنــد و بیشــتر از آن نــه یواش‌تــر بــرود و نــه تندتــر بــرود. البتــه مقــداری اگــر ســرعتش بیشــتر هــم باشــد مشــکلی نــدارد و بــه هرحــال خــواه ناخــواه دانشــجو پیشــرو جامعــه اســت و نیــاز دارد



نوزدهمیــن روز تحصــن ســها مرتضایــی، دانشــجوی ســتاره‌دار دانشــگاه تهــران در اعتــراض بــه محرومیــت تحصیلــی خــود ! (کانــال شــوراهای صنفــی دانشــجویان کشــور)

ایــن پیشــروی را حفــظ کنــد، نــه ولــی در حــدی کــه منجــر بــه پرداخــت هزینــه‌ی بیشــتر بشــود و بعــد هــم موجــب انفعــال دانشــجو بشــود و متأســفانه در بعضــی از مــوارد هــم باعــث درس عبــرت بــرای دیگــران بشــود کــه اگــر شــما وارد مســائل اجتماعــی و سیاســی و امثــال اینهــا شــدید بــه ایــن وضعیــت دچــار میشــوید و در واقــع تجربــه‌ی بــدی بــرای جامعــه و ســایر دانشــجویان بــه وجــود بیایــد. لــذا بنظــر مــن ســرعت فعالیــت بایــد چنــان باشــد کــه شــما بتوانیــد تأثیرگــذاری داشــته باشــید و بــه نتیجــه خــاص و مفیــدی در جامعــه برســید.

* دانشــگاه آیــا بــه ایــن معنــی اســت کــه «درســت رو بخــون، مدرکــت رو بگیــر!» و یــا رســالت دیگــری هــم بــردوش دانشــجو هســت؟

زندگــی عــادی را هــر انســانی بلــد اســت و در دانشــگاه هــم بهمیــن صــورت اســت کــه شــما فقــط درس بخوانیــد و بــه هرحــال فــارغ التحصیــل بشــوید و زندگــی عــادی داشــته باشــید، ایــن میشــود زندگــی مکانیکــی در واقــع. یعنــی مثــل یــک روبــات آمده‌ایــد اینجــا یکســری کار را انجــام بدهیــد و بعــد هــم تمــام بشــوید و برویــد پــی کارهایتــان و عمرتــان تمــام بشــود. فعالیــت جــزء اســاس زندگــی اجتماعــی اســت. و مــن فکــر میکنــم فــرق بیــن انســان و ربــات، در فعالیت‌هــای انســانی اســت و در فعالیت‌هــای اجتماعــی‌اش اســت، در احســاس مســئولیتی اســت کــه نســبت بــه جامعــه دارد. بــه هرحــال بــه قــول یکــی از اندیشــمندان کــه میگویــد: «از خودتــان انســانیت بــه یــادگار بگذاریــد وگرنــه تولیــد مثــل را هــر موجــود زنــده‌ای بلــد اســت». در واقــع هــر موجــود زنــده‌ای میدانــد تولیــد مثــل و زندگــی عــادی بخــور و بخــواب داشــته باشــد. مهــم اینســت کــه شــما بتوانیــد تأثیــری داشــته باشــید در جامعــه و احســاس مســئولیت داشــته باشــید نســبت بــه جامعه‌یتــان، وگرنــه بــه هرحــال انســان متولــد شــده اســت، مدتــی زندگــی میکنــد و در واقــع یــک ســوم از ســن خــود را در خــواب می‌مانــد و مــدت زمــان بســیار محــدودی بــرای فعالیــت و زندگــی وجــود دارد. و در ایــن مــدت کوتــاه مهــم اینســت کــه شــما بتوانیــد کاری انجــام بدهیــد کــه فایــده‌ای بــرای جمــع داشــته باشــد، بــرای جامعــه داشــته باشــد؛ وگرنــه بــه هرحــال خــوردن و خوابیــدن و بیــدار شــدن را همــه‌ی موجــودات زنــده انجــام میدهنــد و کار فــوق العــاده‌ای را شــما انجــام نداده‌ایــد. بــر همیــن اســاس مهــم اینســت کــه شــما فعالیــت داشــته باشــید، وگرنــه هیــچ تأثیــری در جامعــه نخواهیــد داشــت.

* مســائل موجــود در خــارج از دانشــگاه تــا چــه حــد بــر عــدم فعالیــت دانشــجویی تأثیــر گذاشــته اســت؟

مســائل خــارج از دانشــگاه تأثیــر بســیار زیــادی بــر جــو دانشــگاه دارد. وضعیــت جامعــه، وضعیــت سیاســت و وضعیــت اقتصــاد، تأثیــر بســیار زیــادی بــر دانشــجویان و فضــای عمومــی دانشــگاه دارد. بــر همیــن اســاس اســت کــه دانشــجویان هــم متأثــر از فضــای عمومــی جامعــه بــه فعالیــت می‌پردازنــد. و افــراد اســتثنایی هســتند کــه بتواننــد علی‌رغــم انفعالــی کــه در جامعــه وجــود دارد و




فضایی که در جامعه وجود دارد همچنان به فعالیت بپردازند و تداوم راه داشته باشند. و اصل و اساس هر فعالیتی هم ادامه دادن به فعالیت است. یعنی این نباشد که شما بصورت مقطعی و کوتاه مدت و تحت تأثیر یک سری مسائل شما فعالیت داشته باشید و وقتی که تمام شد شما دیگر فعالیتتان را متوقف کنید و بروید به دنبال زندگی. فعالیت موفق فعالیتی است که تداوم داشته باشد. یعنی تداوم در فعالیت اصل و اساس کار است، بعد از اینکه حتی فارغ التحصیل هم شدید شما میتوانید به ادامه فعالیت در جامعه بپردازید.

* مشکلات اقتصادی موجود در جامعه تا چه حد بر عدم فعالیت دانشجویی تأثیرگذاشته است؟

بله یکی از دانشمندان یعنی مارکس است که میگوید اقتصاد زیربنا است. من هم فکر میکنم به نوعی رکن اساسی فعالیت انسانی است و کسی که مشکلات عدیده اقتصادی دارد نمیتواند در فکر مسائل اجتماعی باشد و خیلی سخت است در واقع که بتواند به مسائل اجتماعی فکر بکند. یعنی قبل از هر فعالیتی آدم باید بتواند نیازهای ابتدایی‌اش را تأمین بکند و به فعالیت بپردازد. و بر همین اساس است که جامعه اکنون دچار مشکلات اقتصادی عدیده است و دانشجویان هم بتبع دچار همین مشکلات هستند، از همین جامعه برخاسته اند و در همین جامعه زندگی میکنند؛ و مشکلات اقتصادی هم خیلی تأثیر گذاشته است بر فعالیت‌های کلی جامعه و عرصه‌ی عمومی جامعه، بر جامعه مدنی و بر همین اساس دانشجویان هم متأسفانه تحت تأثیر این مشکلات قرار گرفته‌اند. و همین یکی از عواملی است که باعث نوعی بی‌تحرکی در جامعه و در دانشگاه‌ها شده است.



* تأثیر کاهش فعالیت دانشجویی بر دانشگاه و جامعه چه خواهد بود و تا به حال چه بوده است؟



انفعال و سکوت و بی‌مسئولیتی در واقع ول کردن جامعه است و مثل یک کشتی که در اقیانوس رها شده است و به هر طرفی شاید بر اثر امواج برود تأثیر دارد. لذا فعالیت‌های دانشجویی، فعالیت‌های اجتماعی، فعالیت‌های سیاسی، تأثیر بسیار زیادی در درست نمودن راه و مسیر اقتصاد، سیاست و فرهنگ در جامعه دارند. و جامعه‌ی مدنی که در کل دانشجویان هم بخشی از آن هستند، تأثیر بسیار زیادی بر روند توسعه کشور دارند و اگر فعالیت‌های جامعه مدنی متوقف بشود در کلیتش، متأسفانه جامعه دچار معضلات بسیار زیادی خواهد شد؛ آسیب‌های اجتماعی بسیار بالا خواهد رفت و این مشکلات کل جامعه را تحت تأثیر قرار خواهند داد. و اکنون هم در چنان وضعیتی قرار داریم که رکود فعالیت‌های دانشجویی، فعالیت‌های جامعه‌ی مدنی و کم شدن این نوع فعالیت‌ها در جامعه، تأثیر بسیار زیادی بر جامعه گذاشته است. باید گفته شود کاهش، چون در هیچ مقطعی رکود وجود ندارد در واقع، بلکه فعالیت‌های دانشجویان و جامعه مدنی کاهش پیدا میکند و در بعضی از موارد هم زیاد میشود. بر همین اساس تأثیر بسیار زیادی بر وضعیت جامعه دارد.



* نشریات دانشجویی در چنین ایامی کدام وظیفه‌ی خود را باید بجای بیاورند؟

نشریات دانشجویی تأثیر بسیار زیادی در آگاه‌سازی خود دانشجویان دارند و تأثیر بسیار زیادی بر ارتباطات دانشگاه و دانشجویان، و همچنین دانشجویان و جامعه دارند؛ و همچنین آگاه‌سازی جامعه دارند.

* در پایان مجدداً از شما جناب آقای مسعود کردپور، معلم، خبرنگار، فعال حقوق بشر و سردبیر آژانس خبری موکریان، تشکر مینماییم که وقت گرانبها و دانسته‌های با ارزش خود را در اختیار ما دانشجویان و خوانندگان این مصاحبه قرار دادید.

امیدوارم که موفق و پاینده باشید.

مصاحبه کننده: متین فرامرزپور

به‌تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۹۸





ترکیه کاندیدای بعدی‌ای است که به سرنوشت کشورهایی مانند یمن، عراق، سوریه و لیبی دچار خواهد شد.

ڕۆژئاوا

مصاحبه با دکتر محمد کریم محمدی، دکترای علوم سیاسی

(علی علیزاده)

* در حالی که گمان می‌رفت جنگ داخلی سوریه روزهای پایانی خود را پشت سر می‌گذارد و به‌زودی طرفین این مناقشه به یک راه‌حل دیپلوماتیک دست خواهند یافت، ارتش ترکیه به فرمان رئیس‌جمهور این کشور، رجب طیب اردوغان، تهاجم زمینی دیگری را در مرزهای جنوبی‌اش با سوریه آغاز کرده است. تقریباً یک ماهی می‌شود که از این تجاوز نظامی -و به اصطلاح لشکر کشی- ترکیه به خاک کشور جنگ‌زده سوریه می‌گذرد. عملیاتی که تحت عنوان «چشمه صلح!» و با هدف ایجاد «منطقه‌ای امن!» برای بازگشت آوارگان سوری مقیم این کشور در حال انجام است، در همین مدت کم موجب آوارگی ده‌ها هزار نفر از ساکنان منطقه مورد نظر شده است.

در گفتگوی اختصاصی نشریه دانشجویی «ژیوەر» با دکتر محمدکریم محمدی، ابعاد مختلف این جنگ و تبعات آن بر منطقه و علی‌الخصوص خود کشور ترکیه را بررسی کرده‌ایم و شما را دعوت می‌کنیم به خواندن این گفتگوی چالشی.

* همانطور که مستحضرید، موضوع مصاحبه بررسی اتفاقات اخیر در شمال و شرق سوریه است. در ابتدا، مایلیم از شما درباره جغرافیا، دموگرافی و بافت جمعیتی این منطقه بیشتر بدانیم.

در پاسخ به این سؤال ابتدا لازم است که در مورد وضعیت جغرافیایی منطقه صحبت کنم. چیزی که به نام کردستان سوریه یا «روژاوا» خوانده می‌شود، شامل سه قسمت اصلی در شمال سوریه است؛ بخش اصلی این منطقه، «جزیره» در شمال و شرق سوریه است که بزرگ‌ترین بخش کردنشین سوریه را شامل می‌شود و به عنوان استان «الحسکه» مشهور است. قسمت‌های دیگر به صورت یک نوار باریک غیر ممتد با دو نقطه تمرکز «کوبانی» و «عفرین» در شمال سوریه و در امتداد مرزهای ترکیه با سوریه است که هرکدام در بخش‌های شمالی استان‌های حلب، رقه و ادلب قرار دارند. به دست دادن آمار مشخصی از جمعیت کردها در سوریه تقریباً حدسی و در واقع ناممکن است؛ چراکه صدها هزار کرد به واسطه سیاست‌های ناسیونالیستی عربی اساساً در سرشماری‌ها به حساب نمی‌آمدند و از آنها به






نام مکتومین و اجانب نام برده می‌شد؛ علاوه بر این، به جمعیت شهر بزرگ حسکه درست مانند آن چیزی که در زمان صدام در مورد کردهای کرکوک بود، فشار وارد می‌شد که در سرشماری‌ها خود را عرب معرفی کنند. از این رو، منابع مختلف آمارهای مختلفی ارائه داده‌اند. از ۲ تا ۳ و نیم میلیون نفر، این آمارها نوسان دارد. در یک برآورد میانگین می‌توان گفت که جمعیت کردها چیزی در حدود ۱۰ تا ۱۲ درصد جمعیت ۲۲ میلیونی سوریه است و در واقع کردها بزرگ‌ترین اقلیت غیر عرب در این کشور هستند. البته جمعیت کردی تنها محدود به مناطق کردنشین نیست و جمعیت‌های بزرگی از کردها در کلانشهرهای دمشق و محلاتی مانند: «حی الاکراد» که از محلات قدیمی است و از زمان ایوبیان کرد که در آنجا حکومت می‌کردند به وجود آمده است و حلب که بزرگ‌ترین شهر سوریه است و کردها به صورت کلونی‌های بزرگ کردنشین در محلات بزرگ «اشرفیه» و «شیخ مقصود» آن زندگی می‌کنند. همانطور که تزل در کتاب «کردها در سوریه» برآورد می‌کند، جمعیتی قریب به ۶۰۰ هزار تا ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار کرد در دمشق و حلب ساکن هستند. به این جمعیت باید جمعیت‌های پراکنده در محلات کوچک‌تر و در شهرهای مختلفی همچون: حماه، حمص و رقه را نیز اضافه کنیم. اما ۲ نکته مهم درباره کردستان سوریه وجود دارد که وجه افتراق آن با بخش‌های دیگر کردستان است: یکم اینکه، کردستان سوریه برخلاف کردستان‌های دیگر که در آنها تعدد گویش‌ها و مذاهب کردی وجود دارد، تقریباً یکدست است و بیش از ۹۵ درصد آن را کردهای کرمانج سنی‌مذهب تشکیل می‌دهد. جمعیت‌های بسیار اندک زازایی در سریکانی که از کردهای مهاجر ترکیه هستند و جمعیت مهاجر اندک سورانی در حسکه که از کردهای مهاجر عراق هستند و جمعیتی هم از کردهای علوی، پارسانی و ایزدی که به صورت پراکنده در جزیره و عفرین و شهرهای بزرگ‌تر زندگی می‌کنند، استثناهای این یکدستی در میان کردهای سوریه هستند. دوم اینکه، برخلاف کردستان‌های دیگر که تقریباً محدوده‌ی مشخصی از جغرافیایی مشخص با اکثریت تام جمعیت کردی وجود دارد، در سوریه تقریباً چنین چیزی وجود ندارد و در واقع می‌توان گفت که از یک تنوع اتنیکی برخوردار است. جمعیت‌های بزرگی از اعراب (اغلب مهاجر)، مهاجرین ارمنی باقیمانده از کشتار ۱۹۱۵ ترک‌های جوان، اقلیت‌های کوچک چچنی، ترکمن، کلداش و مسیحیان در آنجا وجود دارند. تقریباً هیچ شهر مهم کردی در کردستان سوریه وجود ندارد که جمعیت بزرگی از غیر کردها در آن نباشد. بجز عفرین. که تا پیش از اشغال توسط ترکیه اکثریتی بیش از ۹۰ درصد جمعیت کردها در آن بودند. تمامی شهرهای کردنشین سوریه دارای اقلیت‌های بزرگ غیر کرد هستند و این یک تنوع اتنیکی و مذهبی را به جغرافیای روژاوا داده است.








کردها در حقیقت به مثابه اغیاری که می‌بایستی هیچگونه حضور و نمودی نداشته باشند در سوریه تلقی می‌شدند.

* پیش از آغاز جنگ داخلی سوریه، کردها در این منطقه در چه وضعیتی قرار داشتند؟

می‌توان گفت که کردها اصلی‌ترین محذوفان گفتمان بعث بودند. البته این غیریت سازی و محذوف بودن و مطرود بودن کردها به قبل از سیاست‌های بعث نیز بر می‌گردد و در زمان جمهوری متحده عربی و حتی قبل‌تر از آن نیز این سیاست‌ها دنبال می‌شد. کردها در حقیقت به مثابه اغیاری که می‌بایستی هیچگونه حضور و نمودی نداشته باشند در سوریه تلقی می‌شدند. گفتمان بعث کردها را به دو بخش تقسیم کرد: از بخش مهمی از آنها که اکثراً ساکنان جزیره بودند سلب تابعیت شد و به مثابه اغیار اجنبی و مکتومین نامگذاری شدند. دلیل اینکه سلب تابعیت بیشتر در جزیره یعنی استان الحسکه انجام شد، این بود که این بخش به لحاظ جغرافیایی بیشترین تمرکز جمعیت کردی را دارا بود و جایی بود که به صورت غیر رسمی کردستان سوریه خوانده می‌شد. اما دو بخش دیگر کوبانی و عفرین با صدها کیلومتر فاصله جغرافیایی و جمعیت کمتر و دور افتاده از بخش اصلی جزیره در واقع چندان خطرناک تلقی نمی‌شد و به همین دلیل این بخش از کردها تابعیت سوری را داشتند و اینها به مثابه کردهایی بودند که در حقیقت طبق سیاست گفتمان بعث بایستی در هویت عربی ادغام و جذب شوند. با توجه به این مسئله می‌توانیم بگوییم که یکی از مشکلات عدیده‌ای که کردهای سوریه با آن دست به گریبان بوده‌اند، علاوه بر این که به واسطه پیمان سایکس-پیکو و توازن قوایی که بین قدرت‌های استعماری آن موقع شکل گرفته بود، از یک جغرافیای منفصل و جدا از هم با مناطق حائلی





از جمعیت‌های بزرگ عربی از هم جدا شده بودند. البته این جغرافیا از طرف شمال و از طرف شرق دارای پیوستگی با کردستان‌های ترکیه و عراق بود اما در داخل خود سوریه به صورت سه جغرافیای منفصل از هم درآمده بود و این علاوه بر جمعیت اندک این جغرافیای منفصل و از هم گسسته نیز موجبات این را فراهم کرده بود که کردها قادر به تجمیع نیروهای خود نباشند. همچنین سیاست‌هایی مثل: سیاست هضم، حذف و آسیمیلاسیون که در دستورکار حکومت‌های مرکزی دمشق بود در حقیقت کردها را بیش از پیش ضعیف کرده بود. مثلاً در دوران گذار یعنی: دورانی که قیمومیت استعماری فرانسه تمام می‌شود و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۳ این دوران تداوم دارد، ما با آن سرشماری کذایی‌ای روبرو هستیم که به کردها مهلت داده می‌شود که ظرف یک روز سریعاً تابعیتشان را اثبات کنند و چنین چیزی در واقع غیر ممکن بود و به همین دلیل صدها هزار کرد از تابعیت سوریه محروم شدند. علاوه بر این، در زمان حکومت بعثی‌ها، سیاست تعریب و ایجاد یک کمربند عربی توسط محمد طلاب هلال اجرا شد و هزاران عرب به مناطق کردنشین کوچانده شدند و کردها به بیابان‌های جنوبی دیرالزور تبعید شدند و بدین ترتیب کردهای سوریه در وضعیت بسیار بدی قرار داشتند.

در حقیقت، مجموعه آن چیزهایی که در مورد وضعیت جغرافیایی و وضعیت جمعیتی کردهای سوریه گفتیم، در پرتو یک نگرش تاریخی به ما کمک می‌کند که درک کنیم چرا وضعیت کردهای سوریه تا قبل از بهار عربی و قیام ۲۰۱۱ اینقدر نامرئی شده بود و «یلدز» به مثابه مردمان از یاد رفته آنها را توصیف می‌کند. با توجه به این نگرش تاریخی شاید ضروری است که درک کنید تأثیرات این وضعیت جغرافیایی، وضعیت جمعیتی، گفتمان‌های حاکم، سیاست‌های استعماری، وضعیت کردستان‌های ترکیه و عراق، احزاب سیاسی آنها و تأثیری که بر روی کردستان سوریه می‌گذارند تا چه حد حائز اهمیت است. آن چیزی که شاید جالب باشد این است که خواست خودمختاری مثل سایر بخش‌های دیگر کردستان در کردستان سوریه هم از همان ابتدا وجود داشته و در گفتمان خودمختاری‌طلب در جزیره توسط یک بلوک کرد-مسیحی در ۱۹۲۵ توسط کردهایی که در پارلمان سوریه بودند این خواست خودمختاری و اعطای اتونومی به منطقه جزیره با مقامات قیمومیت استعماری فرانسه مطرح می‌شود. مقامات فرانسوی که به تمام اقلیت‌ها مثل: دروزی‌ها، اسماعیلی‌ها و علویان در سوریه اتونومی اعطا کرده بودند، به بهانه اینکه کردها در یک جغرافیای منفصل و از هم گسسته هستند، آنها را محق اعطای اتونومی نمی‌دانستند و از دادن این حق به کردها خودداری می‌کنند. بر خلاف سیاست‌های انگلیس در عراق، علی‌رغم آنکه ایالت موصل به واسطه سیاست‌های استعماری انگلیس به دو ایالت بغداد و بصره برای تشکیل کشور عراق متصل شد، اما دولت انگلیس این اعمال فشار را انجام داد که زبان و فرهنگ کردی در قانون اساسی عراق به رسمیت شناخته شود. فرانسوی‌ها در سوریه این کار را نمی‌کنند و در واقع هیچ نوع به رسمیت شناخته شدنی در رابطه با فرهنگ و زبان کردی از سوی مقامات استعماری فرانسه شکل نمی‌گیرد. پس از آوریل ۱۹۴۶ هم که آخرین سرباز فرانسه سوریه را ترک می‌کند و دولت سوریه به مثابه دولت-ملت جدید سر برمی‌آورد، شاهد رشد گفتمان‌های ناسیونالیستی و شوونیستی عربی‌ای هستیم که کردها را تحت فشار قرار می‌دهد. در آن دوران گذار به واسطه اینکه سوریه دارای گسل‌های متعدد اجتماعی، مذهبی، قومی، زبانی و... بوده، یک حاکمیت یکدست نداشته و فاکتور نظامی به واسطه منازعه اعراب و اسرائیل در جهان عرب و بالتبع، در سوریه بسیار برجسته می‌شود. برجسته شدن این فاکتور به نحو عجیبی به نفع کردها تمام می‌شود و به واسطه اینکه کردها در دوران قیمومیت فرانسه مشارکت فعالانه‌ای داشتند و به مثابه لژیون در ارتش فرانسه خدمت می‌کردند و در واقع نظامیان برجسته‌ای بودند، ما شاهد اولین کودتا در سوریه هستیم توسط حسنی الزعیم. که یک کرد است و از ۱۹۴۶ به مدت کمتر از یکسال حکومت را تشکیل می‌دهد. ناسیونالیست‌های عرب و پیروان اخوان‌المسلمین او را متهم می‌کنند به اینکه در صدد ایجاد یک جمهوری کردی در سوریه است و به همین دلیل به وسیله سامی الحناوی توسط کودتایی دیگر سرنگون می‌شود. زعیم اعدام می‌شود و مطبوعات سوریه از این واقعه به عنوان سقوط جمهوری کردی یاد می‌کنند. اما دوران سامی الحناوی هم زیاد طول نمی‌کشد و این دوران هم با کودتای سومی توسط ادیب شیشکلی که او هم یک افسر کرد بوده به پایان می‌رسد. در دوران شیشکلی، یک کرد دیگر به نام فوزی السلو که از کردهای حماه است به نخست وزیری انتخاب می‌شود. شیشکلی سعی می‌کند که بر خلاف زعیم برای متوازن کردن









این خواست کردی‌اش و متهم نشدن به اینکه در صدد ایجاد یک حکومت کردی در سوریه است، به اعراب نزدیک می‌شود. اما چند سال بعد دوباره کودتایی توسط بعثی‌ها انجام می‌شود و شیشکلی هم به اصطلاح سرنگون می‌شود و بعدها به برزیل فرار می‌کند و در آمریکای لاتین ترور می‌شود و نخست وزیر السلو هم اعدام می‌شود. در دوران بعث هم همانطور که گفتم جمهوری عربی سوریه شکل می‌گیرد و کردها حتی از حق تابعیت هم همچنان که در آن سرشماری کذایی قبل از سر کار آمدن بعثی‌ها محروم شده بودند و به این محرومیت‌ها بسیار اضافه می‌شود. این وضعیت تا دهه ۱۹۸۰ که کردهای سوریه کاملاً به حاشیه رانده می‌شوند و تحت شدیدترین ظلم‌های ممکن هستند، تداوم دارد. فاکتور مهم دیگری که بر وضعیت کردهای سوریه به ویژه در دوران حافظ اسد بسیار تأثیر گذاشت، روابط و مناسبات احزاب کرد عراق و احزاب کرد ترکیه با رژیم بعث سوریه بود. در حقیقت، اگرچه رژیم بعث سوریه با رژیم بعث عراق دارای یک گفتمان بود، اما این دو باهم رقابت داشتند و همدیگر را قبول نداشتند و مرتب بر ضد هم توطئه می‌کردند. این مسئله باعث شد که حافظ اسد در حقیقت روی خوشی به احزاب کرد دموکرات (پارتی) و اتحادیه میهنی نشان دهد. از آنها دعوت می‌کند و هر دو حزب دفترهای خود را در دمشق افتتاح می‌کنند و مورد حمایت دمشق قرار می‌گیرند. هر دو حزب اجازه پیدا می‌کنند که دفاتر خود را در قامشلو و در کنار رود دجله در گوشه شمال شرقی سوریه افتتاح کنند و در آنجا به فعالیت بپردازند. اصلی‌ترین جریان حزبی کردستان سوریه نیز در واقع حزب دموکرات کردستان سوریه است که این حزب تحت تأثیر وضعیت کردستان عراق دچار انشعاب می‌شود و به دو شاخه تبدیل می‌شود: حزب دموکرات کردستان سوریه، حزبی که در واقع وابسته به بارزانی‌ها بود و به مثابه شاخه سوری حزب دموکرات کردستان (پارتی) عمل می‌کرد و حزب منشعب از آن که در واقع وابسته به اتحادیه میهنی کردستان بود و تحت رهبری عبدالحمید درویش بود که به طالبانی نزدیک شده بود. بیشتر از اینکه اقدامات این دو حزب بر ضد دمشق باشد، در حقیقت در راستای اهداف و منافع پارتی و اتحادیه میهنی در کردستان عراق عمل می‌کردند که البته خود این احزاب باز هم تحت تأثیر این وضعیت به وجود آمده بعدها چندین انشعاب دیگر از آنها صورت می‌گیرد. تا جایی که حزب دموکرات کردستان سوریه تبدیل به ۱۴ حزب می‌شود؛ احزابی بسیار ضعیف که احساس خطری از آنها دیگر متوجه دمشق نیست. بسیاری از کردهای سوریه به شورش ایلول در زمان مصطفی بارزانی می‌پیوندند. قبل از آن هم اینها در خویبون سازمان یافته بودند، در جنبش آرارات شرکت داشتند و به شدت تحت تأثیر شورش‌ها و انقلاب‌هایی بودند که در کردستان‌های عراق و ترکیه اتفاق می‌افتاد. اما رابطه بسیار نزدیک‌تر میان حزب کارگران کردستان و حزب بعث سوریه شکل می‌گیرد. زمانی که حزب کارگران کردستان تأسیس می‌شود و رهبر این حزب تصمیم می‌گیرد که به سوریه مهاجرت کند. اختلاف میان سوریه و عراق اگرچه به اصطلاح بیشتر یک اختلاف ایدئولوژیکی و دو جناح بعثی در عراق و سوریه بوده، اما اختلاف میان سوریه و ترکیه بسیار جدی‌تر و ریشه‌دارتر بوده؛ سوریه معتقد بود اسکندرون که ترک‌ها آن را هاتای می‌خوانند بخشی از خاک سوریه است که ترک‌ها آن را اشغال کرده‌اند، (ایالتی که اکثریتی عرب با مذهب علوی دارد. از موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای هم برخوردار است و در تمامی نقشه‌های رسمی، ایالت اسکندرون همواره به عنوان بخشی از خاک سوریه بازنمایی می‌شود)، اختلاف بر سر میزان حقابه سوریه از رودخانه فرات و بستن سدهای متعدد از سوی ترکیه که حقابه سوریه را به میزان ۴۰ درصد کاهش می‌داد، اختلاف دیگری که مربوط به دوران دنیای دوقطبی بود؛ سوریه در بلوک شرق قرار داشت و ترکیه در بلوک غرب. و این اختلاف ایدئولوژیک هم دشمنی آنها را تشدید می‌کرد. همچنین روابط گرم ترکیه با اسرائیل و رابطه خصمانه سوریه با اسرائیل، مجموعه عواملی بودند که این دو کشور را به دو دشمن آشتی‌ناپذیر تبدیل کردند. به همین دلیل، زمانی که اوجالان به سوریه می‌آید بسیار مورد استقبال قرار می‌گیرد و از طرف بالاترین مقام و برادر حافظ اسد مورد استقبال قرار می‌گیرد. پایگاه‌ها و امکانات زیادی به ویژه در دره بقاع لبنان که تحت کنترل سوریه است به حزب کارگران کردستان داده می‌شود و خیلی زود به واسطه جذابیت گفتمان کردستان بزرگ -بر خلاف گفتمان خودمختاری‌طلب احزاب پارتی و اتحادیه میهنی- حزب کارگران کردستان نفوذ و پایگاه مردمی خود را در کردستان سوریه گسترش می‌دهد و در واقع کردهای بسیاری از کردستان سوریه به این حزب می‌پیوندند، علاوه بر این که اجازه فعالیت نسبتاً آزادانه‌ای هم در سوریه به دست











آورنـد. ناگفتـه نمانـد کـه ایـن سـلطه بلامنـازع حـزب کارگـران کردسـتان خـود بـه مثابـه یـک شمشـیر دولبـه عمـل می‌کنـد؛ از یـک سـو، حکومـت سـوریه اسـت کـه از آن سـود می‌بـرد و در واقـع کردهـای سـوریه را بـرای تضعیـف، فشـار و بـه اصطـلاح اذیـت و آزار دشـمن و رقیـب خـود کـه ترکیـه اسـت بـه کار می‌گیـرد و در واقـع بـا یـک تیـر دو نشـان می‌زنـد. امـا از سـوی دیگـر، ایـن آزادی عمـل حـزب کارگـران کردسـتان بـا گفتمـان لـزوم تأسـیس کردسـتان بـزرگ اولاً مانـع آن می‌شـود کـه پـروژه آسیمیلاسـیون و از بیـن بـردن هویـت کـردی در کردسـتان سـوریه محقـق شـود و دوم اینکـه حـزب کارگـران کردسـتان بـا برگـذاری مراسـم‌هایی ماننـد جشـن‌های نـوروز در شـهرهای کردنشـین و ترویـج ایـده ملـت کـرد و کردسـتان بـزرگ در واقـع هویـت کـردی در سـوریه کـه کامـلاً در معـرض خطـر نابـودی بـود و هیـچ پشـت و پناهـی نداشـت و احـزاب کـرد سـوری بسـیار ضعیف‌تـر و منشـعب‌تر و ناتوان‌تـر از آن بودنـد کـه کاری در مقابـل آن انجـام دهنـد را نجـات می‌دهـد و نسـلی را کـه بـه شـدت تحـت تأثیـر افـکار و اندیشـه‌های اوجـالان بودنـد در کردسـتان سـوریه بـه وجـود مـی‌آورد؛ نسـلی کـه بـا داشـتن سـابقه مبارزاتـی بـه چریک‌هـای کارکشـته تبدیـل شـده بودنـد و بالقـوه بـرای رژیـم سـوریه یـک تهدیـد بـه شـمار می‌آمدنـد. همچنـان کـه ایـن بعـد در قیـام ۲۰۱۱ و در سـازماندهی سـریع نیروهـا و پرکـردن شـگرف خـلأ قـدرت پـس از عقب‌نشـینی نیروهـای اسـد در مقابـل جهادیـون داعشـی نمـود پیـدا می‌کنـد. همانطـور کـه «شـمیدینگر» در کتـاب «Revolution, war, and the future of Syria›s Kurds» بیـان می‌کنـد، نقشـه اولیـه حـزب کارگـران کردسـتان بـر علیـه کشـور همسـایه ترکیـه بـود امـا نمی‌توانسـت از ظهـور کردهـای بـا اعتمادبه‌نفـس سـوری خـودش ممانعـت بـه عمـل بیـاورد. وی در جاهایـی تشـریح می‌کنـد کـه چگونـه حضـور پ.ک.ک بـه عنـوان مثـال نـوروز را از فسـتیوالی سـالیانه بـا انـدک وجهـی روشـنفکرانه، بـه وجهـی هویت‌بخـش بـرای جمعیـت کـرد سـوریه مبـدل می‌کنـد. بدیـن ترتیـب، سـرانجام رژیـم بعـث از ایـن وضعیـت دچـار هـراس شـدید می‌شـود و در نهایـت برگـذاری جشـن‌های نـوروز را در کردسـتان سـوریه ممنـوع اعـلام می‌کنـد. همچنیـن بـه خطـرات سیاسـی‌ای کـه ایـن همیـاری و همـکاری نزدیـک رژیـم بـا پ.ک.ک. متوجـه سـلطه و حاکمیـت بعـث می‌نمـود، اشـاره می‌کنـد؛ از جملـه: خطـر از دسـت رفتـن کنتـرل نسـبی برخـی از مناطـق کردنشـین بـه ویـژه منطقـه عفریـن کـه بـه گفتـه وی در برخـی از ادارات تصاویـر اسـد بـا پرتره‌هایـی از اوجـالان جایگزیـن می‌شـود و در برخـی اوقـات پ.ک.ک. بـه مثابـه نوعـی شـبه دولـت عمـل می‌کنـد.

آنچـه تـا بدینجـا عـرض کـردم، شـرحی بـود بـر دلایـل اینکـه چـرا مـا شـاهد شـکل‌گیری یـک جنبـش کـردی در کردسـتان سـوریه بـر ضـد رژیـم تـا تقریبـاً سـال ۲۰۰۰ نبودیـم. عواملـی از جملـه: جغرافیایـی از هـم گسسـته، جمعیـت انـدک و پراکنـده، سیاسـت سـرکوب و تعریـب بسـیار شـدید حکومت‌هـای مرکـزی و بـه ویـژه گفتمـان بعـث، مناسـبات میـان احـزاب کـرد سـوری، مناسـبات میـان احـزاب کـرد ترکیـه و عـراق بـا دولـت سـوریه موجـب شـده بودنـد کـه مـا شـاهد هیچگونـه جنبـش کـردی در سـوریه نباشـیم.

مـک دوال در ایـن بـاره بـه درسـتی معتقـد اسـت کـه اتحادیـه میهنـی کردسـتان، حـزب کارگـران کردسـتان و حـزب دموکـرات کردسـتان در حقیقـت مشـروعیت جنبـش کـرد در سـوریه را تحـت تأثیـر قـرار دادنـد و آن را بـه جنبشـی در مقیـاس خـرد تقلیـل دادنـد کـه موقتـاً توقـع دربـاره مبـارزه بـرای کردسـتان سـوریه را بـه تعویـق می‌افکنـد. امـا از ۲۰۰۰ بـه بعـد تقریبـاً همـه چیـز برعکـس می‌شـود و هـر سـه حـزب کوشـیدند کـه جنبـش کـرد در سـوریه را بـر ضـد رژیـم اسـد فعـال کننـد و جنبـش کـردی در کردسـتان سـوریه را بـه رسـمیت شـناختند. اولیـن نمودهـای ایـن چرخـش یـک سـال پـس از جنبـش سـال ۲۰۰۴ تبلـور یافـت کـه آن هـم خـود تحـت تأثیـر عوامـل بسـیاری بـود: بـه هـم خـوردن مناسـبات میـان حـزب کارگـران کردسـتان و رژیـم بعـث سـوریه بـا تفاهـم آدانـا کـه اخـراج اوجـالان و تعطیلـی پایگاه‌هـای حـزب کارگـران کردسـتان در سـوریه را در پـی داشـت، همچنیـن بـه رسـمیت شـناخته شـدن حکومـت دو فاکتـوی اقلیـم کردسـتان و رسـمیت یافتـن آن در قانـون اساسـی عـراق و بی‌نیـازی کردهـای عـراق بـه کمک‌هـای رژیـم اسـد موجـب شـد کـه ایـن احـزاب دیگـر جنبـش کـردی در کردسـتان سـوریه را تضعیـف نکننـد و آن را بـه رسـمیت بشناسـند. همچنـان کـه گفتـم در ۲۰۰۴ مـا شـاهد اولیـن جنبـش جـدی کـردی در کردسـتان سـوریه هسـتیم کـه آن هـم در ۱۲ مـارس ۲۰۰۴ بـود. در یـک مسـابقه فوتبـال کـه میـان دو تیـم قامشـلو و دیرالـزور در قامشـلو برگـذار شـد و در واقـع هـواداران عـرب تیـم دیرالـزور شـعارهایی را بـه نفـع صـدام حسـین سـر می‌دهنـد و هـواداران تیـم قامشـلو شـعارهایی بـه نفـع کردسـتان. در نتیجـه پلیـس مداخلـه می‌کنـد و تعـداد زیـادی از کردهـا کشـته می‌شـوند. روز بعـد، تشـییع جنـازه کشته‌شـدگان بـه تظاهـرات


















بزرگـی بـر ضـد رژیـم بعـث تبدیـل می‌شـود. ایـن تظاهـرات کـه در قامشـلو شـکل می‌گیـرد سـریعاً بـه شـهرهای دیگـر مثـل عامـودی، سـریکانی، دیـرک و کوبانـی گسـترش پیـدا می‌کنـد. حـزب کارگـران کردسـتان بـرای گسـترش تظاهـرات برضـد اسـد فراخوان می‌دهـد و تضاهـرات بـه کردهـای حلـب و دمشـق هـم سـرایت می‌کنـد. ده‌هـا نفـر کشـته و صدهـا نفـر زخمـی و هـزاران نفـر بازداشـت می‌شـوند و در واقـع ایـن سـرآغاز جنبـش کـردی در سـوریه اسـت. یعنـی بـرای نخسـتین بـار اسـت مـا می‌بینیـم کـه کردهـای سـوریه بـر ضـد دمشـق قیـام می‌کننـد.

در مـی ۲۰۰۵ هـم در واقـع یـک روحانـی کـرد بـه نـام شـیخ معشـوق غِزنـوی از سـوی رژیـم ربـوده و شـکنجه می‌شـود و بعـداً کـه جنـازه‌اش پیـدا می‌شـود، دوبـاره یـک قیـام عمومـی شـکل می‌گیـرد و ده‌هـا هـزار نفـر بـه خیابـان می‌آینـد و در واقـع مـا شـاهد مـوج بزرگـی از اعتراضـات هسـتیم کـه بـاز هـم ایـن اعتراضـات شـهرهای بـزرگ دمشـق و حلـب را در برمی‌گیـرد. در ۲۰۰۳ حـزب اتحـاد دموکراتیـک (PYD)کـه در واقـع از سـوی اعضـای سـوری حـزب کارگـران کردسـتان تأسـیس می‌شـود، فعالیت‌هـای خـودش را بـر ضـد اسـد بـه صـورت بسـیار منضبـط و منظـم سـازماندهی می‌کنـد و بـه همـراه حـزب اتحادیـه میهنـی نقـش مهمـی در اعتراضـات ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ دارد.



* خـب. تـا بـه اینجـا دربـاره جغرافیـا، دموگرافـی و تاریخچـه‌ای از جنبش‌هـای کـردی در کردسـتان سـوریه صحبـت فرمودیـد. اکنـون می‌خواهیـم بدانیـم کـه ایـن منطقـه بـه چـه صـورت اداره می‌شـود؟ آیـا ایـن سیسـتم توانسـته اسـت الگـوی مناسـبی بـرای همزیسـتی مردمـان ایـن منطقـه بـه دسـت دهـد؟







سـؤال بسـیار مهمـی پرسـیدید. ایـن سـؤال در واقـع ناظـر بـر چرخـش گفتمانـی‌ای اسـت کـه در جنبـش کـردی بـه وقـوع پیوسـته اسـت. از میانه‌هـای دهـه ۹۰ میـلادی، جنبـش کـردی در کردسـتان ترکیـه مجبـور بـه یـک دگردیسـی دراماتیـک شـد. بعـد از تحولاتـی کـه از دسـتگیری اوجـالان و تحـولات بعـدی‌ای کـه در جنبـش کـردی ترکیـه، منطقـه و در سـطح جهانـی شـکل می‌گیـرد، مـا شـاهد یـک چرخـش گفتمانـی عظیـم هسـتیم. بـر ایـن مبنـا کـه می‌تـوان دو دوره فکـری را تعریـف کـرد: دورانـی کـه بـا گفتمـان کردسـتان بـزرگ یـا گفتمـان رهایی‌بخشـی ملـی شـناخته می‌شـود؛ و دورانـی کـه بـا گفتمـان کنفدرالیسـم دموکراتیـک شـناخته می‌شـود. پایه‌هـای تئوریـک و عملـی گفتمـان رهایی‌بخشـی ملـی در مانیفسـت انقـلاب راه کردسـتان (کتابـی از عبدالله اوجـالان کـه در سـال ۱۹۷۴ نوشـته شـده اسـت) صـورت بنـدی شـده اسـت و ایـن گفتمـان بـر سـه پایـه ناسیونایسـم، سوسیالیسـم و نبـرد مسـلحانه اسـتوار اسـت کـه در حقیقـت آن روی سـکه کمالیسـم اسـت. الگـوی بسـیار بـدی کـه پـس از فروپاشـی عثمانـی بـا کمالیسـم وارد منطقـه می‌شـود، ایجـاد دولـت-ملـت هـای نویـن اسـت مبتنـی بـر یـک نـوع ناسیونالیسـم قومـی، نژادپرسـتانه، خودسـتایانه، افراطـی، دیگرسـتیز و غیرسـتیز. جنبـش کـردی نیـز تـلاش می‌کنـد یـک ناسیونالیسـم رمانتیـک ارائـه دهـد و در پـی ایجـاد یـک دولـت-ملـت اسـت کـه نوعـی غیرسـتیزی در آن مشـاهده می‌شـود و در واقـع در دایـره همـان کمالیسـم قـرار می‌گیـرد. امـا چرخـش گفتمانـی در واقـع تلاشـی اسـت بـرای کمالیسـم‌زدایی، هـم از جنبـش کـردی هـم در مقیـاس بزرگ‌تـر در مقیـاس منطقـه‌ای.

اگـر بخواهیـم مطالبـی از رئـوس کلـی گفتمـان



کنفدرالیسـم دموکراتیـک را بیـان کنیـم، کتاب‌هایـی همچـون: مانیفسـت تمـدن دموکراتیـک در ۵ جلـد، دفـاع از یـک خلـق، تمـدن کاهنـی سـومر و کتاب‌هایـی کـه در دوران دوم فکـری عبدالله اوجـالان نگاشـته شـده‌اند بـه جـای رویکـرد ناسیونالیسـتی و رویکـرد سـابق مارکسیسـتی و بـا عبـور از ایـده دولـت-ملـت گرایـی، ناسیونالیسـم و رئـال سوسیالیسـم تـلاش می‌کنـد گفتمـان نوینـی را بـه عرصـه سیاسـت بیـاورد و از ایـن طریـق هـم رهایـی خلـق کـرد و هـم بـه اصطـلاح نجـات خاورمیانـه از کابـوس و وضعیتـی کـه گرفتـارش شـده اسـت را محقـق کنـد. ایـن رویکـرد یـک رویکـرد اتحادگـرا بـا سـایر خلق‌هاسـت. بـر خواهـری خلق‌هـا و همزیسـتی خلق‌هـای خاورمیانـه تأکیـد می‌کنـد کـه شـعار اصلـی خـود را کنفدراسـیون و اتحـادی از ملـل خاورمیانـه قـرار می‌دهـد. در قالـب





یک جنبش دموکراتیک، اکولوژیک، عدالت‌طلب و بر پایه مساوات در تمامی سطوح جنسیتی، قومی، ملی، مذهبی و... است و تلاش جسورانه‌ای است برای عبور از ایده دولت-ملت که در یکصد سال گذشته خاورمیانه را غرق در خون، جنگ، فساد و به اصطلاح کشمکش و منازعه بی‌پایان کرده و به موجبات آن میلیون‌ها نفر کشته و آواره شده‌اند. بخش عمده‌ای از این آوارگی‌ها و جنگ‌ها حاصل اندیشه‌های ناسیونالیستی بوده و این کنفدرالیسم دموکراتیک پارادایم جدیدی است که تلاش می‌کند به جای رویکردهای ناسیونالیستی، جامعه اکولوژیک، دموکراتیک و با برابری جنسیتی را سامان دهد. این ایده در حقیقت در می ۲۰۰۵ با فراخوان و بیانیه‌ای که اوجالان صادر می‌کند و خواهان ایجاد کنفدراسیون جوامع دموکراتیک (ک.ج.ک.) می‌شود که خواهان یک دموکراسی طبیعی است و اساس خود را سیاست دموکراتیکی قرار می‌دهد که بر تشکیل هزاران نهاد در جامعه مدنی، تشکیل یک ملت دموکراتیک به جای دولت-ملت، تشکیل مدیریت سیاسی‌ای که مبتنی بر کنفدرالیسم بومی است و خودمدیریتی‌های دموکراتیک کوچک و ایجاد کمون‌های مردمی و برساختن نوع دیگری از سیاست تأکید می‌کند.

پس از وقایع ۲۰۱۱ در حقیقت روژاوا آزمایشگاهی می‌شود برای اینکه این ایده و گفتمان به معرض آزمون گذاشته شود که به نظر من آزمون نسبتاً موفقی را در یک دهه گذشته پشت سر گذاشته است و توانسته است همکاری، همیاری و نگاه مثبت اعراب، ارمنی‌ها، ترکمن‌ها، چچن‌ها، کردها، مسیحیان، سریانی‌ها و سایر اقلیت‌های دیگر را جلب کند؛ آنها را در یک نیروی کارآزموده و یک ارتش بسیار منظم به نام SDF یا نیروهای سوریه دموکراتیک متحد کند؛ توانست که با جهادیون داعشی مقابله کند و خلأ قدرت را نه با تشکیل یک دولت که در حقیقت آن گونه که بسیاری منتظر این بودند که پس از ایجاد خلأ قدرتی که پس از عقب‌نشینی نیروهای اسد در شمال سوریه شکل گرفته بود، به مانند سایر قسمت‌های سوریه هرج و مرج ایجاد شود و حتماً یک دولت تشکیل شود؛ اما در روژاوا شوراهای مردمی تشکیل شد و بر خلاف سایر مناطق سوریه از امن‌ترین مناطق سوریه بود. هیچ جنگ قومی، طائفی و مذهبی میان مردم و قومیت‌ها و مذاهب مختلف شکل نگرفت. شاهد یک نوع همزیستی مسالمت‌آمیز هستیم. شاهد به میدان آمدن زنان هستیم. شاهد تشکیل نهادهای دموکراتیک و مردمی هستیم. علی‌رغم تمام کاستی‌ها به نظرم ایده‌ای بود که نشان داد قابلیت پرتاب شدن را دارد و اگر زمینه مساعدی فراهم شود، می‌توانند به مثابه یک آلترناتیو برای دولت-ملت و ایده‌های ناسیونالیستی مطرح شود.

* توضیحاتتان در این باره بسیار دقیق و موشکافانه بود. امّا اصل موضوع: تقریباً یک ماه است که از آغاز حمله زمینی ارتش ترکیه و نیروهای جهادی تحت حمایتش به این منطقه می‌گذرد. ارتش ترکیه با تجاوز به خاک سوریه و جنگ علیه مردم این منطقه به دنبال چیست؟ آیا همان‌گونه که خود اردوغان، رئیس‌جمهور این کشور اعلام می‌کند، به دنبال ایجاد «منطقه‌ی امن» برای آوارگان سوری است یا اهداف دیگری را دنبال می‌کند؟

برای حمله رژیم ترکیه به شرق فرات دلایل متعددی برشمرده می‌شود؛ از مشکلات عدیده داخلی گرفته تا عظمت‌طلبی عثمانی‌گری و دلایل دیگری که کارشناسان به آنها اشاره می‌کنند... اما به نظر من، جنگ‌های از این دست ریشه در یک تفکر غیرستیزانه دارد؛ یعنی گفتمان‌های حاکم،اعم از: گفتمان‌های مذهبی، گفتمان‌های ناسیونالیستی و گفتمان‌هایی که تحمل غیر را ندارند و می‌خواهند دیگری را حذف کنند، هضم کنند، طرد کنند و از بین ببرند و در واقع دیگری را نه به مثابه لازمه


نقاشی از @delaweromar




معنادارشدن هویت خودی، بلکه به مثابه غیریتی که باید از میان برداشته شود، به حساب می‌آورند. جنگ‌های این‌چنینی ریشه در این جنس تفکرات دارد: قدسیت بخشی به مرزها و مفاهیمی مانند حاکمیت ملی و مفاهیم کدر و ناشفافی مانند منافع ملی که در واقع به نظر من منافع الیت و بخشی از نخبگان حاکم و بخشی از بورژوازی حاکم است. تا زمانی که سیاست بر این پاشنه بچرخد، ما شاهد جنگ‌هایی از این قبیل خواهیم بود و چنین جنگ‌هایی که متأسفانه موجب زیان دیدن بیشتر منطقه و دخالت‌های بیشتر قدرت‌های بزرگ در منطقه می‌شود و از بین رفتن منابع انسانی و منابع مادی را در پی دارد و در واقع خشم و نفرت و افتراق میان انسان‌ها را بیشتر می‌کند، همچنان تداوم پیدا می‌کند؛ حالا می‌تواند تحت بهانه‌های مختلفی باشد، مثلاً: حفاظت از امنیت ملی، حفاظت از مرزها و اسکان آوارگان، آنطور که اردوغان ادعا می‌کند به نظر من بهانه‌هایی هستند و در واقع تمامی اینها را می‌توان گفت روبنایی است برای آن جنس تفکر غیرستیز.

* نظر جامعه ترکیه درباره جنگ با کردها در روژاوا چیست؟ نتایج این جنگ در صحنه سیاست داخلی ترکیه به چه شکلی نمایان می‌شود؟



تصور می‌کنم این جنگ موجبات قطبی شدن بیشتر را در جامعه ترکیه فراهم کند و این در کل به ضرر کل مردمان ساکن در این جغرافیا خواهد بود؛ از جمله خود اردوغان نیز اگرچه در کوتاه‌مدت با سوار شدن بر موج احساسات ناسیونالیستی می‌تواند تا حدودی محبوبیت کسب کند اما در درازمدت قطعاً به زوال و از بین رفتن پایه‌های قدرت آ.ک.پ. منجر خواهد شد. به تصور بنده اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، با توجه به شکننده بودن اقتصاد ترکیه، ترکیه کاندیدای بعدی‌ای است که به سرنوشت کشورهایی مانند: یمن، عراق، سوریه، لیبی و کشورهایی از این دست دچار خواهد شد.





* بازیگران اصلی جنگ داخلی سوریه از جمله: ایران، روسیه و آمریکا و حتی خود رژیم مرکزی سوریه در این خصوص چه دیدگاهی دارند؟

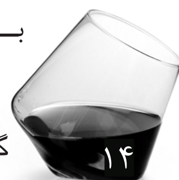



به نظرم تمامی کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای به دنبال منافع خود هستند. هرکدام از اینها دارای منافع خاصی هستند و وضعیت پیچیده سوریه باعث شده که بسیاری از آنها دارای استراتژی مشخصی نباشند. مانند ایالات متحده آمریکا که در واقع ما شاهد یک نوع سرگشتگی استراتژیک هستیم. اما دولت روسیه و دولت سوریه در حقیقت تا حدودی از این وضعیت سود بردند. اگرچه با مشکلاتی در درازمدت مواجه خواهند شد، اما به نظرم چندان مخالف نبودند و دوست داشتند که این اتفاق بیفتد. ایران تا حدود زیادی مخالفت کرد. البته ایران هم دوست دارد که وضعیت روژاوا یک وضعیت تضعیف شده باشد که بیش از یک‌سوم خاک سوریه را در کنترل دارد. و در حقیقت به نظرم می‌توان گفت که تمامی کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای اگرچه نمی‌خواهند که ترکیه دست بالا را در معادلات سوریه داشته باشد، اما می‌خواهند که به وسیله ترکیه خودمدیریتی شمال سوریه را ضعیف کنند و این در حقیقت به نظر من چیزی است که به بحرانی‌تر شدن منطقه کمک می‌کند و نه حل مسائل و مشکلات منطقه.



* همانطور که پیداست، افکار عمومی جهان در حمایت از کردها است. اما شورای امنیت سازمان ملل متحد در جلسه ۱۸ مهرماه به دلیل مخالفت روسیه و آمریکا و علی‌رغم تلاش‌های دول اروپایی، حتی نتوانست بیانیه‌ای در محکومیت عملیات تجاوزکارانه ترکیه صادر کند. به نظر شما چرا هیچ اقدام بازدارنده‌ای در توقف فوری جنگ صورت نمی‌گیرد؟

خوشبختانه ما شاهد همبستگی جهانی بی‌نظیری با مردمان روژاوا در حمایت از آنها و در محکومیت تجاوزات ترکیه و در سطح افکار عمومی جهانی بودیم و این تا حدود زیادی پرسش کُرد را در سطح افکار عمومی جهانی دوباره مطرح کرد.





در مراکز مهم تصمیم‌گیری جهانی باز هم مسأله کُرد بسیار برجسته‌تر شد. از این بُعد می‌توان گفت که حتی حمله ترکیه به شرق فرات نتایج مثبتی برای کردها داشته است و پرسش کُرد را به سطح بالاتر و برجسته‌تری منتقل کرده است، اما در رابطه با سازمان ملل همانطور که می‌دانید ساختار شورای امنیت به گونه‌ای است که ۵ عضو دائمی دارد و هرکدام از اینها حق وتو دارند و از منافع متضاد اینها در بحران سوریه مشخص بود که شورای امنیت نمی‌تواند به یک جمع‌بندی و یک اتفاق نظر در مورد این وضعیت برسد و البته انتظار زیادی هم نمی‌شود از چنین ساختاری داشت که به اصطلاح برآیند یک توازن قوای پس از جنگ جهانی دوم است و با وضعیت موجود به شدت ناهمخوان است و بیشتر منافع کشورهای بزرگ و سرمایه‌دار جهانی را تأمین می‌کند.



* راهکار و ابتکار عمل کردهای سوریه در مواجهه با این پیشامد چیست؟

به تصور بنده تنها آلترناتیو و تنها راهکاری که پیش روی کردهای سوریه است، مقاومت است. پایداری و تأکید بر گفتمان صحیح کنفدرالیسم دموکراتیک، تأکید بر ذهنیت فاشیسم، تأکید بر همزیستی مسالمت‌آمیز خلق‌ها و تأکید بر دموکراسی، تنها راهی است که پیش روی کردهای سوریه قرار دارد. این تجربه حتی اگر از بین هم برود که به نظر من بسیار بعید است اما حتی اگر از بین هم برود، مثل کمون پاریس، مثل جنبش می ۱۹۶۸و مثل بسیاری از جنبش‌هایی که در طول تاریخ به نقاط عطف و نقاط الهام‌بخشی تبدیل شدند و الهام‌بخش جنبش‌ها و قیام‌های بعدی شدند، تأثیر خودش را در تاریخ گذاشته است و برای همیشه ماندگار خواهد بود.

* بسیار سپاسگزارم از اینکه وقت خودتان را در اختیار بنده قرار دادید. حرف آخر؟

با آرزوی پیروزی. و آرزوی موفقیت برای شما. و تشکر از شما و تمامی دوستانتان در مجله دانشجویی «ژیوەر»، دانشگاه ارومیه.

این تجربه حتی اگر از بین هم برود که به نظر من بسیار بعید است اما حتی اگر از بین هم برود، مثل کمون پاریس، مثل جنبش می ۱۹۶۸و مثل بسیاری از جنبش‌هایی که در طول تاریخ به نقاط عطف و نقاط الهام‌بخشی تبدیل شدند و الهام‌بخش جنبش‌ها و قیام‌های بعدی شدند، تأثیر خودش را در تاریخ گذاشته است و برای همیشه ماندگار خواهد بود.




ئۆجەلان و پرسی ژن

(دانیال مەسوونی)

لە چارەکەی سەدەی ڕابردوودا نموونەی یەکیەتی و پارتیمان دیوە لە گێڕانەوەی فەرهەنگی دواکەوتوانە بەسەر شارەکانی کوردستان و پاشەکشە پێکردنی فەرهەنگی مۆدێڕنی شارەکانی کوردستان.

کوشتنی هەزاران ژن لەسەر «نامووسی پیاو» و سەپاندنی یاسای «فرە ژنی» بەشێک لە جێبەجێکردنی ئەم فەرهەنگە دواکەوتووەی خێڵ و گوندەکانی دەسەلاتی میلیشیایی ناسیۆنالیزمی کوردە.

ئۆجەلان ئەڵێ: کوردەکان وەک کۆمەڵگە پێشکەوتنێکی وایان بەخۆیانەوە نەدیوە. هەمانکات ئۆجەلان زانستی ژنۆلۆژی ئەچنێ و لە ڕاستیا ئەو خەڵکی کوردستان بەسادە و سەرەتایی و نەخوێندەوار و گوندنشین ئەزانێ هەر بۆیە تێزی قەدەغەکردنی سێکس و خۆشەویستی و خەساندنی ژنان، کە هەمان ژنۆفۆبیای ئیسلامی و دینییە، ناو ئەنێ زانستی «ژنۆلۆژی».

ئەو لەڕێگەی «ژنۆلۆژی کە قەدەغەکردنی سێکس و خۆشەویستییە لەناو بزوتنەوەکەیدا ئەیەوێ کۆمەڵگەی کورد ڕێگە بە کچ و ژنەکان بدەن بێنە ڕیزی بزوتنەوەکەیەوە و دڵنیایان کات کە سێکس ناکەن و نابنە مایەی «عەیبداری و خەتەر بۆ سەر ئابڕوو و شەرەف خێزانەکەیان. کە ئەمەش پێویستی بە تۆخکردنەوەی کلتووری دواکەوتووانەی خێڵ و گوندی ئایین و ئیسلام، دژایەتی مۆدێڕنیتە بوونی شارەکانە. ئۆجەلان بۆ بەرژەوەندی بزووتنەوەکەی خۆی پەیڕەوی لە فەرهەنگی «پەیوەندییەکانی گوند و ناسنامەی کورد و زاگرۆس ئەکات. یانێ ئۆجەلان مۆدێڕنیتەی سەرمایەداری و سێکس و عەشقی دەرەوەی هاوسەرگیری قەدەغە ئەکا تا بەرەو دواوە بگەڕێتەوە و ئەو ئایینەی کە ژن وەک ڕاهیب بە پاکیزەیی ئەهێڵێتەوە و ئەم جۆرە لە پەیوەندی نێوان ژن و پیاو لە پێناو خزمەت بە کوردایەتی و سەرکەوتنی کێشەی کوردەوە، گرنگە.



١- بە باوەڕی ئوجەلان، سۆمێر دایکی بەشەریەت بوو و ژنانی سۆمێری داهێنەرانی ئەو شارستانیەتە مێژووییەن! و ئەڵێت؛ قودرەتی بارووەری ژن، ڕەفتار و ڕووحیەی دایکانە و هاوکاری ژنان بۆ گەورەکردنی منداڵ ڕۆڵی سەرەکی گوزەری مرۆڤ لە ژیانی سەرەتایی بۆ ژیانی کۆمەڵایەتی بوو...








٢- ئوجەلان تەسویرێکی سەتحی لە مێژووی تەکامول مرۆڤ و کۆمەڵگا نیشان ئەدات و هەمووشتێ لە نێرینەگی و مێیینەگی و خسووسیاتی تەبیعیدا ئەخوێنێتەوە! و ئەسڵی ئیسبات کراوی ڕۆڵی کار لە گوزەری مەیموون بۆ مرۆڤ دەسڕێتەوە!...

٣- لە نەزەرییەی ئوجەلاندا «دایک بوونی ژن» پیرۆز وتەقدیس ئەکرێ، دایک بوونی ژن و قودرەتی باروەری خاک وەک یەک چاو لێئەکرێ تاکو لە نێوان «دایک و خاک، دایک و تەبیعەت» پردێک ساز بکات.

٤- بیرۆکەی «خاک-دایک» مێحوەریترین خاڵی ئیدۆلۆژی بە ئیستلاح ژنانەی ئوجەلانە، خاکی پیرۆز و ژنی ئێلاهە! توانایی خاک لە تازە بوونەوەو بەرهەمدانو توانایی ژن لە زایاندنی منداڵ!

خاک کە ئەکێڵدرێ و ژن کە تووی مرۆڤی تێ دەکێڵن! لە خاکەوە وڵات ساز ئەبێ و هەموو شت مانا ئەگرێ.

٥- لە نێوان دایکی خاک یا دایکی سروشت، دێرۆکی سومێری و ژن پەیوەند ساز ئەکرێ تاکو مەفهوومی «نیشتمانی دایک» ساز بێ! یانی هەر ئەو ناسیونالیزمە پیاو سالارانەیە لە جلی ژنانە دا، فۆرم ئەگۆڕدرێ وەلێ ماهییەت هەر ئەوەیە!...

٦- لە ئیدۆلوژی ئوجەلاندا کە گۆیا ژن_مێحوەرە! وەک تەواووی ئیدۆلۆژییە ناسیونالیستیەکان، میللەت وەک دایک چاو لێئەکرێ! و بەو باوەڕەیە ژن هەڵگری شەرەف و هۆویەتی نەتەوایەتیە! ئەرزشی دایک و دایک بوون ...

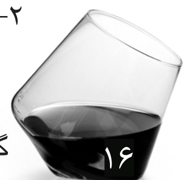
٧- ئوجەلان لە فۆرمدا جیاواز لە باقی ناسیونالیستەکان خۆی نیشان ئەدا و لەژنان داوا ئەکات هەڵگری ئاڵای فەداکاری نەتەوایەتی و ژیانەوەی شارستانییەتی کۆنی کوردستان و کورد بن، فۆرمێکی ژنانە کە مۆحتەوایەکی پیاوانە دەشارێتەوە...

٨- لای ئوجەلان سروشتی ژن دایک بوونە! هەم لە چەمکی سروشتی و بیۆلۆژیک (زایایین) و هەمیش کۆمەڵایەتی (ژن سەرچاوەی عاتیفەی دایکانە)!

ئەو ئەڵێت سروشتی ژن لە پیاو بە تەبیعەت و زاتی کەیهانی نزیکترە و گەوهەر یا زاتی ژن لە هی پیاو بەرترە!...

٩- کە ئەو ئیدەیەی لە فێمێنیزمی سەدەی ١٩ وەرگرتووە، فێمێنیزمێکی تەواو مەحافیزەکارانە کە بەرداشتێکی تەبیعەتگەرا و سوننەتی لە جیاوازیەکانی نێوان ژن و پیاو هەبوو!

ئەو نەحلە فیکرییەی فێمێنیزم هەر چەن توانی لەو زەمان هێندێ ماف بۆ ژن وەرگرێ بەڵام لە سیاسەتدا ڕیفۆرمیست بوو و لەژێر کاریگەری مەعنەوییەتی مەسیحیدا ئەیانوت ژن سرشتێکی مەعنەوی هەیە کە ئەتوانێ کۆمەڵگا، سیاسەت و حکومەت لە





ناهەنجارییەکان پاک کاتەوە! وەک چۆن لە ناو بنەماڵەدا ئەو ئەرکەی هەیە...

١٠- جا ئەو پرسیارە دێتە پێش کە بۆچی ئۆجەلان بە قەولی مەعرووف لە ناو هەموو پێغەمبەران دا جرجیسی هەڵبژاردووە!؟

ئوجەلان ئەو شاخەی فمێنیزمی هەڵبژاردووە تا ئیسباتی بکات کە سرێشتی ئەزەڵی و ئەبەدی ژن، دایک بوونە! خوێندنەوەیەکی تەواو پیاوسالارانە لە مێژووی مرۆڤ...

١١- یان ڕێکتر بڵێین؛ چاولێکردنێکی پیاوسالارانە، نوسخەیەکی بۆرژوازی لە بارەی ژنەوە کە بەر پایەی تەبیعەتگرایی و زاتگراییە!

کێشە لەوەدایە ئوجەلان چاوی لە بەر تەکامولی ڕەوابێتی کۆمەڵایەتی ئابوری و گۆڕانی ئێنتزار و دەرکی مرۆڤ لە دایک و دایکیەت بەستووە...

١٢- لە دنیای ئەمڕۆدا دایک بوون تەنیا وەجهێکی ژنێتیکی یان خوێنی نییە!

هەر وەها ژنان خۆیان بڕیار ئەدەن ببنە دایک یا نا! و ئەرکی دایکێتی لە ئەزەڵەوە بە باڵایاندا نەبڕدراوە! ئوجەڵان سرشتی ژن لە دایک بووندا دەبینێ ئەویش بە خوێندنەوەی خۆی لە دەورانی دایک تەباری...

١٣- هیچ شتێ بەقەدەر پێناسە کردنی سرشتی ژن بە دایک پیاوسالارانە نییە! کۆمەڵگای پیاوسالار پێشفەڕزانە «زایین» و گەورە کردنی منداڵ بە خسووسیەتی زاتی ژن ئەزانێت.

١٤- پیاوسالاری ئوجەڵان! عوریانترە چونکێ لە ئیدۆلۆژی ئەودا ئەرکی دایکانە دێتە بۆعدی کۆمەڵایەتیشەوە...!

١٥- لێرەوەیە کە ئوجەڵان بە نەخشی نێگاتیڤی ڕابێتەی سێکس ئەگات.

١٦- لە دنیای ئوجەڵان ژن هەم جوانە و هەم خەتەرناک، ژن دەتوانێ ببێتە هۆی تەباهی، خیانەت و جاسوسی! چونکێ بە دەستی کاهێنی سومێری وەک بەردە ئاموزش دراوە و هێشتا لەو قالبەدا ماوەتەوە و ڕزگار نەبووە...

١٧- ئەو دەڵێت؛ «دلیرترین مرد کرد همین کە پای زنی بە میان میآید محو شدنی است».

لە نەزەری ئەودا: «تنها با از میان بردن زن بیهویت و پوچ شده و از وطن و جامعه بریده و بە پست ترین شکل وابستە بە مرد است کە میتوان زندگی را معنا کرد».

ئۆجەڵان باسی محمد پێغەمبەری ئیسلام ئەکات؛ «روابط محمد با خدیجە در واقع بیانگر انقلاب زن است... حضرت محمد کسی است کە بیش از همە در برخورد با زن عشق بە خدا را بازتاب دادە است».

یا ئەنووسێ؛ «هستند کسانی کە میگویند چرا محمد با این تعداد زن عقد کردە است، من میگویم کار خوبی کردە است، حتی اگر چندین زن دیگر را نیز بە عقد در میآورد کار اشتباهی نبود، چون میتوان او را بعنوان یکی از عاشقان بزرگ قلمداد نمود. با زنان همانند کودک رفیق و یار بود.»...

ئەو قسانە ڕوحیەی پیاوسالارانە و باوک سالارانەی ئۆجەڵان نیشان ئەدات، یانی باوەڕ ناکرێ ئۆجەڵان چۆن ئەتوانێ ئیدعای ئازادی ژنانی بێت و لە هەمان کاتدا باسی ئینقلابی بوونی محەممەد لە پەیوەندی لەگەڵ ژنان بکا.

لەوانەیە بڵێن ئۆجەلان لەبەر کۆمەڵگای سوننەتی باکوور و تورکیە ئاوا لەبارەی محەممەدەوە قسە ئەکات، بەلام مەسەلە ئەوەیە کە ئۆجەلان پایبەند بە ئەخلاقێکی سوننەتییە کە خۆی لەگەڵ هەر جۆرە ڕەفتاری پیاوسالارانە لە کاتی خوازراو هەماهەنگ ئەکات.

بە پێی ئەو ئەخلاقیاتە، ئۆجەلان ژن لە سەر دوو ڕێگەی ئیلاهەی موقددەس و پیرۆز و فاحێشەی سومێری دائەنێ کە ئەبێ یەکیان هەلبژێریت!

ژنی ئوستوورەیی ساختەو پەرداختەی فێکری پیاوسالارانەیە! پیاو لە زەینی خۆیدا وەشۆێن ژنی ئوستورەییدایەو ئەیەوێ ژنیش ئەوە هەڵبژێرێت. سیمۆن دۆبوار ئەڵێت؛ پیاو ئەو شتانەی وا خۆی نییەتی لە ژنی ئەوێ!

پیاو ئۆلگوی ژنی ئارمانی لە بەرامبەر ژن دائەنێ بەلام کێشە کاتێ دەست پێئەکات کە تەواوی ژنانی ئارمانی و ئوستوورەیی ساختەی پیاو لە نەهایەتدا ئەبێ خۆیان فەدای پیاو بکەن.

ئوجەلان دژی فمێنیزم دەردەکەوێ و بەجیەتی فمێنیزم واژەی «ژنۆلۆژی» دادەنێ، یانی ئێدە، بزووتنەوەو داخوازیانەی وا بۆ لە بەین بردنی نابەرابەری لە نێوان ژن و پیاودا ساز بووە نەفی دەکات! مەسەلەی ئەسڵی فمێنیزم ڕەخنە و دژایەتی تەبعیزی جنسیەتییە.

ئۆجەلان سروشتی ژن لە دایک بووندا ئەبینێ، ئەویش بە خوێندنەوەی خۆی لە دەورانی دایک تەباری.

(سەرچاوە کتێبی ژنۆلۆژی لە نووسینی عەبدولا ئۆجەلان)







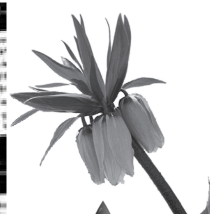

خودکامگی در تقابل با عقلانیت سیاسی

(هیرش هرمانی)

بررسی انقلابات و شورش‌های معاصردر منطقه خاورمیانه طی یک دهه‌ی اخیر، نشان می‌دهد که تمامی این حوادث اگرچه در کشورهایی مستقل بوده‌اند، اما ساختاری یکسان دارند. جرقه‌ی این تحرکات شاید دلایلی فراتر از کشور یا دخالت خارجی‌ها داشته باشد، اما شعله‌ور شدن این وقایع خواستگاهی در سطح جامعه و نشأت گرفته از رابطه حکومت و محکومین دارد. اگر به خوبی مسائل شکافته و بررسی شود روشن می‌گردد که شیوه حکومت‌داری فرمانروایان خودکامه و به تبع آن نبود حکومت قانون شاکله اصلی این حوادث می‌باشد که در این نگارش سعی بر شکافتن این موضوع است.

حکومت قانون حد و مرزهای مشخصی را تعیین می‌کند که در آن نسبت حقوق اقشار و اصناف اجتماعی رعایت می‌گردد. قوانین عادلانه و سیاست‌های عقلانی موجب ایجاد جامعه‌ای مدرن و پویا می‌گردد و تضمین و مشروعیتی برای تداوم دولت می‌باشد.






در کشورهای در حال توسعه حدود و قدرت حکومت نه تنها قانونی صریح، ضمنی و یا عرفی وجود ندارد، بلکه بسته به زمان و اندازه قدرت حکومت، حقوق افراد متغیر است و دولت به عنوان بالاسر در مقابل ملت قرار می‌گیرد.



حکومت‌های خودکامه بر انحصار حقوق مالکیت و قدرت متمرکز اجتماعی، اقتصادی، بروکراتیک و نظامی استوار است. اعطای دارایی، مقام، شغل و یا مانند اینها دال بر مالکیت نیست، چون در چشم بر هم زدنی دولت توان بازپسگیری را دارد و نیز امکان تغییر غیرعادی طبقات اجتماعی توسط دولت





بسیار زیاد است. عدم اعطای حقوق به شهروندان نشان از عجز یا نبود دولت قانون است که خود نشان دهنده شکست سیاسی است.

هنگامی که از اعطای حقوق به شهروندان یک کیان سیاسی سخن به میان می‌آید، هدف نه داده شدن امتیازات وابسته به افراد، بلکه ایجاد بستر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به افراد، گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی می‌باشد.

> معنای سیاست در حکومت‌های جهان سومی، هنر حکمرانی برای فرمانروایان خودکامه است. دولت بنا به میزان قدرت مادی و اراده‌اش قانون‌گذاری و یا قانون شکنی می‌کند.

عدم پایداری طبقات در کشورهایی مانند ایران مانع انباشت و پایداری سرمایه مالی و علمی و انسانی در بخش‌های صنعتی وکشاورزی بوده است؛ چون هر آن امکان مصادره توسط حکومت و یا انتقال به غیر را دارا بوده است، که خود دلیل اصلی درجا زدن و حتی پسرفت می‌باشد؛ در چنین شرایطی دستاوردهای کوتاه مدت، سریع از بین می رود و باید از نو آنچه را بوده ساخت و پیشرفت واقعی و ماندنی را محال می‌کند. احساس ناامنی اقتصادی، بی‌اعتمادی و ناباوری گویاترین دلیل ساخته شدن جامعه غیرمولد بوده است. غارت، ضبط اموال، وارد ساختن اتهامات بنیاد ناامنی انباشت سرمایه و پیش‌بینی ناپذیری آینده را برپا نهاده است که به تبع آن جامعه کوتاه مدتی را پدید آورده است.

حق برخورداری از زندگی امن و پیش‌بینی پذیر افراد تنها در گرو چارچوب قانون مستقل و خدشه ناپذیر تضمین می‌گردد.

شکل‌گیری استبداد یا سلطانیسم ناشی از ضعف مالکیت خصوصی، نبود طبقات مستقل و نیرومند، همچنین نبود و یا فرمالیته بودن نهادهای مدنی مدرن به عنوان امکان ایجاد پایگاه اجتماعی و در نهایت نبود نهاد محدودیت قدرتی از منظر قانونی است. انحصار حقوق توسط حکومت باید به انحصار وظایف بیانجامد؛ **جامعه‌ای که هیچ حقوقی ندارد وظیفه‌ای هم در قبال ساختار هژمونیک ندارد؛** پس اگر باور سقوط حکومت قوت بگیرد، واکنش عمومی یا به سقوط کمک می‌کند یا با بی‌تفاوتی به نظاره سقوط می‌نشیند و نتیجتاً به هنگام بحران داخلی یا خارجی مردم یا در کنار دشمنان دولت قرار می‌گیرند و یا از یاری رساندن به دولت





خودداری می‌کنند.
نبود پایگاه اجتماعی به هنگام بحران حتی نمی‌تواند پشتیبانی و وفاداری دستگاه اداری و نظامی منتسب به دولت را سبب گردد، این نمونه را نیز به زیبایی می‌توان در بیطرفی ارتش و همچنین اعتصابات عمومی در انقلاب سال ۵۷ در ایران به خوبی مثال زد.
وفاداری یا رضایت افراد نسبت به کشور بر پایه سیستم نظام‌مند زور و ترس و یا منافع است و به محض تحلیل نیروی حکومت، ورق بر می‌گردد؛ به مجرد این امر ترسی که جامعه از دولت داشت، تبدیل به انرژی انفجارآمیزی می‌شود که سربرآوردن نیروی تازه‌ای را نشان می دهد.
در صورت محقق نشدن حقوق و وظایف افراد جامعه و گسترش قدرت دولت به صورت خودکار موازنه قدرت از بین می‌رود و اقتدارگرایی به خودکامگی مطلق مبدل می‌گردد. فقدان تجربه و مطالعه سیاسی مدرن باعث شده است که حتی سیاستمداران (چه رسد به شهروندان عادی)، تشخیص دقیقی از قواعد رقابت و سازش نداشته باشند.
مسئله بسیار اساسی اینست که دولت توتالیتر مدرن برای سازمان‌دهی و مشروعیت سیاسی و فکری نیازمند ایدئولوژیی است که کشورهای خاورمیانه به زیبایی هرچه تمام‌تر خواستگاه آنست؛ **حکومت خودکامه با سوء استفاده از مسائلی چون مذهب و ملت و با ساخت تاریخ و جغرافیای قدرتمند خیالی، ارکان اساسی سازمان ایدئولوژیک را فراهم می‌سازد. ایدئولوژی می‌تواند انحطاط فرهنگی، عقب ماندگی اقتصادی و ناتوانی سیاسی را لاپوشانی کند و به مانند مخدرات جامعه را هرزگاهی و در صورت لزوم در سرخوشی و سرمستی نگه دارد.** شکوه و جلال و دستاوردهای تاریخ ساختگی در بطن ایدئولوژی برای حکومت بهانه لازم جهت مقابله با نیروهای مخالف فراهم می‌کند.
ایجاد سازوکارهای دموکراتیک فورمالیته مانند مجلس، انتخابات، حزب، دادگاه، مطبوعات و قانون کلی محدود و دست‌چین شده جهت به نمایش درآوردن در ویترین بین المللی و کسب مشروعیت خارجی از حربه‌های حکومت‌های خودکامه است. همچنین ایجاد گروه‌های مخالف و نیروهای اپوزسیون قابل اعتماد و دست‌چین شده به تقلیل خواست‌های سیاسی به حداقل های مدنی و دلخوش نگاه داشتن جامعه به ایجاد اصلاحات نرم، موید موضوع است. با این تقلید مسخره دمکراسی مخالفان خودی و موافقان حکومت خودکامه که ذینفعان اصلیند، بلوک متحد قدرت را فراهم می‌سازند، اما جبهه مخالفان دست چین شده حکومت در عین وفاداری به حکومت، به عملی که انجام می‌دهند، اعتقاد راسخ ندارند و نسبت به شایستگی حکومت برای برسر کار ماندن تردید دارند و در این حالت هواداران و مخالفان حکومت در ناخودآگاه جمعی، همگی مخالف حکومتند.
در یک نظام خودکامه سازوکارهای سیاسی جای خود را به مکانیسم ارعاب می دهد. عدم وجود قانون و سیاست به مفهوم مدرن، زمینه‌ساز بازتولید سیستم خودکامه می‌باشد. عدم وجود قانون و نهاد ناظر بر اجرای آن موجب می گردد حکومت محدودیتی در اعمال سلیقه علیه مخالفان نداشته باشد.

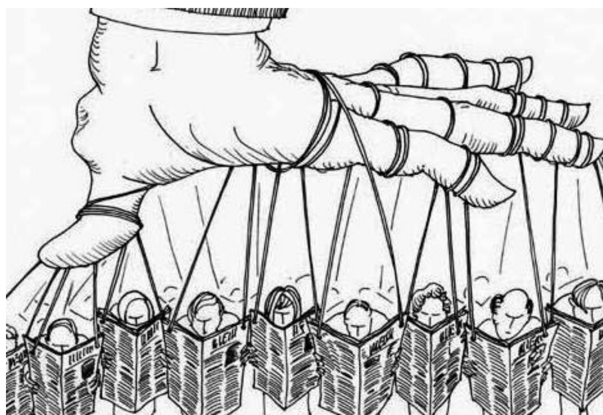


نیروهای نظامی ابزار نهایی برقراری امنیت و تجلی باورهای مادی و تبلیغاتی ایدئولوژیک به شمار می‌روند. دست درازی و تجاوز به اموال خصوصی افراد با توسل به ارعاب از جانب سازمان‌های نظامی انجام می‌گیرد.
فروپاشی سیستم های توتالیتر علل فراوان سیاسی و فنی بلند مدت و کوتاه مدت دارد که مهمترین آنها وابستگی تمامی تصمیمات به شخص اول را دارد.
ایجاد سیستم بروکراتیک پیچیده و تو در تو و اعمال نظر با ایجاد نهادهای غیر ملزم اقتصادی و به تبع آن پرخرج شدن دولت، معاف بودن گروه های خاص از انواع عوارضات و مالیات و ممیزی و دادن امتیازات خاص به برخی از نورچشمی‌ها، موجب اخلال در نظم اقتصادی کشور و تسری فساد به بدنه جامعه را دارد. گسترش فساد سیستماتیک و غیررسمی ناشی

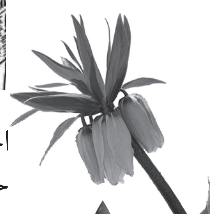
از عدم وجود دولت قانون عدم تعلق خاطر افراد به جامعه، کشور و حکومت است. سرایت هیراشیک فساد، سبب کاهش اعتماد عمومی و افزایش فساد جزء می‌گردد.

گفتمان ملی در یک سیستم خودکامه فاقد هرگونه رابطه دیالکتیک جامعه و حکومت و یا حتی مانع ابراز نظر و عقیده سایر ارکان حکومت در برابر شخص اول است، یعنی **شخص اول حرف می زند، نتیجه‌گیری می‌کند و دیگران گوش می‌کنند و در نهایت باید قانع باشند و اطاعت امر کنند.** تصمیم نهایی را سلطان (رئیس جمهور، شاه یا هر قالب دیگری) می‌گیرد و اراده و اختیاری واقعی نه از جانب سایر ارکان حکومت و نه افراد جامعه هویدا نمی شود.

حکومت قانونمند پاسخگو و مسئول است. اگر حقوق و آزادی‌های شهروندان بدون حداقلی از انسجام



اجتماعی و مسئولیت پذیری همگانی اعمال گردد، حوزه همگانی چندان نخواهد پایید.



حکومت خودکامه گمان صحت صددرصد تفاسیر و برداشت‌هایش را از آراء، عقاید و سیاست‌های گوناگون را دارد و می‌انگارد که مخالفین تماماً در اشتباهند؛ بنابراین **حکومت این حق را برای خود قائل می‌شود که برای اشاعه حقیقت مورد پسند (مطلق، بی چون و چرا و لایزال) خود، دست به سرکوب هرگونه اعتراضی با هر وسیله ممکن (با قانون گذاری یا قانون شکنی) بزند.** در چنین وضعیتی اگر افراد اجتماع، قانع و مطیع امر شخص اول نباشند، با اتهام خیانت رو به رو می‌شوند و ادامه این وضعیت جامعه‌ی عاصی و عصبانی و آرمان‌گرا، امکان تحلیل اشتباه از وضعیت را می‌افزاید.

اینگونه برداشت‌های غلط از صحت مطلق حکومت و سرکوب و تحقیر و زورگویی نسبت به مخالفان حاصلی جز دشمنی و کاهش مشروعیت ندارد که خانه را هم بر سر زورگو و هم قربانی خراب می کند.

نکته حائز اهمیت اینست که **جامعه همواره یک شورشگر بالقوه است، زیرا فرمانروا غیر از موارد معدودی بیدادگر است، چون قدرت سرشتی خودکامه دارد نه مشروع و قانونی!**

از میان رفتن حکومت خودکامه در اثر شورش با ایجاد هرج و مرج در جامعه خودکامه به دلیل عدم هماهنگی و سازمان یافتگی شورشیان غالباً یک وضعیت بحرانی را بوجود می‌آورد؛ در چنین شرایطی جامعه آرزوی پایان و سر برآوردن حاکم خودکامه دیگری را دارد که ثبات را به همراه آورد و هرج و مرج را پایان دهد. قبول و ستایش حاکم خودکامه بعدی، بازتولید چرخه خودکامگی را آشکار می‌سازد.

انجام اصلاحات و استقرار حکومت قانون پس از خودکامگی جامعه و حکومت به علت خوی نامطلوب تثبیت شده در ادوار مختلف و فروپاشی تمدنی اجتماع، بسیار ثقیل است.

پایان و درهم شکستن چرخه فوق زمانی است که **جامعه باید علاوه بر خواست برانداختن حاکم خودکامه در پی برنامه ای برای ایجاد حکومتی قانونی و پاسخگو باشد.**

در نهایت این مسئله روشن می‌شود که مشروعیت سیاسی و مبتنی بر رضایت شهروندان با سرشت حکومت خودکامه سازگار نیست و دموکراتیزه شدن از هرج و مرج سیاسی بدور است.

برای بررسی بیشتر این موضوع می‌توان دو کتاب نظریه تاریخ سیاست در ایران نوشته همایون کاتوزیان و کتاب توتالیتاریسم نوشته هانا آرنت را نمود.





مکاتب و اصطلاحات سیاسی

(فرشاد علی‌کرمی)

مکاتب و اصطلاحات سیاسی که در سده‌های گذشته تا به امروز مورد بحث اندیشمندان بوده و هر اندیشمندی با توجه به دیدگاه فکری و نظری خود پیرو مکتبی بوده و یا مکتبی را ارائه کرده که این مکتب در تاریخ مورد تکامل قرار گرفته و با نام مستعار آن شناخته می‌شود. در این نوشته به برخی مکاتب مهم در تاریخ جهان اشاره می‌شود.

اومانیسم؛ اومانیسم را در فارسی بصورت (اصالت انسان) یا (انسان‌گرایی) و امثال آن ترجمه کرده‌اند، در گذشته بصورت (آدمیت) نیز ترجمه شده که امروز محل مصرف ندارد.

در این نظریه انسان را مرکز ثقل و محور تمام ارزش‌ها قرار می‌دهند و اصالت تنها اختصاص به اراده و خواست او داده می‌شود و انسان به‌تنهایی محور تمام معیارها می‌باشد. پس نوعی انسان‌محوری است که در مقابل نظریه دینی که مبتنی بر خدامحوری است قرار دارد.

ریشه‌ی انسانگرایی و اومانیسم به معنایی که گفته‌شد به چندین قرن قبل از میلاد و به فرهنگ یونانی باز می‌گردد. این کلمه -اومانیسم- به معنای امروزی خود در آن زمان وجود نداشته و از تقابل انسان و خدایان آن زمان با نام (آگوستانتیزم) شناخته می‌شد.

ناسیونالیسم؛ ناسیونالیسم که آنرا در فارسی (ملی‌گرایی) یا (ملیت‌پرستی) ترجمه کرده‌اند. ناسیونالیسم دارای مراتب و درجات گوناگون است که ناسیونالیسم بسیار رقیق، علاقه‌مندی به سرزمین و ملیت خود، بدون جدایی از دیگران و تفرقه‌اندازی میان انسان‌ها تا ناسیونالیسم تند و خشن که با عنوان شوینیسم (Chauvin) _نام یک سرباز در قشون ناپلئون_ شناخته میشود. ناسیونالیسم به مفهوم رایج امروزی خود از هر قبیل که باشد در جدایی ملت‌ها از هم نقش اساسی بر عهده دارد. نقطه‌ی مقابل ناسیونالیسم، انتر ناسیونالیسم است که گرفتار نکات و نظریات ناسیونالیسم نشده و خود را از بند آن آزاد کرده‌است. انتر ناسیونالیسم بر خلاف ملی‌گرایی طرفدار مصالح فوق ملی و حکومت جهانی‌است. اولین قدم در قرن اخیر که برای تحقق خواسته‌های جهانی برداشته شد جامعه‌ی ملل بود که در سال ۱۹۲۰ در ژنو برگزار شد که به علت عدم حضور آمریکا و بی‌توجهی ابرقدرت‌های جهان چندان اهمیت و قدرت خاصی نیافت و تا سال ۱۹۴۹ با تاسیس سازمان ملل متحد منحل گردید.

لیبرالیسم؛ قبل از بحث درباره‌ی لیبرالیسم باید با دو نظریه‌ی فلسفی مهم اشاره کنیم:

۱-اندیویدوالیسم (اصالت فرد) ۲-کلکتیویسم (اصالت جمع)

اندیویدوالیسم؛ اصالت را به فرد و فردگرایی می‌دهد. اگر تأمین منافع فرد و آزادی‌های او با توجه به آزادی‌های دیگر افراد بطور کامل صورت پذیرد، این امر خود به خود به تامین منافع اجتماعی خواهد انجامید.

کلکتیویسم؛ در مقابل نظریه‌ی فردگرایی، نظریه‌ی دیگری که اصالت را به جامعه میدهد که آنرا جامعه‌گرایی (سوسیالیسم) می‌نامند. اگر انسان آزاد گزارده شود و از جانب دولت که نماینده‌ی جامعه و اکثریت تلقی می‌شود، آزادی عملش محدود نگردد به علت سودجویی‌های افراد جامعه‌ی انسانی بد و به قطب ظالم و مظلوم تقسیم می‌شود، بنابراین باید از آزادی‌های فرد به‌نفع جامعه چشم پوشید و دولت در تمامی فعالیت‌های افراد بخصوص فعالیت‌های اقتصادی مداخله‌ای تعیین کننده دارد.

لیبرالیسم؛ یکی از نظام اجتماعی و سیاسی که بر پایه‌ی اندیویدوالیسم بنیان‌گزاری شده‌است. این مکتب برآیندی از نظریات دانشمندان و فلاسفه‌ی قرن هفده و هجده کشورهای اروپایی بخصوص انگلیس و فرانسه است.

ریشه‌های تاریخی لیبرالیسم بعنوان نهضت‌های اجتماعی، طرفدار آزادی‌های فردی و رها ساختن او از بند هرگونه تشکیلات اجتماعی یا سیاسی به زمان‌های بسیار دوری می‌رسد اما در قرون اخیر به بعد از وقوع رنسانس و نهضت اصلاح دین یا رفرمیست برمیگردد. این مکتب بر آزادی عقل و اندیشه‌ی بشری و فعالیت‌های اقتصادی آزاد تأکید می‌کند از جمله مهمترین انقلاب‌های لیبرالی انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ است.

آنارشیسم؛ کلمه‌ی آنارشیسم از ریشه‌ی anarshia که در زبان یونانی به‌معنای (عدم حکومت) می‌باشد و برای اولین بار از طرف پرودون در اواسط قرن ۱۹ بکار رفته است.

آنارشیسم بعنوان افراطی‌ترین شاخه‌ی اندیویدوالیسم با هرگونه حکومت و قدرت سیاسی مخالف بوده و آنرا وسیله تحدید آزادی‌های فردی میشناسد و مهمترین ویژگی آن تضاد و مخالفت با دولت و هرگونه شکل حکومتی است و معتقد است که وجود دولت به هر صورت تهدیدی است برای زندگی سعادتمندانه‌ی فردی و آزادی‌های فردی. در نظر آنارشیست‌ها حکومت شر است و باید از آن پرهیز شود.

منابع: مکتب‌ها و اصطلاحات سیاسی

«انسان، مبارزه و عشق»
در شعر شیرکو بیکس و احمد شاملو
(ژیار حیدری)

شیرکو بیکس و احمد شاملو دو شاعری که در عرصه‌ی ادبیات کُردی و ادبیات فارسی درخشیدند و هر دو در شعر منثور صاحب سبک هستند. از ویژگی‌های بارز این دو، می توان پیشتازی در شعر منثور را نام برد. نوآوری شاملو در شعر منثور که به آن شعر سپید یا شاملویی گفته می شود بوده و نوآوری شیرکو بیکس هم شعر منثور کُردی یا پخشان است. هر چند نوآوری های شیرکو بیکس بسیار فراتر از شعر منثور است. از این میان می‌توان به رمان-شعرهای شیرکو بیکس اشاره کرد که نمونه‌های نادری از ادبیات کُردی را تشکیل میدهد.

شیرکو بیکس و احمد شاملو، دو شاعر هم‌نسل، هم‌فکر اما با دو زبان مختلف و متعلق به دو فرهنگ و جغرافیای متفاوت هستند که مضامین و محتوای شعرشان در بوته‌ی مقایسه و تحلیل قرار می‌گیرد. شیرکو بیکَس، شاعر نسلی است که در عمق و فجایع و طوفان‌ها زیست و رنگ آسایش به خود ندید. او با زبان و ساختاری نو، نگاهی نو کلماتی فاخر و اشعاری کم‌نظیر و سرشار از تصاویر را در پیوند با ادب و فرهنگ عامه سرود و آن را فرش زیر پای ملّتش ساخت. شاعری از کردستان عراق، متولد ۱۹۴۰ میلادی با چهره‌ای جهانی در سیطره‌ی فرهنگ، ادبیات و شعر کُردی از پدری شاعر به نام «فایق بیکَس» در سلیمانیه عراق به دنیا آمد.



تولید انبوه در روند کار شیرکو بیکس در حوزه های نقد، داستان، ترجمه و شعر او را در اذهانِ اهلِ فنّ ادبی جهانی می نمایاند. در سال ۱۹۸۸ «جایزه‌ی پن کلوپ» از سوی «خانه‌ی قلم سوئد توخولسکی» به او به عنوان «شاعری در تبعید» اعطا شد و از سوی این کشور به عنوان پناهنده‌ی سیاسی پذیرفته شد. سپس در سال ۱۹۹۲ به عنوان نماینده‌ی مردم به پارلمان کردستان راه یافت و عهده‌دار وزارت فرهنگ کردستان شد که یکسال بعد به نشانه‌ی اعتراض از مقام خود کناره‌گیری کرد. شیرکو بیکَس، صبح روز چهارم اگوست ۲۰۱۳، مصادف با یکشنبه چهاردهم مرداد ۱۳۹۲ در سن ۷۳ سالگی به دلیل بیماری قلبی در یکی از بیمارستان‌های استکهلم کشور سوئد درگذشت و پس از گذشت چند روز در شهر سلیمانیه‌ی عراق در پارک آزادی در جوار تندیس شهدای ۱۹۶۳ دفن شد.









شاملو، شاعر، نویسنده، مترجم، پژوهشگر، روزنامه‌نگار و فرهنگ نویس ایرانی که به «الف. بامداد» و «الف. صبح» تخلّص دارد، با شعر سپید یا شاملویی در عرصه شعر فارسی نامدار و ماندگار شده است. شاعر سپیده‌دم آزادی، عشق و انسان آثار متعدد و فاخری از خود به یادگار گذاشته است.

در اینجا، شعر احمد شاملو و شیرکو بیکَس به عنوان دو شاعر برجسته در ادبیات فارسی و ادبیات کُردی بر اساس درونمایه‌هایی چون «انسان، مبارزه و عشق» به شیوه‌ی تحلیل محتوا بررسی می‌شود. یافته‌های این پژوهش حکایت از جهان‌ها، اندیشه‌ها و دغدغه‌های مشترک شیرکوبیکس و احمد شاملو دارد. شعر کُردی با شاعرانی چونان؛ گوران و سواره ایلخانی، از حالتِ قدیمی و سنّتی خود خارج شده و به سمت نوگرایی و شعرِ نو در تقابل با اندیشه‌های شعر مدرن قرار گرفت و شاعری همچون شیرکو بیکَس آن را به اعتلا رساند. شعر سپید (په‌خشان)، رمان-شعر، داستان-شعر و نمایشنامه-شعر از آثار فاخر اوست و شعر کُردی را در این عرصه‌ها به اوج رساند. لزوم شناخت شعر چنین شاعر نوگرایی در ادبیات کُردی -که در ارتباطی مستمر با شاعران فارس بوده- ما را در شناساندن ویژگی‌ها و درونمایه‌ی اشعار با تحلیل محتوایی آن بیشتر ترغیب میکند. شیرکو بیکس همچون همپایه‌ی خویش در ادبیات فارسی -احمد شاملو- در سرودن اشعار حماسی و مبارزه پیشتاز بود. اشعار مبارزه و اعتراض با اشعارِ حاج قادرِ کویی در ادبیات کُردی وارد شد و با اشعارِ شیرکو بیکَس رواج یافت.

شعر شاعران رمزگرای فرانسوی همچون بودلر، ورلن و رمبو یا برخی شاعران معاصر امروز مثلاً سن ژون پرس و تی.اس. الیوت، مایاکوفسکی و لورکا از جمله شاعرانی هستند که هر دو شاعر -احمد شاملو و شیرکو بیکس- از آنها الهام گرفته‌اند.

در این جستار، تحلیل محتوایی سه اثر شیرکو بیکَس





از لحاظ سه درونمایه‌ی «انسان، مبارزه و عشق» در مقایسه با اشعار احمد شاملو بررسی شده و داده‌های کمی حاصل از آن در نتیجه گیری به صورتِ کیفی تحلیل میشود. اشعار شیرکو بیکس از دیوان او و منتخب از دو اثر (گورستان چراغان ۲۰۰۴) و (دره‌ی پروانه ۱۹۹۱) انتخاب شده است و اشعار شاملو از مجموعه آثار وی که به کوشش «نیاز عربشاهی» جمع آوری شده، استفاده شد. همچنین در ترجمه‌ی اشعار شیرکو بیکس از ترجمه عزیز ناصری و رضا کریم مجاور بهره برده شده است.

خصایص شعر شیرکو بیکس

آثارش روایتی به یادماندنی از آزادی، زندگی، میهن و مبارزه است. روایت از انسانی که در این عصر نفس میکشد و اکنون در تبعید است. در تجربه‌های شاعرانگی‌اش، همه‌ی رنگ‌ها وجود دارند. رنگِ زن، رنگِ مقاومت، رنگِ طبیعت، میهن، تنهایی و غیره.



تمامی این رنگ‌ها با شیوه‌های مختلف اجرا شده‌اند که همه‌ی این تجربیات از رمان گرفته تا شعر و غیره، نتیجه‌ی سالها تجربه‌ی شاعر است. شعر او در تجربه‌ی غربت و دورافتادگی زبانی، شبیه به شاعری چون نالی، در تجربه روحی و معنوی، شبیه مولوی و نیز در ریتم و صدای موسیقی شعر و درتنوع زبانی، واژگان و کلمات همانند شعر محوی و سالم است. شعرِ شیرکو بیکَس، آینه‌ی تمام نمای مصیبت‌ها، مظلومیت‌ها، رنجها، فقر و فجایعی است که بر مردمش در این زمانه‌ی پرحِرمان حاکم شده است. زبان او اگرچه به نسبت شاعران هم نسل خود، پر استعاره و در مواردی رازآلود و سنگین است؛ اما زبانش پالوده، زیبا و محکم است. شاعری که هرقطعه شعرِ او همچون تیری برای مبارزین آزادی‌خواه در قلبِ دشمن عمل می‌کند و خود را قوام دهنده حس وطن پرستی، آرمان‌خواهی و آزادیخواهی ملّت و از جان گذشتگان میداند و بی‌آنکه اسلحه در دست بگیرد و در میدان جنگ باشد، اشعارش وردِ زبان رزمندگان میشود تا از کیان و شرف خود دفاع کنند. برای شیرکو بیکَس شناسایی شعر، همانند شناختِ زندگی کار مهمی است، نزد او شعر دنیایی بدون مرز است که گام نهادن در آن مانند گام نهادن در آسمان، افلاک، ستارگان و کهکشان‌ها است و شاعر را به سمت پرسشی بی پاسخ می کشاند. این پرسشها در اثرِ (صلیب، مار و روزنگارِ یک شاعر، ۱۹۹۸) خود را به خوبی نشان می‌دهد. در شعر او خیال در مسیر شعر، عمق و هستی یافته و هیچ ایدئولوژی و فلسفه‌ای وجود ندارد که شاعری ذاتی را خلق کند، بلکه از نظر او به حکم هیچ حکومت و قانونی شاعر واقعی ساخته نمیشود. برای شاعر، تولّد شعر؛ همچون زایمانِ زنی است که فرزندی به دنیا می آورد. شعر برای اَو بعد از یک لرزش، جوش و خروش، جذر و مد و جنبش درونی که به غلیان درآمده متولّد میشود. تولّد شعر برای شاعری چون او، دردِ ابر است هنگام باران، گاه غرش میکند و بارانی ندارد؛ اما گاه به ترنّمی سیل جاری می‌شود. شاعری است که هم برای خود و هم برای مردمش مینویسد، زیرا وقتی شاعر و مردم، شاعر و خواننده پا به عرصه می‌گذارند تأثیر و کارکرد شعرِ شاعر بر خواننده یک نیاز هنری و اجتماعی میشود. شعر شیرکو بیکَس با زبانی روان و پخته با بیانی هنرمندانه، راسخ و چالاک با تلفیق ساختار و محتوا سروده میشود. بیشتر شهرت شیرکو بیکس به‌خاطر سرودن «رمان-شعر ، داستان-شعر و شعر سپید کُردی (په خشان)» بوده است. از شیرکو بیکس ۴۲ اثر به یادگار مانده است.



انسان، مبارزه و عشق

احمد شاملو و شیرکو بیکس؛ دو تن از شاعرانی هستند که به واژه‌ی انسان و واژه‌ی انسانیت توجه ویژه داشته و شعرشان مملو از مفاهیم انسانیت و انسانگرایی است. انسان معاصر دغدغه‌ی شعری هردو شاعر بوده به گونه‌ای که بخش گسترده‌ای از آثار آن‌ها را تشکیل میدهد. شاملو در شعرهایش از انسانی شکوهمند یاد می‌کند که به دنبال در دست گرفتن اختیار جهانِ دیوانه است و در عین حال شیرکو بیکس از انسانیِ فارغ البال سخن می گوید که به دنبال زندگی است و فارغ از هر سیاست و تعصبی زیبایی‌ها را میبینند. «اگرچه شاملو با شعر برخی از شاعران فارسی زبان از جمله نظامی و حافظ نیز



آشـنا بـوده است و یـا شـعر شـاعران رمزگرای فرانسـوی همچـون بودلـر، ورلـن و رمبـو یـا برخـی شـاعران معاصر امـروز مثـلاً سـن ژون پـرس و تـی.اس. الیـوت را خوانـده بـود. مـا از آن جـا کـه هیچگونـه شـباهت‌های فکری و ذهنـی میـان شـعر او و آنـان نبـوده اصولاً از شـعر اینـان نمـی‌توانسـته اسـت تأثیـر بپذیـرد. در صورتی که بـه مجـرد آشـنایی بـا شـعرهای مایاکوفسـکی و لـورکا بـه همـین دلیـل تشابه حـالات روحـی و شخصـی و نیـز به دلیل شـرایط اجتمـاعی و محیطـی مـشابه گـویی کـه فضـای واقعـی شـعر خـود را بازیافتـه اسـت.»

در ایـن جسـتار سـعی شـده است کـه پـاره‌ای از اشـعار ایـن دو شـاعر بـزرگ بـا ملّت‌هـایی متفاوت و شهرت مشابه از حیـث سـه درونمایـه‌ی انسـان، مبـارزه، شـاعر و عشـق بررسـی شـود.

۱-۱ شیرکو بیکس و انسان

انسـان، یکـی از درونمایه‌هـای مـشترک آثـار احمـد شـاملو و شـیرکو بـیکس اسـت. ایـن درونمایـه پایـه و اسـاس اشـعار ایـن دو شـاعر را تشـکیل میدهـد. انسـان در شـعر شـیرکو بیکَـس بـه معنـای آزادی، زندگـی، ملّـت و هویـت اسـت. انسـان در شـعر او زاده‌ی کوه‌هـا، دشـت‌ها، دریـا، کـودکان و زنـان سـرزمین‌اش اسـت. نوسـتالژی، غـم غربـت و خاطـرات میهـن او گـاه انسـان را مـی‌آزارد و گاه چـراغ راهـی بـرای آینـده میشـود. «زندگـی، طبیعـت و شـعر»، سـه فـاکتور مهـم شـاعر بـوده کـه از هـم جدانشـدنی اسـت. همچنین خیزش در ایـن اثـر از نیسـتی بوجـود می‌آیـد و کلمـات هـم نقشـی حیاتـی داشـته کـه در مسـیر نوگرایـی پیـش مـی‌رود. آزادی فضـای رشـد و تعالـی ملّـت هـر کسـی اسـت. شیرکو بیکَس هـم شـاعری است کـه از زیردست بودن و ظلـم و سـتم نفـرت دارد و شـعر خـود را خشـت خشـت بـر هـم نهـاده و مکتبـی برای مردمش میسـازد.





«نـه بادتـان چشـم بـه راه مانـد و / نـه صـف بلنـد زیلهـا و نـه بیانیـه‌ی حقـوق بشـر و/ نـه کنگـره‌ی مسـلمانان!»
(گورستان چراغان ص۱۰۵)



آزادی در سـرزمین او معنـا و مفهومـی نـدارد و سراسـر خفقـان اسـت. آزادی بـر دیـواره‌ی مرگ قرار دارد؛ زیرا ملّـت او از سـوی اشـغالگران و مسـتبدان آمـاج ظلـم و سـتم و جنـگ قـرار میگیـرد و نسل‌کشـی انفـال و حلبچـه بـرای مـردم مظلومـش رقـم خـورد:





«اینجـا اسـیر اسـت آزادی، اسـیر اسـت اسـیر/ درون تیردانـش فکنـده و / بـر آسـتانِ مرگـش نهـاده و/ فتیلـه‌ای بربسـته‌اند ترکـش را.»
(گورستان چراغان ص ۲۵)



۱-۲ احمد شاملو و انسان

شـاملو، شـاعری کـه از انسـان معاصـر می‌گویـد و فراتـر از شـاعران قبـل و بعـد از خـود حرکـت کـرد. انسـان در شـعر او، موجـودی والا اسـت کـه مـی خواهـد جهـان دیوانـه را دردسـت خـود بگیـرد و آن را کنتـرل کنـد.

«زنجیـره‌ی نگـرش و گزینـش شـاملو چهـار دوره از گرایـش بـه انسـان را بـه هـم پیوسـته اسـت و هـر یک از ایـن دوره‌هـا را بـه تبـع از نوسـان‌های زمـان و محتـوای آن بـه رنگـی و کیفیتـی درآورده است امـا آنچـه در تمـام دوره‌هـا ثابـت مانـده اسـت همـان اصـل ترکیـب نهـایی «انـسان، مبـارزه، شـاعر و عشـق» است.
(مختاری، ۱۳۷۸،۲۸۶)

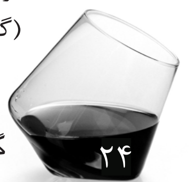
انسـان در شـعر شـاملو فـارغ از شـعار و نگاه‌هـای آرمانگرایانـه، منطقـی بـه سـوی رهـایی و آزادی دارد که در تکاپـوی بـه دسـت آوردن جایـگاه و منزلـت از دسـت رفتـه انسـان اسـت.

مـن درد مشـترکم / مـرا فریـاد کـن... / درخـت بـا جنـگل سـخن میگویـد / علـف بـا صحـرا / سـتاره بـا کهکشـان / و مـن بـا تـو سـخن میگویـم / نامـت را بـه مـن بگـو/ دسـتت را بـه مـن بـده/ حرفـت را بـه مـن بگـو / قلبـت را بـه مـن بـده / مـن ریشـه‌های تـو را دریافتـه ام / بـا لبانـت بـرای همـه لب‌هـا سـخن گفتـه‌ام / و دسـت‌هایت بـا دسـتان مـن آشناسـت / در خلـوتِ روشـن بـا تـو گریسـته‌ام / بـرای خاطـر زنـدگان / و در گورسـتان تاریـک بـا تـو خوانـده‌ام/ زیباتریـن سـرودها را / زیـرا کـه مـردگان ایـن سـال / عاشـق تریـنِ زنـدگان بـوده انـد. (هـوای تـازه)

مـنِ کهنـه‌ی پیشـین کسـی بـوده اسـت کـه پیشـانیش از عبـور زمان‌هـای زنجیرشـده بـا زنجیـر بردگـی شـیار برنمیداشـته اسـت. انسـانی ناپختـه و غافـل همـان کـه خـواب سـحرگاهی‌اش تنهـا بـا نغمـه سـاز و بوسـه بی‌خبـر می‌شکسـته اسـت و ایـن مـنِ نـو کسـی اسـت کـه سـنگ‌های زندانـش را بـه دوشِ میکشـد به‌سـان مسـیح کـه صلیبـش را و دلـش در چنـگ شماسـت.

«انسـان دفتـر شـعر زندگیـش را بـا کفـن سـرخ یـک خـون شـیرازه مـی بنـدد بـا سـاز مـرگ شـعر زندگیـش را میسـراید و سـیلاب پـر طبـل تاریـخ همـواره از دیـواره هـزاران قافیـه خـون میگـذرد:

خـون، انسـان، خـون، انسـان / انسـان، خـون، انسـان... / و از هـر انسـان سـیلابه‌ای از خـون / و از هـر قطـره‌ی هـر سـیلابه هـزار انسـان: / انسـان بـی مـرگ / انسـان مـاه بهمـن / انسـان ژاک دوکـور / انسـان چیـن / انسـان انسـانیت / انسـان هـر قلـب / کـه در آن قلـب هـر خـون / کـه در آن خـون، هـر قطـره / انسـان هـر قطـره / کـه از آن هـر قطـره هـر تپـش / کـه از آن تپـش هـر زندگـی / یـک انسـانیت مطلـق اسـت.»





(مختـــاری، ۱۳۷۸، ۲۹۱ و ۲۹۲)

۱-۲ شیرکو بیکس و مبارزه

شـیرکو بیکـس، شـاعر مبـارزه و آزادی کُردهـا کـه در راه میهـن خویـش قلم بـه دسـت گرفـت و شـعرش را همچـون اسـلحه‌ای، مقابـل دشـمنانش قـرار داد. از نظر شـاعر، شـعرِ مبـارزه و مقاومـت از روزی کـه کردسـتان بوجـود آمـد متولّـد شـده اسـت و مبـارزه در میـدان و کارزار در اسـتیلای ظلـم، زور و رنـج بـه هـر شـیوه‌ای کـه وجـود داشـت خـود را نشان داده است. بـا سـکوت یـا اعتراض یا فریـاد مبـارزه بـا شـعرِ مقاومـت در فـراز و فرودهـای زندگـی وجـود داشـته اسـت:

«شـمعی از غـارِ بالکیـان / اولیـن روزنامـه‌ی سـپتامبر را آورده‌ام صـدای پیشـمرگ را بـه همـراه آورده‌ام / روزنامـه پنجـره صـدای ملّـت / آنـگاه کـه بـر دنیـا گشـوده میشـود / مـی بینـی مـن اینجـا اولیـن پنجـره را گشـوده‌ام.»

(دره‌ی پروانه ص ۶۰۷ و ۶۰۶)

نشـو و نمـای شـعر ملّـی- میهنـی، مردمـی، مبـارزه، مقاومـت در کـشاکش اجتمـاعی و حکومتـی در عصـرِ جدیـد و جنبش‌هـای سیاسـی کُردهـا جدانشـدنی اسـت. نـزد وی شـعرِ ملّـی و میهنی، همان شـعرِ مبارزه اسـت:

«آمـده‌ام ریشـه بیامـوزدم / چگونـه بـه دل خـاک ره یابـم / آمـده‌ام گُل بیامـوزدم / چگونـه شـعرم را بیارایـم / آمـده‌ام پرنـده بیامـوزدم / چگونـه نگاهـم را بـه پـرواز درآورم / آمـده‌ام تـا ایـن آتـش شـعله‌ور عشـق میهـن در خـود بگیـردم... .»

(دره‌ی پروانـه ص ۵۰۶)

میهـن او بـا غربـت عجیـن شـده، میهنـش غریـب اسـت و او دور از ایـن مهـین غریـب افتـاده است. شاعر همچون کردسـتان کوله‌بارِ غم بـر دوش دارد و حـسرت گذشـته را آبـستن اسـت. سـرزمین او سـرزمین خنده‌هـای اشـک‌آلود است کـه آینـده‌ی آن در واژه، نـه قـادر بـه ادامـه‌ی حیـات خواهـد بـود و آرزوهایـش بـه حقیقـت خواهـد پیوسـت:

«از شـهر و نفس‌هایـش میگویـم؛ / از چرخـشِ تاریـخ خـون بـه دورِ ملّتـم / از داسـتان بی‌پایـان رشـته و پنبـه تفنگهـا / از عـده ممتـازِ قربانیـان / از نـزاع بیـن دسـتان و سـرِ خویـش / از روشـنی و از تاریکـی میگویـم.»

(دره‌ی پروانه ۶۰۳ و ۶۰۲)

شـیرکو بیکَـس در بیشـتر اشـعارش در پـی از بیـن بـردن مرزهـای سـاختگی و مجعـول میـان ملّتـش با تشـکیل یـک حـزبِ ملّـی و فراگیـر بـه جـای چنـد دسـتگی اسـت. هـر چنـد او ایـن اندیشـه را رویـا مـی شـمارد؛ اما معتقد است؛ مبـارزه تنهـا راهـی اسـت کـه بـه پیـروزی منجـر شـده و آزادیخواهـی ملّتـش را بـه ثمـر مینشاند:

«قـدرت، قـدرت، قـدرت / حقیقتـی در آهـن و اهـورا و درون تفنـگ و مشـت گـره کـرده‌ی مـا / حقیقتـی در آتـش / در منجنیـق و زرهپـوش و خمپـاره و / در لولـه‌ی ایـن توپهـا / به‌سـان گذشـته‌ها بـا نسـیم دریـا / فـرود آییـم گـردن را و چنـان انگشـتری / بـه سـان تاریـخ خویـش فـرو کردیـم / دیـوار چیـن را و اندلـس را و / چنـان چـون اسـبی زیـن افـزار برنهادیـم جهـان را.»

(گورستان چراغان ص ۳۱ و ۳۰)

۲-۲ احمد شاملو و مبارزه

شـاملو همچـون سـایر هـم عصـران خویـش در شـعر مبـارزه، دسـتی داشـته بـه گونـه‌ای کـه ازجـای جـای اشـعار وی بـوی مبـارزه و تـلاش بـرای تغییـر بـه مشـام مـی آیـد. مبـارزه‌ی سیاسـی واقعـی در جامعه‌ی اسـتبداد زده‌ی مـا همـواره و خواه‌ناخـواه درگیـر و بیانگـر لحظـه‌ی سـتیز نیـز بـوده است. لحظه‌ای کـه از رویارویـی نهایی بـا دشـمن پدیـد می‌آیـد یـا در آن تحقـق مـی‌یابـد و تبلـور تضادهـای آشـتی‌ناپذیر در موقعیـت معیـن و نهایـی اسـت.

افسـوس / آفتـاب مفهـوم بـی دریـغِ عدالـت بـود و / آنـان بـه عـدل شـیفته بودنـد و / کنـون / بـا آفتـاب گونـه‌ای / آنـان را اینگونـه دل فریفتـه بودنـد!! / ای‌کاش میتوانسـتم / خـون رگان خـود را / مـن / قطـره / قطـره / قطـره / بگریـم / تـا بـاورم کننـد. (بـا چشـم‌ها)

دشـمن مقصر نیسـت؛ «سـتایش قهرمان سـتایش سـتیز اسـت و سـتایش سـتیز سـتایش ارزش‌ها و عظمت‌های انسانی است و ایـن خـود بـه معنـی انـکار دشـمن، نکـوهش انفعـال و بی‌عملـی و نفـی ابتـذال اسـت.»

(مختاری، ۱۳۷۸، ۲۷۵)

«شـما و مـن / و نـه آن دیگران کـه می‌سـازند / دشـنه / بـرای جگرشـان / زنـدان / بـرای پیکرشـان / رشـته بـرای گردنشـان / و نـه آن دیگرتـران / کـه کـوره دژخیـم شـما را مـی تاباننـد / بـا هیمـه‌ی بـاغ مـن / و نـان جـلاّد مـرا برشـته میکننـد / در خاکسـتر زاد و رود شـما.» (ص ۴۴ قطعنامـه)

«انسـان-من شـاملو در مبـارزه احسـاس همبسـتگی می‌کنـد امـا در شکسـت کـم کـم بـه احساس تنهایی شـدید دچـار میشـود بـه گونـه‌ای کـه یکـی از بـن مایه‌هـای اصلـی شـعر همـین طرح تنهایـی است.»

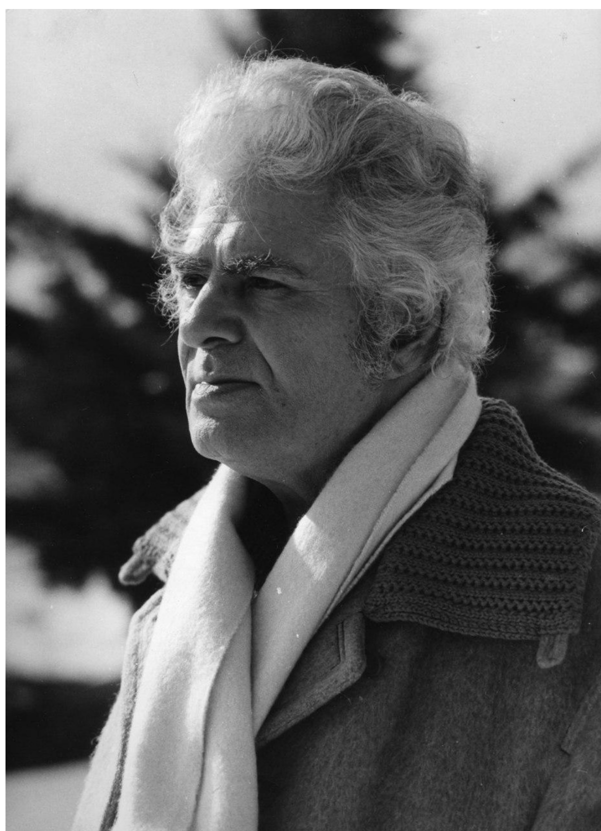
(مختـاری، ۱۳۷۸، ۳۲۱)

یـاران ناشـناخته‌ام / چـون اختـران سـوخته / چنـدان بـه خـاک تیـره فـرو ریختنـد سـرد / کـه گفتـی دیگـر / زمیـن / همیشـه / شـبی بی‌سـتاره مانـد / آنـگاه / مـن / کـه بـودم / جغـد سـکوت لانـه تاریـک درد خویـش / چنـگ زهـم




گسیخته زه را / یک سو نهادم / فانوس برگرفته به معبر درآمدم / گشتم میان کوچه مردم / این بانگ با لبام شرر افشان / «آهای! / ز پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید! / خون را به سنگفرش ببینید! / این خون صبحگاه است گویی به سنگفرش / کاین گونه می‌تپد دل خورشید / در قطره‌های آن ...» (باغ آینه، بر سنگفرش)

«قهرمان مبارزه‌ی چریکی غالباً سخن از ناهمگونی، شکاف‌ها و ناسازگاری‌ها می‌گوید. برای او همه چیز در قانون همه یا هیچ، آری یا نه، مرگ یا پیروزی و ... خلاصه می شود. انعطاف ناپذیری و سرسختی که نشان استقامت و آشتی ناپذیری است لازمه چنین اراده و تصمیم و گزینشی است.»
(مختاری، ۱۳۷۸، ۴۰۶)



«شب با گلوی خونین / خوانده است دیرگاه / دریا نشسته سرد / یک شاخه در سیاهی جنگل به‌سوی نور / فریاد میکشد.» (باغ آینه) (مختاری، ۱۳۷۸، ۳۲۶)

خود شاعر می‌گوید: « طبعاً کسانی که جوامع بشری را زبون و خرافه پرست می‌خواهند تا گاو شیرده باقی بمانند آرمان خواهی را جهت گیری سیاسی وانمود می‌کنند و هنر آرمان‌خواه را هنر آلوده به سیاست میخوانند. آنان که اگر چه مدح خود را نه آلودگی به سیاست بلکه ستایش حقیقت به حساب می‌آورند، در همان حال برآنند که هنر را جز خلق زیبایی -حتی تا فراسوهای زیبایی محض- وظیفه‌ای نیست.» (حریری، ۱۳۷۷ :۱۲۹) و درمورد اندیشه‌ی انسانی میگوید: « اگر عدالت و نیک‌خواهی در میان باشد انسان کل یکپارچه‌ای خواهد بود فراتر از ایدئولوژی‌ها و برداشت‌هایی که به پاره پاره شدن و تجزیه‌ی این یکپارچگی منجر شده است، حرکت می کند. ایدئولوژی‌هایی که ما را به من و تو و او تقسیم میکند مبلغ نابودی انسان است. اندیشه‌ای که جمع شریف انسانی را به پراکندگی میخواند اندیشه‌ای شیطانی است.» (حریری، ۱۳۷۷ :۱۳۰-۱۳۱)

نازلی سخن نگفت؛ / سرافراز / دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت . . . / نازلی! سخن بگو! / مرغ سکوت، جوجهٔ مرگی فجیع را / در آشیان به بیضه نشسته‌ست! / نازلی سخن نگفت؛ / چو خورشید / از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت / ..نازلی سخن نگفت / نازلی بنفشه بود / گل داد و / مژده داد: زمستان شکست! / و رفت . . .

۴-۱ شیرکو بیکس و عشق

عشق یکیِ از بارزترین مضامین و درونمایه‌های اشعار شیرکو بیکس است. عشق در کنار میهن و زن در شعر او خودنمایی میکند. شعرِ او منشوری از عشق، میهن و زن است و گاه عشق او با میهن، فرهنگ، شعر، داستان‌های عاشقانه، سادگی و طبیعت آمیخته است و گویی حیات هر یک بی دیگری ممکن نیست:

«میهن در سرش مهرِ نماز چوپانی است / دلباخته‌ی خَج! / و در نوایش، نغمه کبک و قهقهه دو دختر است / که زیر درختان روستا گرم تاب بازی اند.»
(دره ی پروانه ۴۹۹)

عشق در گورستان چراغ‌ها، عشقی است که از گذشته دور در کردستان وجود داشته و تبدیل به افسانه شده است. شاعر هم در طی بازسازی حادثه انفال به بازسازی داستان‌ها و صحنه‌های عشق دلدادگان می‌پردازد و گاه با نوستالژی در هم می‌آمیزد:

«با هم آنگاه اوج میگرفتید / و بر بستر پنبه‌ای ابر فرود می‌آمدید / فصلِ بوسه فرا میرسید و میان بوسه‌ها / زنبوران شانه‌ای انگبین می ساختند و / پروانه‌ها پر می‌کشیدند و مهر بر می‌افروخت.»
(گورستان چراغان، ص ۶۰)

این عشق در بخش‌های مختلفی از رمان با عشق مادر رخ مینماید:

«آه مادرم، آه برای چشمی، گردنی، کاکلی / هنوز بوی نخستین ریحانه‌ی عشق و / بوی نخستین نیم بوسه و











/ هنوز بوی نخستین خانه و / بوی محلّه‌ی سرگُل و / بوی گِل ملکندی و بوی ویس / از او می‌آمد، / آه مادرم.» (صلیب، مار و روزنگار یک شاعر ص ۳۱۴)

۴-۲ احمد شاملو وعشق

«عشق» مفهومی است که شاملو با آن در همه‌حال دست و پنجه نرم می‌کند و در کل یکی از دغدغه‌های مهم فکری و شعری او به شمار می‌آید. شاملو، شاعر عاشقانه‌های بزرگ و باشکوه بوده به گونه‌ای که عشق برای او نه ماهیتی آسمانی و رویاگونه، بلکه ماهیتی کاملاً زمینی و واقع‌گرا دارد. عشق او راه نجاتی برای روح بشر بوده و برای تغییر زندگی سرد و یکنواخت دارو محسوب میشود.

«همه لرزش دست و دلم / از آن بود که / عشق پناهی گردد... / آی عشق آی عشق / رنگ آشنایت پیدا نیست.» (ابراهیم در آتش)

«عشق آینه‌ای میشود تا شاعر در آن به همه دردها و عظمت‌های خویش بنگرد و خود را به ابدیت و عظمتی دگرگون رساند و در مقابل دشنام و هزل و هجو و نفرین خود را بر سر هرآنچه به زعم او از چنین عظمت و ابدیتی بی‌خبر است یا با آن بر سر ستیز است فرود می‌آورد. این درحالی است که بیرون برای او جز انزوا، یأس و نفی و دفع نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد.» (مختاری، ۱۳۷۸، ۳۳)

«من و تو یکی دیدگانیم / نفرتی / از هر آنچه بازمان دارد / از هر آنچه محصورمان کند / از هر آنچه وادارمان کند که به دنبال بنگریم.» (آیدا در آینه)

عشق در اشعار شاملو، ترکیبی از عشق و حماسه است: « فضایی که بیشتر عمومی و اجتماعی است و در پهنه‌ی جهانی آن، تنها صدای گام‌های همیشه‌ی انسانی به‌گوش میخورد که آمیزه‌ای است از حماسه و عشق. انسانی که صدای نبض و قلبش فریاد هشدارانه‌ی بیداری و آوای عاشقانه‌ی زندگی است.» (حقوقی، ۱۳۸۵ :۳۰)

عشق تو مرا تسلّی میدهد، نیز وحشتی / از آن که این رمه آن ارج نمیداشت که من / تو را ناشناخته بمیرم. (آیدا درخت، خنجر و خاطره)

حقوقی دوره‌ی شاعری شاملو را به دو دوره‌ی بحرانی و آرام تقسیم می کند. دوره‌ی اول دوره‌ی درگیری با موج حرکت مردم در بحران آن مبارزه‌ها است ... و دوره‌ی دوم که دوره‌ی التجا به عشق و در خود فرورفتن‌ها است. «جوهری آمیخته از حماسه و عشق، زیرا وی تنها شاعری است که همواره این دو را در انسان شعر خود، انسانی که ترکیبی از حماسه و غناست درهم آمیخته است. این تریب و جوهر است که همچنان در قالب زبان و بیان خطوط ویژه‌ی ساختمانی هر یک از اشعار او تا امروز جریان داشته است.» (حقوقی، ۱۳۸۵ :۳۳)

دوستش میدارم / چراکه میشناسمش، / به دوستی و یگانگی شهر / همه بیگانگی و عداوت است. / هنگامی که دستان مهربانش را به دست میگیرم / تنهایی غم انگیزش را درمییابم... / اینکه بامداد او، دیری است / تا شعری نسروده است. / چندان که بگویم / « ـ امشب شعری خواهم نوشت» / با لبانی متبسم به خوابی آرام فرو می‌رود / چنان چون سنگی / که به دریاچه‌ای / و بودا / که به نیروانا. / و در این هنگام / دخترکی خردسال را ماند / که عروسک محبوبش را / تنگ در آغوش گرفته باشد... / آیدا! لبخند آمرزشی است. / نخست دیر زمانی در او نگریستم / چندان که چون نظر از وی باز گرفتم در پیرامون من / همه چیزی / به هیات او در آمده بود. / آن گاه دانستم / که مرا دیگر از او گزیری نیست.

(آیدا درخت خنجر و خاطره)

شاملو با بیانی شیوا، پخته و زیبا از عشق می گوید. عشقی زمینی و با رنگ‌ها و الوان مختلف خود. عشق او به همسرش آیدا، بهترین شعرهای شاملو را به خود اختصاص داده است.

نتیجه



عشق به میهن و ملّت کُرد از دوران کودکی شیرکو بیکس تا مرگ و حتی دروصیت‌نامه‌اش هویداست و شیرکو بیکَس شاعری نیست که تنها برای دل خود شعر بگوید. او از سرزمین محاق‌ها و انفال‌ها، از حلبچه و جنایات بعث، از صلح‌های دروغین، از رنج مردمی که به خاطر چند بشکه نفت سیاسی کشته میشوند، آزادی، فرهنگ، موسیقی، شعر، افسانه و لغات والای زبان کُردی سخن میگوید. شیرکو بیکَس همچون یک مورخ دوربین به دست به ثبت و ضبط جنایات روی داده شده میپردازد و علاوه بر آن همچون یک سیاستمدار به بررسی و واکاوی علل این جنایات پرداخته و سپس همانند رهبری فرزانه، پدری دلسوز و معلّمی اندیشمند مردم را به سوی مبارزه، آگاهی و مقاومت فرا میخواند که در عین حال هم با اشغالگران مبارزه کنند، هم از خطرات دشمنان بر سرزمین، دانایی و فرهنگشان آگاه باشند و هم با وحدت و یکپارچگی آب به آسیاب دشمنان نریزند. شاعری که شعر را در انحصار خود نمی‌گیرد. او شعر را در خدمت زندگی، مردم ستمدیده‌ی ملّت خود و هر ملّت مظلوم در جهان قرار می دهد.






شیرکو بیکَس از نسلی است که در عمق فجایع و طوفان‌ها زیست و رنگِ آسایش به خود ندید. نسل مبارزه و مقاومت، نسلِ تبعید و آوارگی، نسل تنهایی و غربت و نسلی که عطشِ درون آنها را مبارزه برای آزادی و استقلال فرو مینشاند و آرامش را تا پیروزی از خود سلب کرده بود. شیرکو بیکَس با زبانی نو، فرمی نو، نگاهی نو و کلماتی فاخر، اشعاری کم‌نظیر و سرشار از تصاویر و ایماژها، در پیوند با ادب و فرهنگِ عامه سرود و فرش زیر پای ملّتش ساخت. او با اعتراضات، طغیان‌ها، طعنه‌ها، فریادها و تابوشکنی‌هایش، با زبانی مظلوم‌تر شعرش را به صدای ملّتش، بخصوص زنان و کودکان بی‌گناه محصورکرد تا سهمی در مبارزه و مقاومت دیرینه‌ی سرزمینش داشته باشد. نادیده گرفتن زن و شخصیت او، زندانی کردن زنان در چهار دیواری خانه، تحقیر و توهین به جایگاه زن، تجاوز و دست درازی به آنان، تملّک زن و آزار و اذیت‌های جسمانی و روانی، دید کالایی و متاعی به زنان، شکستن غرور و نفی هویتِ زنان که واژگونه‌ی آن را ناموس و شرف یک مرد به نام اسلام پیوند می‌دهد، او را به شاعری مدافعِ حقوق و آزادی واقعی زنان در عمل و نه حرفِ صرف تبدیل کرده است. اشعارش صدای رسای مقابله با بی‌عدالتی و سرمایه‌داری و مبارزه با شیوه‌های منفورِ به بردگی کشیدن و استثمار انسان است. شیرکو بیکَس نه تنها بی‌عدالتی و خفقان علیه ملّت خویش را برنمی‌تابد؛ بلکه همراه و همگام با دیگر مردم مظلوم در رنج و مصیبت، فریاد و اعتراض خود را در شَعرش برجسته می‌کند. شعر شیرکو بیکَس در عین حال که رنگ و بوی فرهنگ کُردی و اصالت تاریخ کردستان را دارد؛ بدون هیچ حد و مرزی، دیواری و یا مانعی با همه بشریت پیوند دارد. شعر او قبل از هر چیزی شعر معناست و محتوای انقلابی، انسانی، آزادیخواهانه و سرشار از زندگی دارد. نابرابری سیاسی، اجتماعی، زیر سلطه بودن و مورد استثمار قرار گرفتن، تفرقه، فراموشی فرهنگ، زبان و تاریخ کردستان، سادگی و خوش باوری از مؤلفه‌هایی استَ که در شعرِ او منفور قلمداد شده است. تابوشکنی‌های متعدد در شعر او معانی و تفسیرهای یکسانی دارد. او از خدا به عنوان تنها مرجع رسیدگی به عدالت و ستاندن حقوقِ ملّتش نام میبرد. خدایی که دیگر باید ظلم‌هایِ توأمان و پیاپی کُردها را ببیند و در دادگاه عدلش قصاص کند. خدایی که دیگر باید روی خوش به ملّت او نشان دهد و حقوق از دست رفته‌ی آنها را بازپس دهد. شاملو، شاعر عشق، حماسه و آزادی، شاعری انسان‌گرا که عمر خود را در عرصه‌ی ادبیات صرف کرد. او در ستایش انسان نخبه و ستیز و عصیان بر ضد ابتذال و کهنه گرایی در اشعارش همت گمارد. شعرهای شاملو در «هوای تازه» عواطف ناشی از تاثرات اجتماعی است. درون مایه‌ی اشعار اثر هوای تازه عواطف، اجتماع و مردم است. کمتر شعری در دوره‌ی دوم او پیدا می شود که اثری از دردهای مردم در آن نباشد. شاعر در بطن اجتماع است و نسبت به دردها و بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه بی‌تفاوت نیست. عشق شاملو تنها عشق فردی و زمینی نیست. او غم انسان‌های دیگر را در دل دارد و دردهایشان را با ظرافتی شاعرانه می‌سراید. سرکوب مبارزان و روشنفکران و شکست‌های پی‌درپی و وقایع تلخ اجتماعی و فقر و تنگدستی، وضعیتی به شدت نومیدانه را در اشعار او ایجاد کرده است. شعرهای عاشقانه‌ی شاملو در شمار زیباترین شعرهای عاشقانه ادبیات فارسی قرار میگیرد. آفرینش‌گر زنده‌ترین، زیباترین و شاداب ترین عاشقانه‌های معاصر بوده که این شعرهای عاشقانه در کنار شعرهای سیاسی و اجتماعی‌اش، تصویر بی‌مانندی از دغدغه‌های انسانی و واقعی معاصر عصر خویش به نمایش می‌گذارد. شیرکو بیکس و احمد شاملو گرچه در دو زبان دو جغرافیا و دو فرهنگ مختلف زیسته‌اند و شعر سروده‌اند اما هردو در شعرشان به مضامین انسانی و جهانی مشترکی پرداخته اند. جهان بینی مشترک، دغدغه‌های مشترک این دو شاعر یکی از دلایل خوانش شعر این دو شاعر درکنار هم بود.








برگرفته از مقاله «انسان، مبارزه و عشق» در شعر شیرکو بیکس و احمد شاملو / نوشته استاد امید ورزنده، استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج و خانم مژگان وفایی، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی. مقاله منتشر شده در فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی-دانشکده ادبیات وزبان‌های خارجی / دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج - سال هفتم / شماره۲۴ / پاییز۱۳۹۴





ژەنیاری دروشمی بێدەنگی
(غەوارە، ئیبراهیم ڕەسووڵی)



تۆ ئەی هەورینە مل
ئاڵەی بووکی تاوانی من
سێبەرێکم بێدەنگی هەموو بەڕاکی نەزی سینەکەمە
دیوێکی تاریک لەسەر تەرمی ئەشکەوتێکی بەردینەم
خەوم تاریکە تاریکە
پەیمانی ئاشتی بە دەستی پڕ لە ئاسن لەو خەوەدا دەهۆنمەوە
لەژێر شەپۆلی ئاگری پەژارەی هەرێمی بێخەمی
پەیکەری خواکانی بێ ڕەنگم
ئاوردووم بۆ کیمیایێ لە غووربەت
ئالگی خەنجەرێ لەسەر سینەم
کانی کۆرکی قەسیدەیێکی بێدایکە
واریپاڵێکی سەر لووتکەی چاوێکی کوێرم
خورەی بەردێ لە کاتی ڕوانینت بە دڵ
قاقرێکم قەزای شاربەدەرێ دەنووسێتەوە
ئاوازی ونبوون لە چاوی مناڵیم ببینە
کراژی مارێ دەکەمە بەرت
دەستەکانت دەکەم بە شووشەکەی قەسیدەیێک و لێوەکانت دەکەم بە ماچێ
با بە هەوا دا بڕۆی
ڕووخانی کربەی گریانێ نەبینی
تۆ ئەی ڕەشپۆشە جوانەکم
بە خرخاڵی سینەی سپی کوێستانت سوێندت دەدەم
گەرم باوێیە سەر وەم لێ بەستێنی
بە ۆ بمخوێنی گۆرستانت بم
پڕ بە ئامێزی گۆڕستانەکان باوەشم پێ بگری
با هەمووی تاوانێ بەو شەکرە سێوە بفرۆشم
لە سووچمەی خولێ نیگارێکم لێ ڕەسم کە
من ئەوەتەی بڵێی شەتاوێکم لە سنووری دەریایە هەڵدێم
زایڵەی دەنگی ماسێکی بچووکم لە گەرووی بێ دەنگیە هەڵدێم

من ئەوەتەی بڵێی تاوانی درۆم
گڕی هەنیسکێکی خۆر لە قەبری مندا باسی عەشقێ ناکات
فریشتەکەم
چەرخ دەندەکانی تەنیایی عوسیانی پەلەخۆر زەمانێ
بێ ڕۆخساری ڕۆژی نییە
لە ژوورەکەی دوو قاشی ئەسمانەوە مانگ پەلەسۆرکە
هەڵوەرینی شاور بێ هەڵدەوەرێ
خۆشەویستم
ئێواران لەبەر دەرگای ماڵێ
چرا زەردکەی شەقامی دڵتەنگیم بە جانتای ڕووحی ئاڵوزی پەژارە دادەپۆشم
میوانداری هیچ زامێکی دیکە ناتوانم بکەم
سەبووری بەرامبەر بە داخەکانەوە خەونێکی تاڵە تەنیا
دوای چەن چرکەیێک تێپەڕ دەبێ لە خەو ڕادەچەنی
بەڵام جەستەت شەکەت شەکەت هێزی دەبرێ
هەناسەکانت دەبن بە هەڵمی ساردی سینەت لەسەرمای زستان و ڕووحت بەو هەڵمەوە دەر دەکەی وشەت
نەرم نەرم لە بوونت دا دەمرێ
بۆنی بێکەسی بە خۆوە دەگرێ
پڕ بە هاواری کاتژمێرەکەی دوورە دیارم
لە قەراغی شار باوەشێ لە گریان و تەنیاییم
ماسێکانی ئەو ڕووبارانەی دێن و دەچن هەموویان هەر دەمناسن
چرکە بە چرکە تەنیایی خۆم بە شێعری هەناسەکانیوان دەڕازێنمەوە

ئەوەنەدەی دەنگ لە خۆرە دێ ئەوەندەش دەنگ لەوان هەڵدێ
شەوان لەبەر دەمم تەمووزێکی
چیرۆکی خۆم بە زمانی تۆ بۆم نوێیە
گەرمای هەناسەکانت لە ناخمدا تا بڵێی ساردە
چیبکەم
بەڵێنەکان لە کوێ نەهاتییەوە بۆنە تەوارێ
درێژ درێژ بە درێژایی ژیانی ماهۆتەیێک
ڕادەمێنم
چاوەڕوانی پرچەکانی تۆ دەکێشم
ئەو ڕۆژانە هێندی بڵێی لە نێو شاری خۆمدا غەریبم
من نازانم دایکم بە زمانی کێیە دەدوێ لەگەڵم
من نازانم پەنجەکانی باوکم بۆ هێندە دوورە
بۆ سڕ و ساردە
من نازانم خۆشکم هەورێ بۆ داییم لە سەر سەری دێتوو دەچێ
من نازانم برام بۆ لەو لانکولەیەدا قەد هەڵنادات گەورە نابێ
ئێوارانە لەبەر سەرچاوەکەی ئێوارە سەرجەم
حەوتجار خۆم دەکووژم
بۆوەی بێدەنگی دڵوپەی باران لەسەر پەنجەرەکەی
یانەی دڵتەنگی لەبیر نەکەم
یێکم جاریان لە شەقامێکی ئێستانبوولدا
لەبەر دەرگای ئەیاسووفیادا هاتووچۆ دەکەم
سەگێکی برسیمە
بە گاشە بەردەکەی حەوت پەڕێ لە شەقامدا خۆم دەمرێنم



سەدان ساڵە کەسێ ئاوڕم لێ ناداتەوە
دووهەم جار لە نێو دارستانێ لە وییتناما دەبم بە
دارێکوو چاوەڕوانی بیوری عەسکەرەکانم تۆزی
گەرمای دڵم هەڵقوڕێنن
سەرما سەختە
باوڕەتبێ باوەڕت لێ دەستێنێ
لە دوایان کاس بەسەر چاوی دەریایەدا دەگوڕێنم
تا ئەوندەی خوێن بپرژێ بەسەر مۆمی هاوارمدا
نیگارکێشێ فەریاکانم ڕەسم ناکات
سێهەم جاریان دەبم بە درووشمێک و دەچمە دەستی
کیژێ لە ئێرلەندا
هاواری بێدەنگی بێدەنگی تا یێکڕەنگی سەر دەدەم







دوا ماوەییێک خۆم تەک و تەنیا لەنێو میر جووگەلەیێک دەبینمەوە
تەڕی ئاوی پیسی خەیانەتم
ڕۆژی وایە ئیمان دەهێنم بەو قاناوانە
هێندی بڵێی پیس و چڵکنن بەڵام زاتیان ئەوە نیە
بە دڵ پاکن
لەناو قاناوەکاندا تا ئەو شوێنەی بتوانم
ئاوەکان دەمبەن لەگەڵ خۆیان
هەرگیز هەرگیز لە هیچ شوێنی جێم ناهێڵن
گەرکوو دیسان ببمەوە درووشمێو بچمە دەستی کیژێ
هاوار دەکەم فرێم بدەن با قاناوەکان نەجاتم دەن
خێڵی دوژمنم ناهێڵن بە بێهومێدی بمرم
چوارەم جاریان زۆرجار بیرم دەچێ لەکوێیەوە هاتووم
ئەوسا بە ترپەکانی دڵی کیژێ نازدار دەبمە زۆخمێ و
لەسەر گوڵێ چاوەڕوانم هەتاو هەڵبێ
بە شەبەقی خونێکی پڕی ئاور بمکوژێ
لە ئەوکاتدا من لە ئستووکهوڵمم و ناوم شاربەدەرە و
زاتم هەر غەوارەی تەنیایە
پێنجەم جاریان خۆم بە بەردێ لە ساحیلێکی دوور دەبینم
ماوەی چەن ساڵە نە دڵوپێ لە باران و نە شەپولێ لە
دەریا نەکەوتۆتە سەر جەستەم هەر لەبۆیە بە دڵ
خەستەم
هەموو ئاواتم ئەوەیە کەسێ بێتوو بەدەم غەمەکانی
هەڵمگرێ دوور دوور تا سنووری دەریاکان بم هاوێ
من کوڕی ڕووبارێ بووم ڕوو بە دەریا دەهاتمە پێش
ڕووبار منی بە گاشە بەردەکانی سەددێ فرۆشت
بیر نەما منی جێهێشت منی جێهێشت
شەشەم جاریان هەر خۆمم
لەسەر شەقامێ دانیشتووم و چاوم لە چراکانی زەرد و
سوور و سەوز و سپی ئەو شارەیە
چەندە جووانە نەبوونی خۆت بە ڕەنگەکان بشارییەوە
کەس نازانێ زاتت مردۆ
دێن و دەچن باڵەندەکان مێروولەکان سەگەکان و
پشیلەکان
ئەوەی بۆ جارێ بێرەدا نەهات مرۆڤە
ئەوسا لەو شەقامە دووا ماوەی چەن ساڵێ هەڵدەستم
بۆ سەر پێیەکانم ئیدی بۆنی پیسی گۆشتی مندارەبووی
جەستەم خەریکە ئازارم دەدات





بۆ حەوتمجار دەبمە کاتژمێرێ لەساڵانی شەڕی
ڕەش‌وسپی
نیشتمانم پێستی ڕەشی مرۆڤێکی بێ‌دەنگە
هەرکە لەماڵی سپی پۆشی خاتوونەکەمان دێینە دەرێ
دەبینە گڵۆڵەیێک لەخۆێن و خیزەڵانی دەوری ڕێگەی
هەڵاتنمان سوور دەکەین هێدی هێدی دەمرین
گوولەکە لە چەکی شانی هاوڕێی لەمێژینەی هاتۆتەدەر
من کاتژمیرێ لە دەستی ئەو
ئێستا خەڵکی یانەی وەستاکارێکی کوردم
لەسەر چەن چەرخ‌دەندەی
برسی برسی دەخولامەوە
چاوەڕێم ئەو وەستاکارە هەڵم وەشێنێ
با بە پەرداخی زەمان چەن شێعری نوێ بخوێنمەوەو
چاوەڕوانی ژوانی ئەو چەرخ دەندانە بم
نیگاری بکێشمەوە لە عەشقی ڕۆن و چەرخەکان
من تێنوی دەس‌کێشانی دەستەکانی ئەو وەستاکارەم
ئێمە لەو دووکانەدا وا تێگەیشتووین ئەو شۆلمێتی
ئێمەیە
بۆ ئێمە کاتژمێرەکان جیاوازی نییە لەژیانی پێشوو
لەدەستی نووسەرێ‌دا بووینە یان خۆ
لەسەر دیوارێ لەناو شەڕی جیهانی دووهەم‌دا
عەسکەرەکان چاویان لێ‌کردووین کەی شەڕ بە کۆتایی
دەگات
ئێمە ئێستا پابەندی یاسای ئەو دووکانەین
نیشتمانمان ئەو یانە سێ و چوارەیەو خواکەمان ئەو
وەستاکارە
جانتاکەی هەرچی پیستربێ بۆ ئێمە خۆشەویست‌ترە
چاوەکانی هەرچەنێ خەراپ تێمان ڕامێنێ بۆ ئێمە
خۆشەویست‌ترە
بمان شکێنێ مۆرەی پێکتریمان لێ بگۆڕێ
بەسەرمان‌دا بگوڕێنێ هەمووی وشەی عەشقی ئەوەو
ئێمە فێربووین نیشتمانەکەمان چەنێ جانتای ئاڵوزبێ
زیاتر خۆشمان بوێ
من خۆم لەدوای نیشتمانی پێشووم لەدەستی منالێ‌دا
بووم ساپیتەی دیوێکم دێتەبیر سووروەتی بە چرای
شینی بێ کز
نەزی هەوای دیوەکە ڕوله هەتاو بوو
دایک و باوکی منالەکە لەحەوشەی پیاوێکی دەوڵەمەند
منیان دیتەوەو خستیانمە دەستی ئەو منالەوە
ئەوسا نیشتمانی من پێستی ئەو منالە بوو
دڵم بە ترپەکەی دڵی ئەو کاری دەکرد ڕانەدەوەستام
هێزم هەبوو
لەبیرمە ڕۆژێ لە قوتابخانە کەوتمە بەر شەپی
مامۆستاییێک کە پێی وابوو مەشقی شەوی
نەنوسیوەتەوە
ئەوسا لە نیشتمانەکەم هەڵبڕام و کەوتمە ئەو نیشتمانە
تازەیە
لەت بە لەت بووم
ئێرە بە ڕەنگ ڕەشە بە دڵ سپیو بە چرا زەرد
شووشەی بەر دەرکی نیشتمانەکەم پڕی هەڵمێ لە
هێلیومە
ئێستا هەناسە برکەمانە
بەڵام چیبکەم نیشتمانمەو خۆشەویستە
گەرکوو ئێستا بەو جۆرە بمخنکێنێ هەر خۆشم دەوێ
ئەوە یەکەم یاسای ئەو وڵاتەیە
هەر دۆنێ بوو بەخۆم دەگوت
گوڵێکم‌بێ ناوی دەنێم ڕەهوودا
بەخوێناوی چەرخ دەندەکانم سووری دەکەم پێشکەش
بێ بەو وڵاتە تازەیەم ...

****



فەرهەنگۆک:

شولمیت: «مظهر زیبایی در انجیل».
Rhoda: گل سرخی است در تورات.
ئاڵە: لباس عروسک، جن زائوکش.
بەڕاک: تراس.
نەز: نفس.
ئاوردوو: سوخت.
ئاڵگ: غده.
کانی کورک: چشمەای کە پس از بهار میخشکد.
وارییال: بنفشەی کوهی.

قاقڕ: لم یزرع.
کراژێ: پوست مار.
کڕ بە: خفه شو.
سووچم: گناه، گوشه، از سوختن آمده.
شەتاو: آبی که از برف سرچشمه میگیرد.
پەلەخۆر: خاکستر گرم.
پەله سۆرک: برگ پاییز قبل از ریختن.
شاور: سوت زدن، ساز بادی.






بررسی و تحلیل برخی از اندیشه‌های شیرزاد حسن «بر اساس منتخب آثار داستانی وی»

(ژیار حیدری)



شیرزاد حسن یکی از نویسنده‌های معاصر و کرد است که از همان آغاز با سبک و رویه‌ای متفاوت پا به جهان نویسندگی نهاد. وی با در هم شکستن تابوها و محدودیت‌های جامعه‌ی سنتی، توانست گوشه‌هایی از اسباب درماندگی و عقب‌ماندگی‌های مردم و دردها و محنت‌های لایه‌های فرودست اجتماع خود را آشکار سازد. او نویسنده‌ای متعهد به ادبیات و جامعه است و از این روی، ادبیات را رها از هرگونه قید و بند و مرز میداند و تصریح میکند که: «من وقتی می‌نویسم هیچ چیزی را قبول ندارم». دیدگاه‌های این نویسنده در لابه‌لای نوشته‌هایش پراکنده است. وی در زمینه‌ی داستان کوتاه و رمان نویسی قلم فرسایی کرده است. افزون بر آن، نوشته‌های دیگری در زمینه‌های تربیتی، فرهنگی و فکری دارد که هریک بیانگر ابعاد مختلف شخصیت او را در موضوعات مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.



شیرزاد حسن در سال ۱۹۵۰ میلادی در شهر اربیل در کردستان عراق به دنیا آمد. پس از گذراندن دوره‌های تحصیلی، برای ادامه تحصیل به بغداد رفت و در سال ۵-۱۹۷۴ دوره‌ی کارشناسی را در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به اتمام رساند. وی پس از فارغ التحصیلی به کارها و فعالیت‌های گوناگونی روی آورد، از آن جمله، در سلیمانیه بعنوان معلم مشغول به کار شد.



او از کودکی، تحت مراقبت وسواس گونه‌ی مادرش بزرگ شد و در ششم ابتدایی در مکتب، قرآن را ختم کرد. و تا زمانی که دوره‌ی دانشگاه را به پایان رساند؛ یعنی تا سن بیست و چهار سالگی، در موقعیت‌ها و مجالس و مراسم مختلف برای قرائت قرآن فراخوانده میشد. به گفته‌ی خودش اوایل آدمی بسیار مذهبی بوده است. به مدت چند سال سردبیر مجله‌های ئاوات و هیفی بود. در تابستان سال ۱۹۹۷ برای کنفرانس بین المللی نویسندگی از سوی انجمن بین‌المللی قلم به فنلاند دعوت شد و در آنجا سخنرانی‌ای با موضوع «زبان و شخصیت نویسنده» ارائه داد. شرکت در فستیوال تابستانی ادبیات «ادنبره» در اسکاتلند، در تابستان ۲۰۰۷. شیرزاد حسن در داستان نویسی از نویسندگانی چون داستایوسکی، دی. اچ. لورنس و به ویژه ساموئل بکت تأثیر پذیرفته است. و در حوزه‌ی فکری و اخلاقی نیز گاندی از الگوهای مهم او بوده است.





شیرزاد حسن، نویسنده‌ای توانا با اندیشه‌هایی خاص خود در زمینه‌ی ادبیات، زن و کودک، خانواده و جامعه است، و در داستان‌هایش به درونی‌ترین نقطه‌ی روح و روان شخصیت‌ها نقب زده است و پا را از حوزه‌ی خودآگاهشان فراتر نهاده و به ضمیر ناخودآگاه رسیده است و گوشه‌ای از اسرار و رموز شخصیتِ انسان را بر کاغذ آورده است. افکار و اندیشه‌های این نویسنده را در لابه‌لای آثار متعدد و گوناگونش میتوان استنباط کرد که برخی از آنها بدین قرار است:



دوران کودکی در نظر او، پایه‌ی شخصیت انسان است و بدون شناخت آن نمیتوان از پیچیدگی‌های شخصیتِ اکنونش سر درآورد.

- درباره‌ی مادر معتقد است که همیشه میتوان مادر را از روی بو، صدا و رنگ به آسانی شناخت. برای شیرزاد حسن مادر سرچشمه‌ی بسیاری از زیبایی‌های دنیا است.



- از نظر این نویسنده، نبود رابطه‌ی محبت آمیز میان اعضای خانواده جامعه؛ سرکوب شدید تمایلات





افـراد جامعـه، بـه ویـژه دختـران و زنـان؛ سـلطه‌ی بی‌چون و چرای پدر یا همان حاکم مستبد؛ قوانین ظالمانه و دستورات سختگیرانه و سانسور شدید حاکم بر محیط، و به طور کلی، ظلم و ستم‌های ریز و درشتی که در حق اعضای خانواده-جامعه روا داشته می شود، مهمترین عوامل استبداد و خفقان سیاسی و اجتماعی است.

- از دیدگاه شیرزاد حسن، تمسک به ظاهر دین و اعمال تهی و بی‌محتوا دردی از اجتماع دوا نمی کند بلکه تنها به شکل گرفتن گروهی دیندار قشری و ظاهربین می‌انجامد که در نهایت خود وبال جامعه میشوند.

- شیرزاد حسن ریشه‌ی طبقاتی شدن جامعه را در خانواده‌ها جستجو می کند. به نظر او، افراد در خانواده به انواع حاکمیت‌ها و ستم‌ها تن در می‌دهند و از همان آغاز زندگی، زمینه‌ی پذیرش چنین وضعیتی در آن‌ها فراهم میگردد.

- وی عامل سرکوب را یکی از عمده‌ترین انگیزه‌های بزه‌کاری در جامعه می‌داند و اظهار می‌دارد که این امر به پدیده‌ی «عمل زدایی» منتهی می‌شود.

- این نویسنده جایگاه بسیار والایی برای زن و نقش او در جامعه قایل است و ظلم و ستم‌ها، سرکوب‌ها و آزار و اذیت مردان علیه آنان را عامل اصلیِ پدید آمدن ضعف و ترس در وجود آنان می‌داند. اَو علت ذلت یک جامعه را در ترس حاکم بر زنان و مادران و زجردیدگی آنان جستجو می‌کند.

- از نظر شیرزاد حسن، آفرینش هنری از هر حقیقتی در جهان حقیقی‌تر است. از نظر او، ادبیات جستجو کردن خالق و ارزشی نو است که پیام مقدسش در انسان خواهی است. او معتقد است یک نویسنده‌ی موفق باید در درجه‌ی اول «شاعر» باشد.

- شیرزاد حسن معتقد است که نویسنده باید در عالم نویسندگی هیچ قید و بندی را نپذیرد و خودش را در محدوده‌ی مکتب یا ایدئولوژی خاصی مقید نگرداند. وی درباره‌ی تعهد نویسنده تصریح دارد که «نویسندگی یک تعهد پیغمبرانه است».

داستان و رمان

شیرزاد حسن دنیای ایده‌آل خود را در داستان می‌یابد. وی نیز همچون هوشنگ گلشیری، تنها داستان نمی نویسد بلکه از زیبایی‌ها و ظرافت‌های آن نیز سخن دارد. او معتقد است که داستان و رمان مجموع همه‌ی هنرها هستند. « نباید فراموش کرد که حتی علم نیز وامدار داستان و رمان است. تمام شاخه‌های علم معرفت بخش هستند، ولی این تنها داستان و رمان است که لذت بخش نیز هست». از دیدگاه او، « قصه‌ی کوتاه بسیار به نوای نی‌ای شبیه است که توسط زنی تنها اجرا شده باشد، درحالیکه رمان تبدیل به ارکستری بزرگ شده است؛ به یک سمفونی، و یا نه، به نظر می‌رسد قصه‌ی کوتاه فلاش‌بک یک دوربین باشد برای ثبت هوشمندانه‌ی یک لحظه‌ی درخشان ولی رمان یک فیلم سینمایی کامل است.»

از نظر شیرزاد حسن، نویسنده باید در عالم نویسندگی قید و بندهای خویش را به دور افکند و خودش را در محدودهی مکتب یا ایدئولوژی خاصی مقید نگرداند. او در این باره می گوید: « من پیرو هیچ سبک و مکتب و ایدئولوژی خاصی نیستم. خود زندگی بزرگترین منبع است و با وجود این همه تنوع، زندگی به ایدئولوژی خاصی قائل نمی شود.»

جایگاه زنان در اجتماع

به طورکلی زن در آثار شیرزاد حسن که البته بازتابی از جامعه‌ی او نیز هست؛ قشری مظلوم و ستمدیده است؛ برای نمونه، چهره‌ی مادر در جامعه‌ی کُردی در شکل واقعی‌اش، قشری زجردیده، حسرت کشیده و ترسیده است و از دید خود شیرزاد: «از طریق همین مادرهای ترسیده و به‌طور کلی، از طریق زن‌های زجردیده است که یک جامعه ذلیل و ترسو می شود.» در حصار و سگهای پدرم، زنان و دختران جز کار کردن و اطاعت کردن از دستورات پدر هیچ حق دیگری ندارند. در رمان کنداب در مه، دختران جوان به جرم دوست داشتنِ دیگری، به دست پدر از پشت بام‌ها یا از پرتگاهی بِه پایین افکنده و نابود می شوند. تا بدین گونه از دید همان پدران لکه‌ی ننگشان شسته شود. در داستان‌های این نویسنده، شاید بتوان گفت هرگونه مجازاتی، از محروم شدن از ارث گرفته تا زنده‌به‌گور شدن و در طویله به بند کشیده شدن در حق دختران و زنان روا داشته شده است. شیرزاد، مصرّانه خواستار تغییر در وضعیت اجتماعی زنان است و از برداشتن محدودیت‌های فراوانی که بر آنها تحمیل شده، دفاع میکند، درجامعه‌ای که حداقل اختیاراتی که به زنان و دختران داده شده، رفتن به مدرسه و اختیارات








محدود در پوشش است. بدین ترتیب شیرزاد با ارائه تصویری انزجارآور از مجازات‌های دختران و زنان و ستم‌های رواداشته بر آنان، تنگ نظری نسبت به زنان و دختران در جامعه را مورد نکوهش قرار داده است.

مبارزه با سنت گرایی و برخی آداب و رسوم جامعه

شیرزاد حسن در داستان حصار و سگهای پدرم، وضعیتی شبیه شرایط زندگی‌اش در خانواده پرجمعیت‌شان را به تصویر کشیده است و علیه این نوع خانواده و نظام حاکم بر آن، شوریده است. او در لفافه‌ی این داستان، وضعیت کلی جامعه‌ی پیرامون خود را مدنظر داشته است، لذا میتوان گفت علیه جامعه‌ی توتالیتاریستی و تک بعدی قیام کرده است. از مهمترین موضوعاتی که آن را به باد انتقاد گرفته، نبود رابطه‌ی محبت‌آمیز میان اعضا، سرکوب شدید تمایلات افراد جامعه به‌ویژه دختران و زنان، سلطه‌ی بی‌چون و چرای پدر یا همان حاکم مستبد، قوانین ظالمانه و دستورات سختگیرانه و سانسور شدید حاکم بر محیط، و به طور کلی ظلم و ستم‌های ریز و درشتی است که در حق اعضای خانواده (جامعه) روا داشته می‌شود. همچنین سایه روشنی از همین موضوعات در رمانهای دشتستان غزالان شهید و کنداب در مه نیز دیده می‌شود.



مبارزه با نظام طبقاتی

شیرزاد حسن ریشه‌ی طبقاتی شدن جامعه را در خانواده‌ها جستجو می کند. به نظر او، افراد در خانواده به انواع حاکمیت‌ها و ستم‌ها تن در می‌دهند و از همان آغاز زندگی زمینه‌ی پذیرش چنین وضعیتی در آنها فراهم می گردد. زد و خوردهایی که در خانواده‌ها میان افراد یا به‌عبارت دیگر، میان سرپرست و زیردستان رخ می دهد، در بیرون؛ یعنی در فضای جامعه، به برخوردهای گسترده‌تر طبقه‌های بالا و پایین کشیده می شود، چنانکه در کشمکش‌های میان «بایز» و «شیخ قادر» در رمان دشتستان غزالان شهید، با وجود آنکه شیخ قادر خود مرشد «درویش بایز» است، اما با او از در مخالفت و ناسازگاری درمی‌آید. آن دو همیشه با هم بر سر مسایل گوناگون، از جمله مسأله‌ی زکات اختلاف نظر دارند. کشمکش و تضاد بایز تنها با افرادی مانند شیخ قادر که خود می‌تواند به عنوان







نمونه‌ی یک قشراجتماعی (قشر دین مداران یا علمای دینی) انگاشته شود، نیست، بلکه او با اربابان و فئودال‌ها نیز دست به گریبان است. اینان به‌جهت پایین بودن سطح زندگی و درآمد بایز، پیوسته به دنبال بهره‌کشی از او هستند. بنابراین ملاحظه میشود که نویسنده با خلق صحنه‌های کشمکش میان چنین افرادی، ریشه‌های بسیاری از مسایل و معضلات اجتماعی را نشان می‌دهد و نبود موازین و قوانین عادلانه را عامل اصلیِ فقدان امنیت روانی و اجتماعیِ افراد فرودست جامعه می داند. به همین خاطر است که بایز همیشه در ناامنی مطلق به سر می برد و «ترس و وحشت آنها مدام دست از سرش بر نمی دارد. و مانند یک شبح پیوسته در تعقیبش است.» نویسنده در رمان دشتستان غزالان شهید، این اندیشه‌ها و تقابل‌های اجتماعی را منعکس کرده، و عواقب و آسیب‌های اجتماعی فراوان آن را به نمایش درآورده است. بایز شخصیت اصلی این رمان با همسرش، که به خاطر تنگدستی مجبور است در خانه‌های ثروتمندان رختشویی کند، در سخت‌ترین شرایط زیر نگاه تحقیرآمیز و استهزای دینمدارانِ قشری و دنیاداران زندگی می کنند. وی با خلق چنین شخصیت هایی، فساد رخنه کرده در میان طبقه‌ی مرفه، و انزجار و نفرتش از آن را برملا می کند. انسان‌های رنجدیده در نظر شیرزاد حسن اگر گاهی ثروتی به دست آورند، در جامعه به دیده‌ی طمع در آنها نگریسته میشود و اگر همچنان بینوا باشند، با دیده‌ی استهزا و تمسخر به آنان می‌نگرند، در حالی که این افراد خود وقتی از دسترنج خویش به نان و نوایی می‌رسند، بیش از آنکه به فکر خود باشند، به فکر یتیمان و بینوایان هستند، چنان که می‌بینیم، بایز، که عمدتاً از طریق شکار به تأمین معاش می پردازد، گاهی با دست خالی از شکار برمیگردد و طعن و تمسخر مردان و زنان همسایه را با سربه‌زیری تحمل می‌کند، اما هرگاه با دستان پر برمی‌گردد، شاد و سربلند وارد محل میشود و قبل از هرکس بچه‌های یتیم و بینوایان را از دسترنج خود بهره‌مند میسازد.

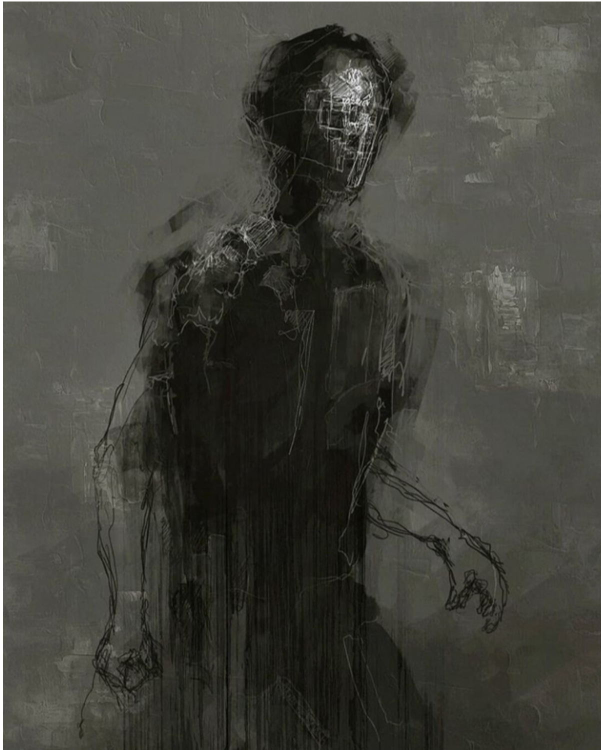
برگرفته از مقاله «بررسی و تحلیل اندیشه‌های شیرزاد حسن» (بر اساس منتخب آثار داستانی وی) / نوشته یدالله پشابادی (استادیار زبان و ادبیات کردی، دانشگاه کردستان)، حسن دادخواه (دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز)و غلامرضا کریمی‌فرد (دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز) / چاپ شده در پژوهشنامه ادبیات کردی -سال سوم-شماره ۴- پاییز و زمستان ۱۳۹۶ / صفحه ۳۱ تا ۵۸.





ژێر ئاخنی ژیان

(مەتین فەرامەرزی)



بێزار لەخۆم و دوور لەخۆم گۆشەنشینێکی ماڵ بووم. لەگەڵ بیرەکانمدا هەناسەم دەکێشا. پتر لەیەک جار لە ڕۆژ دا دەنووستم. خەوتنم بۆ کات کوشتن بوو، جگە لەوەش بێداریەک دەستی پێ دەکرد. ئەو کاتەی خەو دەهاتە چاوم، ئیتر من تەسلیم بووم، تەسلیمی هەر ڕووداوێک کە پێش ئەو خۆم لێ دەبوارد. چاو کردنەوە بەڵام ئەستەم بوو بۆم، هاتنە دەر لە جێگاو دەست کردنەوە لە ڕۆژ ئەستەم تر. ڕۆژێک کتێبێکم گرتە دەست و چووم بۆلای دەریا، تا گەیشتمە ئەوێ بیرم کردەوە، کەمێکیشم لە کتێبەکە خوێندەوە، ئینجار هاتم بڕیارم بەجێ بێنم. بڕیار وابوو تا ئەو جێگایەی ئەتوانم مەلە بکەم و دوایە بخنکێم. نەک خۆم خۆم بخنکێنم، بەڵکوو ئیتر وابێ نەتوانم نەخنکێم. هەر وام کرد. ڕۆیشتم، کەمێک چوومە پێشەوە، گەڕامەوە. ترسام. لەمەرگ نەترسام، لە مردنم ترسام. لەم ناوەدا چەند مناڵ هاتن کە بە کوردی لەگەڵ من و بە بەلووچی لەگەڵ یەکدی قسەیان دەکرد. بەوانم گوت مەچن بۆ لای ئەم بەردە، ماری لێیە، پێتانەوە دەدا. هاتمە دەر لە ئاوو لیباسەکەم کردەوە بەر و دوور کەوتمەوە. هەمیشە لام وابوو کە بمرم ئیتر ئاسوودە دەبم، کەس و کاریشم هەر وا. بەڵام بیرێ هاتە لام کە دەمرم، بۆخۆشم بحەسێمەوە کەس و کارم ناحەسێنەوە. بڕیارم دا جارێ نەمرم، تا بزانم چۆن دەبێ.
دەنگ ئازاری دەدام، تەنانەت دەنگی خۆشم. حەزم بەوە دەکرد کە دنیا تاریک و بێ دەنگ بێ، کەس قسە نەکا، ڕووناکیەکیش نەبێت. هیچ ڕەنگێکی ڕەش ئەوەندە ڕەش نەبوو من پاراو بکات بە ڕەشایی خۆی. ئیتر منیش خەوم هەڵبژارد. لەناو خەودا کەمتر خۆم بووم. زۆر خۆی منی دەکێشا بۆ لای خۆی. من تاوانبار بووم، لەئاستی خۆمدا. کێشەیەکی درێژ خایەن کەوتبوو ناومان. ئەوەی منی لەخۆم جیاواز دەکرد تۆ



بووی. بەڵێ، تۆ. «لە یێکەم دیدارمان وەمزانی دەڵێ بگری و گریان تەواوی تەواوی تەواوە! بەڵام ئەو لەکارزانە زۆرزانە و هەموو کار توانە و ئەو منە ناتەوانە ئێستا و ئەلان و سا و ئەمێستا و ئەوێستا و هێشتا، دەڵێ بگری ئەو گریانە تەواوە. ڕۆژێکان لە ڕۆژێ دا خۆم ژگیرت دەکەمەوە جارێ بگری و من گریانی تۆم پێ خۆش نێ و نامهەوێ و من نازانم ئەر پێی خۆش نێ کەوایە من پێم خۆشە و پێم خۆشە منیش و دیسان تۆ پێت خۆش کردم و گریام و دەگریم و ژێرم دەکەیەوە گەر پێت خۆش بێ دەنا پێت خۆش نەبێ پێت خۆش نابێ. شێتم.» ئەوە بەشێک لەو شێت نامەیە بوو کە ناردمە لات و تۆ نەتخوێندەوە. ئەوسا شێت بووم، بەڵام ئێستا نا. شێتی کاتیە. خۆت دەزانی ئەو کاتەی من شێت بووم هۆی چی بوو. پتر لەیەک جار دەزانی هۆی خۆتی. مەخابن ناتوانم ئەم قسانە بێژمە تۆ. ئاخر من ئێستا مردووم و ئەم نووسراوەیە درەنگ گەیشتوەتە دەستی تۆ. ئێستا کۆشێک لە خۆڵ تاریکی بەخشیوە بە چاوم. مشتێ خاک ئاخنراوەتە دەمم و ئیتر گوێم لە دەنگی نابێتەوە. ئەم ژێر زەویە، ئەم ناخی قەبرە، بێزارم دەکا. من ژێر ئاخنی ژیان بوومە، مەرگ نەیڕفاندم، گیانی ساندم.








وتوویژ لەگەڵ مامۆستا هەڵۆ

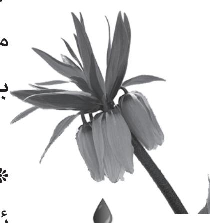
(ژیوەر)

لەگەڵ سڵاومان بۆ ئێوە مامۆستا گیان، دەست خۆشیتان لێدەکەین بۆ ئەوەی ئیفتخارتان فەرموو و کاتی خۆتان بە ئێمە سپارد و هێشتتان لەخزمەتتان دابین بۆ ئەو وتوویژە.
ئێمە لەلایەن گۆڤاری ژیوەرەوە کە تاکە گۆڤاری کوردی زانکۆی ورمێیە لەخزمەتتاندا هەین.

* چەند ساڵە مامۆستا هەڵۆ بۆتە شاعیری گەلمان؟

ئەمن هەر لەمنداڵیڕا شێعرم دەکووت، بەڵام لە ١٩ ساڵیڕا، بڵێین ئەوەڵین شێعرێکی کە قابیلی پەخش بوو شێعری یارە ژیکەڵانەکەم بوو. ئەڵبەتە لەپێشداش هەر شێعرم هەبوو، دەفتەرە شێعرێکشم هەر لێ ونبوو. وەلی ئەو شێعرەی کە قابیلی پەخش بوو و مەوردی تەعیدی جەماعەتێ بوو، جا ئیدی هەم خەوواس و هەم عەووام، عامەی خەڵکی، شێعری یارە ژیکەڵانەکەم بوو.

* ئیجازەیە بپرسین کە چەند ساڵتانە؟
متەوەللیدی ساڵی ١٣٣١م، لەشاری مەهابادیش لەدایک بووم.



* ناوی زۆرێک لەشاعیرانمان لە بێهێزیەوە ڕابۆ، ئێوە بۆچی هەڵۆ بوون؟



وەڵڵا دۆستێکم هەبوو ئەو بۆی هەڵبژاردم. شێعرەکانم ئەودەمی بەئیستلاح حاڵەتی بەرزەفڕی و بەئیستلاح «بلند پروازی»و شتی وای تێدابوو، وەکوو شێعری «کانی خوێن»و شێعری «سەگ و ئێسقان»و چەند شێعرێکی دیکەم؛ ڕەفیقێکم ئەو نێوەی بۆ دانام.



وە زیمنەن پێم خۆش نێ حاڵەتی خەموودیگی خۆم، لەشێعردا نیشان بدەم، یانی حاڵەتی خەموودیگی خۆم بسەپێنم بەسەر خەڵکیداو بەخۆم مەڕبووتی هەیە ئیدی؛ شایەد ئەمن ئینسانێکی زۆر خەموودەو ئەفسوردە بم، وەلی ئەمن بەو ئەفسوردەگیەی خۆم نێوێکی دەڵێم کە خەڵک پێی بگەشێنەوە. دەحەقیقەتدا نێوەکەم موسەممایەکە بۆ نەتەوەکەم، نە بۆخۆم.







چوون خۆم بە نوێنەری خەڵکی ئەگەر بزانم دەبێ شتێکی وا دابنێم کە مایەی سەرفەرازی نەتەوەکەم بێ.

* مامۆستا لاتان وایە شێعرەکانتان لەکام شێوەو سەبک دا ئەگونجێن؟

ئەمن هەموو سەبکەکانم بەتاقی کردۆتەوە، لە فارسی و لە کوردیدا. هەموو سەبکەکان. وەلی سەبکی تایبەتی خۆم، سەبکێکە فیمابەینی سووڕێئاڵیزم و ڕێئاڵیزمی جادوویی لە شێعری نەودا. لە شێعری کلاسیکیشدا سەبکی دیسان خاسسی خۆم هەیە.

* بۆچی ئێمە کتێب و بەرهەمەکانی مامۆستا هەڵۆ زۆر بە کەمی دەبینین؟

وەڵڵاهی هەر چاپم نەکردوونە؛ هەر کتێبێکم چاپ کردۆ، تەقریبەن ١٤٠ سەفحەیەکە، ساڵی ١٣٧٩ی بە هیممەتی ئاغای عەبدووڵای سەمەدی. قەرارە «کاک سەلاحیش» کە زەحمەتی کێشاوە باقی شێعرەکانی تێکەڵ کاتەوەو بەنێوێکی دیکە «چاپ بکرێتەوە».

* ئینشائەڵڵا کتێبێکی دیکەتان لێ ببینینەوە.
بە ئومێدی خودای.

* دەنا شێعرتان زۆر هەیە بۆچاپ.
شێعرم هەیە بۆ چاپ، خراپ نێ. زۆر زۆریش نێ وەلی باشەو خراپ نێ. ئەمن زۆرتر بە کەیفیەتم





ئەهەمییەت داوە، سەهلەئینگاریشم کردۆ، تەمبەڵیشم کردۆ.

* شێعری بەناوبانگتان «یارە ژێکەڵانەکەم» بۆ ئەوەنە بە تاکی باسی لێ ئەکردرێ؟

ئەو شێعرە بە ئیحساسێکی زۆر زۆر قەویەوە نووسراوە، دەورانی جەوانیم ئەگە ... «نووسیومە»، ئەلان ئەو ئێحساسە نەماوە. ئەوددەمی بەداخەوە لەزەوقیان دام؛ جا کێ ئیدی لەزەوقی دام، ئەوە مەسەلەیەکی دیکەیەو لە وەختێکی دیکەدا باسی دەکەم، ئینشائەڵڵاو تەعالا. ئەوە نیوەشی ماوە «شێعری یارە ژێکەڵانەکەمیان مەبەستە»، نیوەی شێعرەکەی بەتاڵوە، بەئیستلاح نەماوە.

* بۆچی باقی بەرهەمەکانتان بەم شێوەیە نابینین؟
وەڵڵاهی جا چووزانم، ڕەنگە هەر پێیان خۆش بێ. ئەلان «تەعبیری خەونێکی ئاڵۆز» ،، ڕەنگە کەمێک سەنگین بووبێ.

* مامۆستا ئێوە کام شاعیرانی کۆنی کوردی بۆمان بە سەرمەشق دەناسێنن؟

ئەمن بۆخۆم زۆرتر تەحتی تەئسیری کاک سوارەی «ئیلخانیزادە» بووم. بریا سەبکەکەیم ئیدامە دابا، وەلی لەشێعری یارە ژێکەڵانەکەمدا دابەزیم. یانی هەر ئەو شێعرەم کوت و دابەزیم لە سەبکەکەی. شێعرێکی دیکەشم هەیە کە لەو دەفتەرەشدا هەبێ «دەفتەرێکیان لەخزمەت دابوو، ئەو دەفەرموون مامۆستا».

* ئەدی چ شاعیرێک بۆئێمە بە سەرمەشق دەناسێنن، بۆ ئەوەیکە ئێمە وەدوایان کەوین زۆرتر و بیانخوێنینەوە؟

بۆخۆتان دەبێ تەعینی بکەن، وەلی ئەمن بۆخۆم شێعرەکانی کاک «فاتحی شەیخولئیسلامی» کە موتەئەسسفانە ئەلان وەدوای کاری سیاسی و شتیوا کەوتۆ، کە پێم چاک نەبۆ، مامۆستا «ئاوارە» هەروەتر؛ لە شاعیرانی نەو پەردازدا، مامۆستا شێرکۆ بێکەس، مامۆستا عەبدوڵڵا پەشێو، مامۆستا سوارە، مامۆستا فاتیح و ..

* ئەی لە شاعیرە کۆنەکاندا؟

لە کۆنەکاندا، دیارە مامۆستا نالی، مامۆستا مەحوی و مامۆستا حەریق و مامۆستا بێخود، ئەوانە. ئەخە بە ڕوحیە فەرق دەکا، ئەلان ئەمن شێعری ئەحمەدی کورد باوجودی ئەوەی مومکینە لە لەحازی وەزن و قافیەو شت ئیشکلایشی هەبێ، پێم خۆشە مەسەلەن. لەباری ڕوحیەوە لەززەتی لێ دەبەم و لە هەموو شاعیرەکان بەلەخەرە تام و چێژی لێدەکەم لە کلاسیکەکان. وەلی زۆرتر مامۆستا نالی دیارە بەرچاوترە.

* لە شاعیرەکانی هاوچەرخ کامانە زۆرتر لەدڵی مامۆستا هەڵۆ دان؟

ئەمن شێعری مامۆستا عەبدوڵڵا پەشێو، کە بەڕاستی ڕێکوپێک و پڕ لە شوور و شەوقە. مامۆستا شێرکۆ بێکەس و لە شاعیرانی ئەو دەورەی خۆمان، مامۆستا گردیگلانی ئەویش زەحمەتی زۆر کێشاوە، مامۆستا نووری «گڵووڵانی»، ئەو جورە شاعیرانە.

* ئەی شاعیرە لاوەکانمان کێهانە ئەناسن و کێتان پێ سەرقافڵەی کاروانی شێعری کوردیە؟



عەبدووڵڵا گولابیە کە ئەویش زەوقێک و قەریحەیەکی باڵای هەیە، کاک ئارەشیش «ئارەش نێدا» کە شێعری هەیەو نەوپەردازن. ئەو کەسانەی دیکە نێوەکانیانم لەبیر چۆتەوە بەخودا. بەخودای ئەمن شێعرەکانم پێ خۆشن، نێوەکانیان نایەتەوە زێهنم.

* تاقمێ لە خوێنەرانی مامۆستا تامی فەلسەفە دێتە مێشکیان، ڕای بەرێزتان لەسەر ئەم باسە چییەو ئەگەر وایە، فەلسەفەی مامۆستامان چییە؟



ئەمن بۆخۆم زۆرتر چۆن بڵێم ئەخە، بەحسی خۆ کردن بەو سووڕەتە دورووست نێ. عەلاقەم بە مەساعیلی عێرفانیو ئەوانە هەیەو بلەخەرە، عێرفانەکەشم بۆنی فەلسەفەی لێ دێ، بێ تەفەککور نێ بە ئیستلاح؛ بەفکرەوە بۆلای شتەکە دەچم دەعەینی حاڵدا کە بە ئیحساسەوە بۆی دەچم. هەم بە هەست و هەم بە ویست و بە عەقڵەوە بۆی دەچم، هزر بە ئیستلاح؛ لەبەر وەی بۆنی فەلسەفەی لێ دێ.






* وەکی بزانن چ فەلسەفەیەک هەیە کە ئاوا وەدوای بکەون یا لەسەر فەلسەفەکەی بڕۆن؟

لە تەواوی ئەو فیلسووفانە ئەگە نویشتەم خوێندبێتەوە بلەخەرە هەر شتێک چێژم وەرگرتووە، یان لە عارفەکان. وەلی زۆرتر «شهاب الدین سهروردی» کە فیلەسووفیش بۆو هەم عارفیش بۆ، زۆر خۆشم دەویَ ئیدی، بەڕاستی زۆر گەورە بۆ. «عین القضات همدانی» مەسەلەن، زۆر گەورەبوون بەڕاستی. لە عارفانی دەورەی خۆماندا ئینسانهایەکی زۆر گەورە لە لەحاز شەخسیەتییەوە ئەو جورەی کە بەحس دەکەن « شێخی بورهان» زۆر گەورە بۆ، یانی لە لەحازی عیرفانی عەمەلییەوە؛ وەلی هیچ نویشتەیەک یا شتێکی کە دالْ بەروەی «هین بەڕێزیان بێت دەست ناکەوێت، وەک نووسراوە»، پێی خۆش نەبۆ شتێکی یادداشت کەن بەداخەوە. ئەڵبەتە ئاغایەکی بەنێوی سەید سەلاح بوو لێرە، یەکیشیان نێوی سەید ئەحمەدی باوەجانی بوو. لەو دوانەشم زۆر بەهرە وەرگرتۆ، مەخسووسەن لە سەید ئەحمەدی باوەجانی؛ شوورێکی هەبوو، بێ سەواد بوو، وەلی شوورهایەکی عێرفانی هەبوو.

* دۆخی شێعر و هۆنراوە لەم دەورانەدا چۆن هەڵ دەسەنگێنن ئیستا؟



لەگەڵ دەورەی کاک سوارەی موتەئەسفانە زۆری فەرقە، دەورەیەکی تەلایی بوو. یانی تێعدادی شێعرەکان کەم بوون وەلی فەوقولادە چڕوپڕ بوو بە ئیستلاح. ئەوە نەماوە، دەورانی مە، دەورانی مامۆستا هێمن و مامۆستا هەژار بوو، مامۆستا کاک سوارە بوو، دەورانی ئەو کەڵە شاعیرانە بوو. مەخسووسەن لەئێرانیدا. بۆکانیش تا ٢٠ ساڵ لەوەپێش، ٣٠ ساڵ لەوە پێش، جێی هومێد بوو کە ئەویش ئەلان لە تەنکێی داوە بەداخەوە.





* ڕێنوومایی و ئامۆژگاری مامۆستا هەڵۆ بۆ نەوەی نویَ چییە؟





بە نەزەری من هەر شێعرێکی کە دەینووسن، بە خاترەنویسی ئەو ڕۆژەوە بێ. ئەوەڵەن جاریَ خاترە نویسی زۆر زۆر شتێکی باشە، هەم جەنبەی تاریخی هەیە، هەم جەنبەی شێعری قولەیان هەیە، ... . تاریخی حەتمەن بنووسن، چ ڕۆژێک تەواو دەبن،



مومکینە بە ڕۆژێک تەواو بن، مومکینە بە مانگێکی تەواو بێ، ئەو ڕۆژەی کە تەواو دەبێ و خڵاس دەبێ تاریخەکەی حەتمەن لێبدەن. ئەو کەڕەتەی ئەمن بۆخۆم زۆر ئەهلی موتالعە نیم، وەلی زۆر موتالعە بکەن، هەرچەندی پیاو بۆخۆی دەبێ کارەیەک بێ جا تەوسیە بکا.

* بڕیار نەبوو من خۆم بێمە خزمەتتان بۆیە پرسیارەکانم ڕەنگە زۆر ڕێک و باش نەبن. چ شتێک هەیە کە بۆخۆتان بتان هەویَ باس بکەن و پێمان بڵێن؟

قەیدیَ ناکا. وەڵلاهی ئەمن هیچ شێعرێکم وەک هیچ شێعرێکم ناچێ. چوون حاڵەتەکەم موڕەتتەب موتەغەییرە. یانی هەر بە مەوقەعیەتی ڕوحیەی خۆم ئەمن شتەکە دەنووسم وە لەپێش هەموو کەسیَدا بۆخۆمی دەنووسم، بۆ دڵی خۆمی دەنووسم. بەقەولی ماکسیم گۆرکی دەڵێ: شت تاکوونێ بۆ خۆتی بنووسی بۆ خەڵکیت نووسیوە. ئەگە بتهەویَ بۆ خەڵکی بنووسی، نە بۆخۆت نووسیوە نە بۆ خەڵکیت نووسیوە. یانی پێت وابێ ئەو شێعرە هیچ کەس چاوی پێ ناکەوێتەوە دانیشتووی لەگەڵ خۆت قسە دەکەی. یانی بۆخۆت مخاتەبی خۆتی وە حاڵەتی تەجریدی هەیە، خۆت موخاتەب قەرار دەدەی. دوایە دەڵێی بڵاو بێتەوە، ئەگە بڵاویش نەبۆوە ئەوە هیچ ئیدی. زۆر شتیشم هەیە لەلای خۆمەو بڵاو نەبۆتەوە.

* بازە شێعرێک هەیە بۆ نموونە ئیحساس دەکەی بۆخۆت نووسیوتە، وەلی ئیحساس دەکەی تیکراری تێدایە، لە فلانە کەسەو فلانە کەسە. بە نەزەری ئەنگۆ ئەوە موشکلی تێدا هەیە؟

نا هیچ ئیشکالی نیَ، خۆب بلەخەرە ئەتۆ ئینسانی، ڕوحێکی موجەڕڕەد نیَ خۆ. هیچ ئیشکالی نیَ، زۆر شت ئەمن کوتوومەو هەر هەبۆ، قەتیش چاوم پێی نەوکتۆ هەبۆ. زۆر شت ڕەنگە ناخوداگاه موتەئەسیر بووبم، تەواروود بۆ. ئەگە شتێکیش بە عەمدەن بیهێنی دەبێ لە گیوومەدا بینووسی، ئەمن ئەو کارەی ناکەم چوون لزەتی لیَ نابەم، بە ئی خۆمی نازانم چوون. وەلی زۆر شت هەبۆ دیتوومە وەک شێعری دیکەم چۆ وەلی هەرچەند تەحتی تەئسیری ئەو نەبووم، وەلی حەزفم کردۆ. ... .





* بەهەرحاڵ خۆ کابرا نایە لەو لەحزەیەدا کتێبەکەی لەپێشی دانێو لەڕووی بنووسێ! وەڵڵا!

کاک ئارەش نێدا:
* پێمان خۆش بوو مامۆستا باسی مامۆستا هێمن‌مان بۆ بکات. چوون بیرەوەری لەگەڵی زۆر بۆ، باسی بیرەوەرێکانی مامۆستا هێمنی بکات. چوون مامۆستا هەڵۆ کە ٢٥، ٢٦ ساڵی بۆ چۆتە پشت تریبۆن شێعری خوێندۆتەوە، مامۆستا هێمن کوتوویەتی ئەمن پێم شەرمە کە دوای قاسم شێعری بخوێنمەوە.

باشە ئەوە عەیبە ئەخە. عەیبە ئیدی.

* نا ئێمە پێمان خۆشە ئەویکە مامۆستا هێمن ئەو سەردەمە چۆن بۆ لەگەڵ ئەنگۆ بزانین؟

ئەسڵەن مامۆستا هێمن ئەمنی لەگەڵ مامۆستا هاوار و لەگەڵ کاک سمائیلی پاکزاد و عەرزت بکەم ئەوانە ئەمنیان هێناوە سەر شێعری کوردی. دەنا ئەمن شێعری فارسیم دەکوت و بە تەشویقی ئەوانە ئەمن هاتمەوە سەر شێعری کوردی. ئەڵبەتە مامۆستا هاوار لەپێش‌دا ئەمنی موعەڕفی کرد بە مامۆستا هێمن. مامۆستا هێمن فەوقولعادە تەشویقی کردم، کە ئەمن شێعری کوردێ بنووسم. حەتتا تەوسیەی کرد کە شێعری فارسیش نەنووسم، وەلی بۆخۆم شێعری فارسیم هەر نووسی. بلەخەرە موتالعاتەکەم هەر لە زەمینەی فارسی دابوو زۆرتر.
ئەوەیکە نەقسێک هەبێ لەشێعرەکانمدا لە لەحاز کەمیەتیەوەو لە لەحاز کەیفیەتەوە، تەقسیری خۆم بۆ. ئەڵبەتە یێک شتیش هەیە، لە ئەوایلی جەوانی‌دا ئەمن تەقریبەن لە زەوقیان‌دام، ئەگە لە زەوقیان نەدابام، ئیشتباکەشم ئەوە بوو ئەمن شێعرەکانم بۆ هەموو کەس دەخوێندەوە، مەخسووسەن لەماڵی ئێمەدا لە زەوقیان دەدای لە خانەوادەی ئێمەدا، یانی مشەوویقێکی وام نەبوو.

* مامۆستا بێجگە لە یارە ژێکەڵانەم شێعری دیکەتان بردبوو خزمەت مامۆستا هێمن، یان نا؟

بەڵێ، شێعری «کانی خوێن»، ئەوی زۆر پێ خۆش بوو. حەتتا نویشتەیەکم هەبوو بە نێوی «مەنداو»، ئەوم دوایە سووتاند. داستانێکی تەخەییولی بوو، ئینسانێک بوو واریدی لایەی زەمانیو شتیوا دەبێ، زۆریان پێ جالب بوو لەگەڵ کاک ئەحمەدی قازیو وان. مامۆستا هێمن زۆر زۆر خۆشی دەویستم و زۆریشی عەلاقە بەمن هەبوو.

* بە دوای داوامانەوە، بە کۆمەڵێ لە بەرهەمە نوێیەکانی مامۆستاوە خەنی بووین و کورتەیەک لەم خەزێنەیە بەهۆی دەست کورتی خۆمانەوە دەخەینە بەر دیدەی ئێوەی ڕێزدار.

***

بریا چڵە موویێکی سەری بام و وەری‌بام
کەوتبامە بەری دەستی و مەستی نەزەری‌بام
ئەشکی سەری موژگانی بە دووعاوە لەری‌بام
بخزایەمە سەر کوڵمی نەهەرگیز گوزەری‌بام
یا نا پەڵەهەورەی بەمەسەل چەتری سەری‌بام

سەد خۆزگە ئەوەی خۆفی لەشەڕ عەینی عەدەم بوو
نەخشی بزەیێکی بەدووسەد باغی ئیرەم بوو
ورشەی نیگەهی گرشەیی سەهبایی قیدەم بوو
ئەو تیغە ببوایەم کە بە دەستێوە عەلەم بوو
هەم جەوشەنی ئەو جەنگەیی جەنگ هەم سوپەری‌بام

***

بێ جەزبەیی ماهێوە چ نایەیتێ نەجاتێ
کەوتوویەتە سەرحەددی خەتەر مەددی نەهاتێ
کێ نەبزی بەنەبزی وییە میزانە چ کاتێ،
واتێژپەرە، دەن هەورەتریشقەی لە خەڵاتێ
سەد چەرخی ڕەبەق دەبڕێ بەسوولێکی سەعاتێ

چی شەوقە ڕفیزاوە چ شۆقن جەرفانە
برژانی ڕۆحە هەر دەمدەم وا ژ فغانە
وێژینە لە تەنکایی چەمک ڕوو لە ڕمانە
داخی دڵ و قەترانی جگەر نەخش و نیشانە
تەنیاکو گرینە کە دەکا عەرزی شکاتێ

***

* لەئاخرێ‌دا مامۆستا گیان، دەست خۆشیتان لێ‌دەکەینو سپاس گوزارین کە کاتی خۆتان بە ئێمە سپاردو ئیزنتان فەرموو لەخزمەتتان‌دا بین. زۆر سپاس گوزارین.

موەففەق بن ئینشائەڵڵا، خودا حیفزووکا ئینشائەڵڵا.




مەرگی زمان

(وەرگێڕانی عەزیز ئالی لە پرۆفیسۆر دەیڤید کریستاڵ)

پرۆفیسۆر دەیڤید کریستاڵ یەکێ لە زمانناسانی ناودار و موعتەبەری ئەمڕۆی دنیایە. گەلێک کتێب و پتر لە سەد وتاری لە سەر بابەتە جۆربەجۆرەکانی زمانناسی نووسیوە. ئێستا کە تەمەنی لە حەفتای هەڵبواردووە، مامۆستای زمانەوانییە لە زانستگای "بەنگۆر"ی ویڵز (بریتانیا) و بە بەر ئەمەشەوە هەروا خەریکی لێکۆڵینەوە و نووسین و وتاربێژییە. یەکێ لەو بابەتانەی پرۆفیسۆر کریستاڵ لەمێژساڵە بە پەرۆشەوە لێی دەکۆڵێتەوە، مەترسی توانەوەی زمانە بچووکەکانی دنیایە. لەم بابەتەوە چەند وتاری بڵاو کردووەتەوە، چەندین وتووێژی کردووە و تەنانەت کتێبێکی سەربەخۆشی نووسیوە: مەرگی زمان.

زمان ئەودەمە دەمرێ کە ئاخرین کەسێکی قسەی پێدەکا، بمرێ. یا ڕەنگە ئەودەمە بمرێ کە لە ئاخرین دووکەسی کە قسەی پێدەکەن، یەکیان بمرێ و ئەوەی ماوە کەسی دەست نەکەوێ قسەی دەگەڵ بکا. مردنی تاقەزمانێک شتێکی سەیر نییە. لە درێژایی مێژوودا کۆمەڵ هاتوون و ڕۆیشتوون و زمانەکەشیان دەگەڵ خۆیان هاتووە و ڕۆیشتووە. بۆ نموونە کاتێ لە سەردەمی پەیمانی کۆندا شارستانێتی "هیتی"یەکان فەوتا، زمانەکەشیان وێڕای خۆیان لەنێو چوو، بەڵام ئەوەی ئەمڕۆ خەریکە ڕوو دەدا، ئەگەر بە پێوانەی ڕۆژگاری ڕابردوو لێکیدەینەوە، شتێکی نائاساییە. ئەمە ئیتر قڕانی زمانانە بە پانەوە.



ئەندازەی مەسەلەکە

بە گوێرەی باشترین لێکدانەوە، نزیکەی شەش هەزار زمان لە دنیادا هەن. جا لەم شەشهەزارە، نیوەیان لە درێژایی سەدەی بیستویەکەمدا دەتوێنەوە: سێ هەزار زمان بە هەزار و دووسەد مانگان. ئەمەش یانی بە شێوەی ناوینە مامناوەندی، (هەر بە دوو حەفتە یا شتێکی وا، زمانێک لە سووچێکی ئەم دنیایە دەفەوتێ).







چۆن دەزانین؟

لە درێژایی بیست سی ساڵی ڕابردوودا، زمانەوان لە سەرانسەری دنیادا زانیارییان کۆ کردوونەوە و پێکیان گرتوون. ئەگەر زمانێکی وایان دۆزیبێتەوە کە تەنیا ژمارەیەکی کەمی قسەکەر مابێ و کەسیان دەربەستی ئەوە نەبێ زمانەکە فێری منداڵان بکا، ئاشکرایە کە ئەم زمانە زۆر پێناچێ بە یەکجاری دەمرێ. بێت و زمانێک لە سەد کەس کەمتری قسەکەر هەبێ، ناچارین هەر ئەم چارەنووسەی بۆ پێشبینی بکەین. ڕێی تێناچێ بتوانێ بۆ ماوەیەکی درێژ خۆ ڕابگرێ. لێکۆڵینەوەیەکی ساڵی ١٩٩٩ دەریخستووە کە ٩٦٪ی زمانەکانی دنیا، هی تەنیا ٤٪ی خەڵکی دنیایە. دەجا سەیر نییە ئەم هەمووە زمانە مەترسی توانەوەیان لێبکرێ.

بۆ ئەم هەمووە زمانە دەمرن؟

هۆی مردنی زمان، لە بەڵای تەبیعەتەوە دەگرێتەوە تا توانەوەی فەرهەنگی، تا دەگاتە ڕەگەزکوژی (جینۆساید). کۆمەڵی بچووک کە لەشوێنی لاپەڕ دەژین، بە بوولەرزە و تۆفان و لافاو و بەڵای لابەلایتر، بە هاسانی تێدا دەچن و ئاسەواریان دەبڕێ. کۆمەڵگە لەوانەیە بەرگەی گۆڕانی ئاووهەوا یا وەزعی نالەباری ئابووری نەگرێ - بەتایبەتی وشکەساڵ و قاتی. کۆمەڵی وایە ئاهۆی تێدەکەوێ و قڕان دەکا، بەڵام مەترسی توانەوەی فەرهەنگی، لەم بەڵایانە بەکارترە. بەشی زۆری ئەم قەیرانەی ئێستا، لە ڕەوتێک کەوتووەتەوە کە پێنسەد ساڵێک لەمەوبەر دەستی پێکرد. یانی کاتێ کە ئیستیعمار چەند زمانی زاڵی وەک ئینگلیزی، سپانیایی، پورتەغالی و فەڕەنسی بە دنیادا بڵاو کردەوە. دەی ئەم قەیرانە هیچی دەگەڵ دێ؟ ڕاستییەکەی، بەش بە حاڵی ئەو زمانانەی قسەکەریان زۆر کەمن یا زۆر پیرن، یا خەڵکەکە هێندە گرفتاری بەرێچوونی خۆیەتی کە ناپەرژێتە زمانەکەی، ئیتر بۆ یارمەتیدانیان زۆر درەنگ بووە، بەڵام زۆر زمان هەن هێشتا ئاوا خراپیان لێنەقەوماوە. ئەغڵەب بۆ ئەو زمانانەی کەوتوونەتە مەترسییەکی جیددییەوە، دەکرێ هێندێک کاری وا بکەین کە ژیانیان بە بەردا بکرێتەوە. بەم بەرنامە تایبەتییە دەڵێن ژیاندنەوە.

بۆچی دەبێ خەمی لێبخۆین؟

کاتێ کۆمەڵێک بۆی دەردەکەوێ کە زمانەکەی لە مەترسیدایە، دەبێ خۆی گورج کاتەوە و کردەوەیەکی وا ڕەچاو بکا کە بەڕاستی ببێتە هۆی ژیانەوەی. دیارە بۆ ئەوەی ئەم ئامانجە بەختی وەدی هاتنی هەبێ، هەموو شتێک دەبێ ڕاست بێ. خەڵکەکە خۆی دەبێ بیەوێ زمانەکەی بپارێزێ. ئەو فەرهەنگەی کە بە سەر وڵاتدا زاڵە، دەبێ بە پێویستی بزانێ ڕێزی





زمانە بچووکەکان بگرێ. پێویستە بە پارە، لە خوێندن و دابین کردنی کەرستە و موعەلیم، پشتیوانی بکرێ. هەروەها پێویستە زمانەوانی وا هەبن کە بە کاری بنەڕەتی هێنانە سەر کاغەزی زمانەکە ڕابگەن.

کاکڵی قسەکە ئەمەیە: بەڵگەدار کردنی زمان ــتۆمارکردن، شیکردنەوە، نووسینەوە. مەبەستی ئاشکرا لێرەدا خوێندنە یانی پێویست بوونی خوێندەواری. لە مەدەنییەتێکدا کە کەمپیووتێرــ خوێندەواری هەروا دێ و پەرە دەستێنێ، ئەگەر خەڵک گەرەکیان بێ خۆیان یا زمانەکەیان ئایندەیەکیان هەبێ، دەبێ بزانن بە زمانی خۆیان بخوێننەوە و بنووسن.

بەڵام دەلیلێکی دووەم لە گۆڕێدایە، ئەم دەلیلەش تەواو وەڵامی ئەو پرسیارە دەداتەوە کە ئەسڵەن بۆچی دەبێ نیگەرانی مردنی زمانان بین. دەلیلی نیگەرانیمان لەئاست فەوتانی تیرەیەکی گیا یا جانەوەر چییە، دەلیلی نیگەرانیمان بۆ فەوتانی زمانیش هەر ئەمەیە. ئەم فەوتانە، لە جۆراوجۆری و تەنەووعی سەر زەوی کەم دەکاتەوە. دیارە لێرەدا ئێمە باسی جۆراوجۆری بیر و فەرهەنگی سەر زەوی دەکەین نەک جۆراوجۆری گژوگیا و جانەوەران، بەڵام مەسەلەکە هەر یەکە. تەواوی مێژوو و بەشێکی زۆر لە پێناسی فەرهەنگی کۆمەڵ لە خەزێنەی زمانەکەیدایە. دنیا مووزاییکی بۆچوونی جۆربەجۆرە. لە دەستچوونی تاکەپارچەیەکی ئەم مووزاییکە، زەرەرێکە بۆ هەمووومان.

ئێمە دەتوانین لە بۆچوونی کەسانیتر زۆر شت فێربین. جاری وایە فێربوونەکە کەلکی ڕاستەوخۆی هەیە، وەکوو کاتێ چارەسەری نوێی نەخۆشیان، لە ئەزموونی داودەرمانی خەڵکی بوومی ناوچەیەکدا دەدۆزینەوە. جاری وایە ئەم فێربوونە باری زانیاری هەیە ـ زیاد بوونی ئاگاداریمان لە مێژووی جیهانی خۆمان، وەکوو کاتێ خزمایەتی زمانان شتێکمان دەربارەی هەڵسوکەوتی مەدەنییەتەکانی پێشین پێدەڵێ. هەروەها دیارە زۆرجار شتی نوێمان لەبارەی خودی زمانەوە بۆ دەردەکەوێ ـ لەبارەی ئاکارێکەوە کە ئێمەی بەڕاستی کردووە بە مرۆڤ. هەر بۆیە گرینگە ئەم زمانانە تا زووە بەڵگەدار بکرێن. لەگەڵ هەر زمانێکا کە دەمرێ، سەرچاوەیەکی هێژای زانیاری دەربارەی چۆنێتی توانایی زمانی مرۆڤ لە نێو دەچێ ـ بەسەر یەکیشەوە ٦٠٠٠ سەرچاوەمان هەیە.

ئاخۆ دەکرێ؟

ئاخۆ دەکرێ چەند هەزار زمان بەم شێوەیە ڕزگار بکەین؟ بێگومان دەکرێ، ئەگەر وەرەو پارە لە ئارادا بێ. دەی باشە چەندی پارە تێدەچێ؟ ئەگەر بیر لەو کارانە بکەینەوە کە دەبێ بکرێن، دەبینین هەرزان تەواو نابێ ـ هێنانە مەیدانی زمانەوانان، ڕاهێنانی شیکەرەوەی بوومی، باربوو کردنی کۆمەڵ بە کەرستەی خوێندنی زمان، ڕاهێنانی موعەلیمان، دانانی کتێبی ڕێزمان و وشەنامە و نووسینی بابەتەکانی دەرسی قوتابخانە ـ ئەمەیش دەبێ بە درێژایی چەند ساڵان بێ، چونکە کاری ژیاندنەوەی زمان، بەشێکی زۆری، درێژ دەخایەنێ. بارودۆخ هێندە فەرق دەکا دژوارە پیاو قسەیەکی گشتی لێبکا، بەڵام بۆ هەر زمانەی، ساڵێ ١٠٠هەزار دۆلار، ناکرێ زۆر لە ڕاستی دوور بێ. جا ئەگەر ئەم مەبلەغە بۆ ماوەی سێ ساڵ، بۆ هەرکام لەم ٣٠٠٠ زمانە تەرخان بکەین، خۆ لە ٩٠٠ میلیۆن دۆلارێک دەدا.

چۆنە گردی بکەینەوە و بڵێین یەک میلیارد دۆلار؟ ئەم پارەیە زۆر دەنوێنێ، بەڵام دەبێ لە ڕوانگەیەکی هەراوترەوە تەماشای بکەین. ئەمە تەنیا بە قەد داهاتی نەوتی یەکڕۆژی "ئۆپێک" ــ لە ساڵێکی ئاساییدا. یا بەشێکی کەمە لە قازانجی ڕێکخراوە گەورەکانی کەمپیووتێر. من زۆر جار دەستەوداوێنی خەیاڵ دەبم: ئایا باش نەدەبوو ئەو کۆمپانیاگەلەی لە سەدەی ڕابردوودا ڕێگەیان بۆ ئاکامەکانی زمانکوژانەی گلۆبالیزم خۆش کردووە، لەم سەدەیەدا بۆ ڕزگار کردنی زمان و فەرهەنگان لە توانەوە، هەنگاو باوێژن؟ ئەم کارە دەلوێ.

نموونەی سەرکەوتن لەم کارەدا، تا ئێرە زۆر کەمن چونکە پارە و ئیرادەی سیاسی لە ئارادا نەبووە و لە زۆر نموونەشدا هێشتا زۆر زووە بڵێین فلانە زمان ئیتر لە مردن خەلەسیوە، بەڵام چەند نموونەی بەناوبانگی وا هەن کە پێمان نیشان دەدەن کاتێ ئیرادە و پارە هەردووک هەبن، چ دەکرێ. ڕەنگبێ ناسراوترینیان زمانی نوێی عیبری بێ کە ژیاندوویانەتەوە و کردوویانە بە زمانێکی ڕەسمی دەوڵەتی. پاشان نموونەی زمانی وێلزی (وێڵش)مان هەیە کە لە نێو زمانە "سێڵتی"یەکاندا تاق هەڵکەوتووە چونکە نەک هەر ڕەوتی خێرای بەرەو نەمانی، پێشی پێگیراوە بەڵکوو نیشانەی گەشانەوەشی پێوە دیارە (بە پێی ئاماری ساڵی١٩٩١). مافی زمانی وێڵزی، ئێستا بە دوو قانوونی پەسندکراو پارێزراوە و ئەمڕۆژانە ئەگەر بچی بۆ وێڵز، نیشانەکانی حوزووری پەرەگری ئەم زمانە بە ئاشکرایی دەبینی.

لەوبەری دنیاش، بە هۆی سیستمێکەوە بە ناوی"هێلانەکانی زمان" کە بۆ هەوەڵجار ساڵی




١٩٨٤ هاتووەتە گۆڕێ، زمانی مائۆری لە نیوزیلەند پارێزراوە. ئەم هێلانانە لە ئەسڵا هێندێک ڕێکخراوی وان کە زەمینەیەکی خۆماڵی بۆ منالانی ژێر پێنجساڵ پێکدێنن تا تەواو بکەونە بەر تەئسیری زمانەکە. ئەو کەسانەی لەوێ کار دەکەن خۆیان قسەکەری مائۆرین و خەڵکی خودی ناوچەکەن. ئومێد وایە ئەم مندالانە دوای ئەوەی لە هێلانە دەرچوون، توانایی زمانەکەیان بپارێزن و کاتێ گەورە بوون، ببن بە سەرمەشقی بەرەیەکی تری مندالان. نموونەی وا لەسەرانسەری دنیادا هەیە. بەرنامەیەکی تری لەم چەشنە، یانی نوقمی زمان کردنی منالان، لە هاوایی بە کار هێنراوە کە دەسکەوتی ئومێدبەخشی بۆ زمانی هاوایی بووە. هەمان کار بۆ زمانی تاهیتی (لە تاهیتی) و یوکاگیر (لە سیبێریا) کراوە. ناڤاجۆ، سێنێکا و مۆهاوک، بەشێکن لەو چەند زمانەی بوومییەکانی ئامریکا کە وا لە دوو سەرەوە هەوڵیان بۆ دەدرێ. لە سەرێکەوە بوومییەکان خۆیان وازیان بۆ پاراستنی زمانەکانیان بزووتووە (هۆی ژێربەرەژوور)، لە سەرێکی ترەوە بە دیاری کردنی چوارچێوەیەکی کە دەستەبەری پاراستنی مافی زمانە، پشتیوانی سیاسییان لێکراوە (هۆی ژووربەرەژێر). ئینجا ئەگەر بووژانەوەی زمان، تا ڕادەیەک ئۆتۆنۆمی سیاسیشی لەگەڵ بێ، گەشانەوەکە نەتیجەی زۆر پرشنگداری دەبێ، وەک چۆن دوای ئەوەی کە دانیشتووانی دورگەکانی فارۆ، ئۆتۆنۆمییەکی نیسبییان لە دانماک وەرگرت، ئەم دەسکەوتە لە زمانی فارۆییدا دیاری دا.

چەندین زمانی بوومی ئۆسترالیا کە مەترسی فەوتانیان لێدەکرا، لە سایەی تێکۆشانی خەڵکەکە و کاری زمانەوانەکانی ئۆسترالیا و یارمەتی ڕێکخراوەکانی لایەنگری زمان و فەرهەنگەوە، پارێزراون و بووژێنراونەتەوە. زمانێکی مردووش ئەگەر بە شێوەیەکی زانستی ساخ بکرێتەوە و کەرستەی فێر کردنی بخرێتە بەر دەستان، بۆی هەیە زیندوو بێتەوە. کەورنا کە زمانێکی بوومییەکانی جنووبی ئۆسترالیایە، نموونەیەکی ئەم کارەیە. ئەم زمانە نزیکەی سەدەیەک بوو توابۆوە، بەڵام تا ئەندازەیەک تۆمار کرابوو. جا کاتێ بزاوێکی بەهێز بۆ ژیاندنەوەی سەری هەڵدا، کارەکە لوا. دیارە ئەم زمانەی هەڵەسوونی هێناوەتەوە، دەقاودەق وەک ماکەکەی ناچێ. بە قەد ئەو هەراو نییە و زۆرێک لە وشە کۆنەکانی نەماون، بەڵام هەرچۆنێک بێ، ئەمرۆ بۆ ئەوە دەشێ وەک نیشانەیەکی پێناسی خەڵکەکە تەماشای بکرێ. هەتا ئەو ڕۆژەش کە خەڵکەکە وەک نیشانەیەکی ڕەسەنی پێناسی خۆی بایەخی بۆ دانێ و حازر بێ بەکاری بێنێ، وەک هەموو زمانێکی زیندوو، ئەرکی نوێ و وشەی نوێ بۆ خۆی دەگووڕێنێ.








جارێ زووە بۆ پێشبینی کردنی پاشەڕۆژی ئەو زمانانەی بووژێنراونەوە، بەڵام لە هێندێک شوێنی دنیا هەڵوێستی لایەنگرانەی زۆر کەس و پشتیوانی زۆربەی خەڵکیانی بۆ لای خۆیان ڕاکێشاوە کە ئەمە خۆی پێشبینی مانی ئەم زمانانەیە. هۆگرییەک لە بریتانیادا دەبینرێ کە بریتییە لە بزووتنەوەیەکی گەرم بۆ پشتیوانی لە ژیاندنەوەی کۆرنیش و مانکس کە ئاخرین قسەکەرەکانیان لە مێژساڵ بوو مردبوون. لەم ڕێگایانەوە کە چاوەڕوانی نەکراون، بەڵام مایەی دڵخۆشین، ڕەنگبێ بتوانین تا ئەندازەیەک زیاد بوونی ژمارەی گشتی زمانەکانی دنیا ببینین.

نەمانی ئەبەدی

ڕزگار کردنی زمانان خەرجێکی زۆر هەڵدەگرێ، پشووی درێژی دەوێ و کارێکی گرانە، بەڵام تا بڵێی بایەخدارە. کاتێ خەڵک بۆیان دەردەکەوێ زمانەکەیان دەژی و دەمێنێ، هەست بە خۆشی و شانازییەکی وا دەکەن کە دژوارە پیاو بتوانێ وەسفی بکا. بەپێچەوانەشەوە، کاتێ خۆت تامی نەمانی زمانت نەچێشتبێ، دژوارە بتوانی ئەو هەستە بەیان بکەی. نووسەری ئۆسترالیایی ئارتر دەیڤید مالۆف لە کورتەچیرۆکێکدا بە ناوی "تاکە قسەکەری زمانی خۆی (١٩٨٥)" ئەم هەستە ئاوا دەردەبڕێ: "کاتێ بیر دەکەمەوە کە زمانەکەم ئیتر بە سەر زاری هیچ مرۆڤێکەوە نەماوە، مچوڕکێک بە سەرتاپامدا دێ کە لە مەرگی خۆم قووڵترە، چونکە ئەمە کۆبوونەوەی مەرگی هەموو هاوزمانەکانی منە."

مەرگی زمان وەک هیچ شێوەیەکی تری لەنێوچوون ناچێ. کاتێ خەڵک دەمرن، نیشانەی لەسەر دنیا بوونی خۆیان بە جێ دێڵن. ئەم نیشانەیە جێگەی ژیانە، گڵکۆیە، دەسکارە ـ بە وتەیەکی کورت ئاسەواری خۆیان بە جێ دێڵن، بەڵام زمانی ئاخاوتن هیچ ئاسەوارێک لە پاش خۆی بە جێ ناهێڵێ. کاتێ زمانێکی نەنووسراو دەمرێ، وەها ون دەبێ هەر دەڵێی هەرگیز نەبووە.

ژمارە ١٤١ی گۆڤاری مەهاباد

پەراوێزی ئەم وتارە لەلایەن ژیوەرەوە بە بۆنەی دەست کورتیمانەوە نەدراوەتە چاپ.





کورد ل خەلخالێ

(فرشته تمرزاده)

خەلخال باژارەکی ل باکووورێ ڕۆژاڤایێ ئیرانێ سەر ب پارێزگەها ئەردەبیلێیە. باژارەکی ئازەری نشینە لێ هەژمارەکی کورد ژی لێ دمینن. ئەم دخازن بزانن کو چاوا بوو نها ل ور هەژمارەک کورد هەنە و ڕەوشا وان نها ب چ ئاواییە؟

کوردێن کو ژ عەشیرا شکاک بوون و د ناڤبەرا سینۆرێن ئۆسمانی و سەفەویان دە دژیان ژ ئالیێ خانەدانێن سەفەویان ڤە ب هێنجەتا پاراستنا سینۆرێن خوە ژ هێرشێن ئۆزبەکان ڤە هاتن کۆچبەرکرن بۆ خۆراسانێ و نها نێزیکی ٤٠٠ سالانە کو کورد ل ور دمینن. هنەک ژ کوردێن خۆراسانێ پاشێ کۆچبەری خەلخالێ کرن و ئەو یەک بوو سەبەب کو کورد ل وێ هەرێمێ هەبن. خەلخال بخوە باژارەکی بچووکە و ٥٠ هەزار سەرهژمارا خوە هەیە، د ناڤا باژێر دە ژی هژمارەک بەرچاڤ کورد هەنە. پرانیا کوردێن ل ور ژ دو ئێلێن شاترانلۆ و خالتانلۆ پێک تێن. کوردێن خەلخالێ ل سێ هەرێمان دمینن، کۆما مەزن ل باکوورێ باژێر و ١٥ کیلۆمێتران ژ باژێر دوورن. ل ١٨ گوندان دمینن. ژ باژێر ٣٠ کیلۆمێتران بەر ب ئەردەبیلێ ڤە ژی ٤ گوند هەنە لێ مخابن ئاسمیلە بوونە. ٤ گوند ژی ٨٠ کیلۆمێتران ل باشوورێ ڕۆژهلاتێ باژێرن.

کوردێن خەلخالێ ژ برایێن خوە یێن دن دوورن و تێکلیا وان ب کوردێن دن ڕە نینە. تێکلیا وان ب ئازەریان ڕە هەیە و ژ گەلەک تشتان مەحرووم مانە، وەکە میناک ژ زانیارییێن نەتەوی و مووزیکا کوردی ڤەقەتیانە. ئەو دووربوونا ژ وەلات و برایێن دن سێ ڕێ دانیە بەر وان؛

١- ب سیستەما سەردەست ڕە ببن یەک.
٢- تەسلیمی چاند و زمانێ ئازەریان ببن.
٣- پابەندی شیعایەتیەک حشک ببن.

کورد نێزیکی ٤٠٠ سالانە کو ل خەلخالێ دژین، ئەو ژی بوویە سەبەب گەلەک تشت باندۆر دانە سەر ژیانا وان ژ ئالیێ جڤاکی و چاندی ڤە. گرینگترین گووهەرا کو ل سەر ژیانا وان چێبوویە شیعەبوون و چوونا زمان بەر ب ئازەری ئاخافتنێیە. تەمامی کوردێن خەلخالێ نها شیعەنە خێنجی دو گوندێن جەعفەراڤا و سەجهروودێ کو سنە مانە.

کوردێن خەلخالێ زمانێ وان کوردیا کورمانجیە لێ زمانێ ئازەری وەک لەهیەکێ ب ڕێ کەتیە و زمانێ کوردی گەل خوە دبە، نها ل دەڤەرا خەلخالێ تەنێ کوردێن ب تەمەن و کالەمێر دکارن ب کوردیا ڕەسەن باخڤن. خۆرت و جوانێن دەڤەرێ ژی ل بەر پەیوەندیا ل گەل ئازەریان و بازرگانیا دگەل وان و هاتن و چوون ب ناڤەندا باژێرێن کو نشتەجیێن وان ئازەرینە هێدی هێدی هێلانە کو زمانێ ئازەری وەرە شوونا زمانێ کوردی.

ژ بلی گۆتنێن مە یێن ژۆر، کۆچبەربوونا کوردێن خەلخالێ بۆ باژارێن باکوورێ ئیرانێ و چێبوونا تێکلی و پەیوەندی دگەل خەلکێ وان دەڤەران زمانێ فارسی ژی جهێ خوە ناڤ کوردێن خەلخالێ دە پەیدا کریە. ب وی ئاوایی کو ل گەل زارۆکێن خوە و ب هەڤ ڕە فارسی داخڤن. ژ بلی وی زمان ڕەوشا جل و بەرگان ژی ب وی ئاوایی خرابە و تو ب زەحمەت کنجێ کوردی دبینی. ئەگەر ڕەوش ب وی ئاوایی بچە پێش تشتەک ب ناڤێ زمانێ کوردی ل هۆلێ نامینە.

لێ ئەم نکارن ببێژن کو پەیوەندیا کورد ل خەلخالێ ب کوردێن دن ڕە ب تەمامی نەمایە، د ڤان سالێن بۆری دە کو ڕێژەیا بکار ئانینا تۆرێن جڤاکی و ئینتەرنێت زێدە بوویە، ب ڤی ڕیێ تێکلیا وان ب کوردێن ڕۆژهلات و کوردستانێ ڕە زێدە بوویە و ئەو یەک بوویە سەبەبا وێ کو هەستێن وان یێ نەتەوی زندی ببن و خوەدیێ چاند و زمانێ خوە دەرکەڤن و خوە ژ خەتەرا ئاسمیلەبوونێ بپارێزن.









ژیان‌نامه‌یا میرێ کوردیا کورمانجیا مۆدەرن، میر جەلادەت عەلی بەدرخان

(کامیار مندا)



میر جەلادەت عەلی بەدرخان
(٢٦ێ نیسانا ١٨٩٣، ستانبۆل- ١٥ تیرمە ١٩٥١، شام)

ل سرگوونێ ژیانەک دەرباس کر و دیسا ل سرگوونێ چۆ بەر دلۆڤانیا خودێ. جەلادەت وەک پێشەنگێ نڤیسینا کوردی ب تیپێن لاتینی تێ ناس کرن. ل سەر زمانێ کوردی گەلەک لێکۆلین و خەبات کرن. وەشانگەریا کۆڤارێن وەک هاوارێ و ڕۆناهیێ کر کو ئەو کۆڤار د دیرۆکا ئەدەبیاتا مۆدەرن یا کوردی دە وەک بەرهەمێن بنگەهین تێن قەبوولکرن. پشتی تێکچوونا سەرهلدانا بەدرخانیان دەولەتا عۆسمانیان مالباتا بەدرخانیان سرگوونی ستانبۆلێ دکە. پشتی سرگوونێ د ٢٦ێ نیسانا سالا ١٨٩٣یان دە جەلادەت عەلی بەدرخان ل ستەنبۆلێ تێ دنێ. دایکا وی سەمیها خانم چەرکەز و باڤێ وی ڕامیار و ڕەوشەنبیرێ ناڤدار ئەمین عەلی بەدرخانە کو ئەو یەک ژ کوردێن میر بەدرخانیان بوو. دەما ل سرگوونێ ئەمین عەلی موفەتشێ دادگەها ستەنبۆلێ بوو. هەروها، وی ل وان سالان دە د ناڤ تەڤگەرا کوردان دە ژی جهەکی گرینگ دگرت. ژ بەر کو عۆسمانیان قەدەخە کربوو مالباتا بەدرخانیان بچن کوردستانێ، ئەمین عەلی ژ بۆ گهاندنا زارۆکێن خوە ب چاند و زمانێ کوردی ژ کوردستانێ چیرۆکبێژ و مامۆستەیێن زمان و قەرواشان دئانین. یەک ژ وان نڤیسکاران ژی هەلبەسڤانێ ناڤدار حاجی قادر کۆیی بوو کو ئەو مامۆستەیێ سەرەکیێ زارۆکێن ئەمین عەلی بەدرخان بوو. جەلادەت تەڤی خوشک و برایێن خوە یێن دن ل بەر دەستێ وان مەزن بوو. هەر وها بەدرخانی ب مالباتێن ل سرگوونێ یێن وەکی شەمزینی، بابانی و جەمیل پاشایان ڕە ژی هەڤالبەندی دکر. دبستانا یەکەمین و ناڤین ل ستەنبۆلێ خوەند. د سالێن شەرێ جیهانی یێ یەکێ دە ئەو وەکی مامۆستەیێ گهاندنا زابتان خەبتی و د شەر دا ل ئەنیا قافقاسێ ل دژی ڕووسان شەر دکر. پشتی کو د ئەنجاما شەر دە ئیمپراتۆریا عۆسمانی تێکچوو، و د ناڤ وەڵاتپارێزێن کورد دە پێڤاژۆیا ڕێخستنێ دەستپێکر، جەلادەت ل ستەنبۆلێ کەت ناڤ کارێن سیاسی و بوو یەک ژ هیمدارێن کۆمەلا ڤێکخستنا جڤاکا کورد. ئەو ل پەی دەرفەتا دامەزراندنا دەولەتەکا کوردی بوون. پشتی شەر دەولەتێن سەرکەفتی یێن وەکی بریتانیایێ ل کوردستانێ کەتن هن هەولدانان. جەلادەت ل سالا ١٩١٩ێ تەڤی برایێ خوە کاموران و ئەکرەم و جەمیل پاشا و فەقی تەوفیق چوو کوردستانێ. ل جەم وان زابتێن سیاسی یێن بریتانی «Major Noel» ژی بوو. ئارمانجا وان ئامادەکارییێن پەیمانا سەورێ بوو. کەمالیستان کو ژ گەرا جەلادەت و هەڤالێن وی هایدار بوون سووار شاندن سەر وان و ئەو مەجبوور کرن بزڤرن. جەلادەت د ڤێ گەرا خوە دە هەتا مەلەتیێ ل کوردستانێ گەریا و ل سەر ڕەوشا وەڵات سەروەخت بوو. د ئەنجامێ دە، ل سەورێ، د بن چاڤدێریا بەردەڤکێ کوردان شەریف پاشا، هن مافێن نەتەوی هاتن نیشانکرن. جەلادەت د ڤێ گەرا خوە دە یا کوردستانێ دە د ناڤ عەشیران دە گەلەک مەتەلۆک، پەیڤ و چیرۆک ژی کۆم کرن. د سالا ١٩٢٢ێ، دەما کەمالیست هاتن سەر حوکمێ و ستەنبۆل بدەستخست، ژ بۆ سەرۆکێن کوردان کو د ناڤ وان دە بەدرخانی ژی هەبوون، فەرمانا مرنێ دەرچوو. ل سەر ڤێ یەکێ، جەلادەت تەڤی برایێن خوە و برازیێ خوە حەقی ل سالا ١٩٢٣ێ بەرێ خوە دا ئالمانیایێ و ل ور دەست ب خوەندنا ل زانینگەهێ کر. باڤێ وی تەڤی ئەندامێ دن ئێ مالێ بەرا خوە دا مسرێ. د سالا ١٩٢٥ێ دەما ل باکوورێ کوردستانێ سەرهلدانا شێخ سەعیدێ پیران دەستپێکر، جەلادەت ژ بۆ تەڤلیبوونا سەرهلدانێ ب دزی هاتە کوردستانێ. لێ هەتا کو ئەو گها وەلات سەرهلدان هاتبوو شکەستن. ئەو جارەکە دن ب ئالیکاریا عەشیرێن کۆچەر ژ کوردستانێ دەرکەت و زڤری ئالمانیایێ.

میر جەلادەت پشتی داویکرنا زانینگەها حقووقی بێی کو دۆکتۆرایا خوە تەمام بکە ژ بەر نەخوەشیا باڤێ خوە چوو قاهیرە یا مسرێ. پشتی مرنا باڤێ خوە چوو بەیرووتێ و ل ور بجی بوو. د وان ڕۆژان دە، ل سووریێ و بەیرووتێ گەلەک رەوشەنبیرێن کورد جڤیابوون. کەمالیستان پشتی سەرهلدانا شێخ سەعید جارەکا دن بەرێ خوە دابوو ڕەوشەنبیرێن کوردان. جەلادەت پشتی هاتنا بەیرووتێ کەت ناڤا تەڤگەرا وەلاتپارێزێن کورد. د ڤێ ناڤبەرێ دە، هەولدانێن دامەزراندنا رێخستنەکا نەتەوەیی دەست پێکربوو.

پشتی تەڤلیبوونا جەلادەت، ل ٥ێ ئیلۆنا سالا ١٩٢٧ێ ل لوبنانێ ل باژارێ بێهەمدوونێ کونگرەیا دامەزارندنا











خۆیبوونێ ل گەل ڕەوشەنبیرێن وەک نوری دێرسیمی، قادری جان، نوورەدین زازا و گەلەک ڕەوشەنبیر و سەرەکێن هەرێمی پێکئانین. تەڤگەرا خۆیبوونێ تێکەلیێن خوە ب ئیحسان نووری پاشایێ سەرۆکێ سەرهلدانا ئاگریێ ڕە خورت کرن و پشتگیریا سەرهلدانێ کرن. پشتی کو د سالا ١٩٣٠ئان دە سەرهلدانا ئاگریێ تێکچوو، جەلادەت تەڤی ئیحسان نووری پاشا خوە ئاڤێت ئیرانێ. کورد کەتن هوندرێ بێهێڤیتیەکە سیاسی.

ل تەهرانێ شاهێ ئیرانێ خوەست وی ب هن بەرتیلان ژ تەڤگەرا کوردان دوور بکە و ل دەڤەرەکا جیهانێ ژێ ڕە کۆنسۆلۆسیا ئیرانێ پێشنیاز کر. ژ بەر کو جەلادەت ئەو داخوازا شاە قەبوول نەکر، ئەو ئیرانێ هاتە دەرخستن. پشتی ئیرانێ، جەلادەت دەمەکێ ل باشوورێ کوردستانێ و ل بەغدایێ ما. لێ ئینگلیزان نەخوەست ئەو ل ئیراقێ بمینە. ئەو جارەکا دن ژێ ب نەچاری زڤری سووریێ و ل کوردستانا ڕۆژاڤا خەباتا خوە مەشاند.

ل ور تەڤی ئەندامێن مالباتا جەمیل پاشایان، حەمزەیێ موسکی و حاجۆ ئاغا کۆمەلەیا جڤاتا ئالیکاریا کوردێن بەلەنگاز دامەزراندن. وێ دەمێ دە سووریە د بن داگیرکەریا فرانسایێ دەبوو کو تێکەلیێن وان ب کەمالیستان ڕە باش بوون. ژ بەر زختێن ترکان، فرانسایان ژێ نەدخواست ئەو ل کوردستانا ڕۆژاڤا بمینە. ل تەباخا سالا ١٩٣٠ێ تەڤی ڕەوشەنبیر و سەرهلدێرێن کورد ئێن دن ب زۆرێ ل شامێ هاتە بجیکرن.

خەباتا سیاسی یێن بێئەنجام و دۆرپێچا دەولەتێن سەردەست، ڕەوشا ناڤخوەیی یا کوردان و پێدڤیا خوەندن و نڤیساندنێ و گەلەک سەدەمێن دن ئەو باوەری ژ بۆ جەلادەت چێکر کو بەرێ خوە بدە ڕێیەک دن و ژ بۆ شیارکرنا کوردان دڤێ کارێ خوە یێ سیاسی سست بکە و گرانیێ بدە کارێ کولتوری و ئەدەبی. هەتا وی گۆت، کو ئەو ئێ کارێ سیاسی ژ سیاسەتڤانان ڕە بهێلە، ئەو ئێ ژێ ب کارێ زمان و ئەدەبیاتێ داکەڤە. جەلادەت ب ئالیکاریا کوردێن باکوور کو خوینی بون و ژ کوردستانا باکوور دەربەدەر بووبوون، ل سووریێ جڤیان و دەست ب ئامادەکرنا ئەلفابەیا کوردی دکر، بنگەهێ گرامێرێ داڤێت و ئیملایا کوردی ئامادە دکر. جەلادەت ژ بلی کوردی ب زمانێن تورکی، عەرەبی، فرەنسی، رووسی، یوونانی، ئالمانی و ئینگلیزی دزانبوو. ل گۆر فکرا جەلادەت، ئەو ل ئەنجاما موقایەسەیا گەلەک زمان و ئەلفابێیان گهیشت هندێ کو ئەلفابێیا لاتینی دکاربوو بەری ل نڤیسینا کوردی ڤەبکە. هەلبەت ژ بۆ پێکئانینا ڕامان و ئیدەئالێن خوە کۆڤارەک ژێ ڕە لازم بوو. ل سالا ١٩٣١ێ ژ دەولەتا فرانسایێ دەستوور گرت کو ل سووریێ کۆڤارەکێ دەربخە. پشتی ئامادەکاریان ل ١٥ێ گولانا ١٩٣٢ێ هەژمارا یەکێ یا هاوارێ گهاند خوەندەڤانان. ئارمانجا میر جەلادەت ئەوە بوو کو ئەلفابێیا کوردی لاتینی ب ڤێ کۆڤارێ ل سەرانسەرێ کوردستانێ بەلاڤ بکە. هەر ل وێ سالێ پرتووکا خوە یا ڕێزمانێ ئا ب ناڤێ ڕێزمانا ئەلفابێیا کوردی چاپ کر. هەتا ١٥ێ گەلاوێژا سالا ١٩٤٣ێ ٥٧ هەژمارێن هاوارێ دەرکەتن. ل سالا ١٩٣٥ێ ل شامێ ب دۆتماما خوە، ڕەوشەن خانمێ ڕە زەوجی. د زەواجا وان دە دو زارۆک ب ناڤێ جەمشید و سینەمخان چێبوون، کورەکێ وان ب ناڤێ سافتەر ژێ هێن د یەک سالیا خوە دە مربوو.

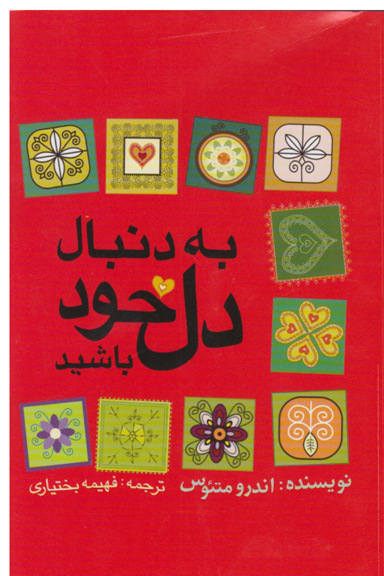
ب دەستپێکا شەرێ جیهانی زەختێن سیاسی ل سەر ڕەوشەنبیرێن ل سووریێ جارەکا دن دەستپێکر. دەولەتا فرانسی د ناڤ سالێن ١٩٤٣ و ٤٦ێ دە ب زۆرێ روونشتنا ل شامێ ل سەر جەلادەت فەرزکر. ئەو ب زۆرێ روونشتنە ل شامێ ژ ئالیێ ڕەژیما سووریێ ڤە ژێ هەتا ١٩٤٨ئان هاتە دۆماندن. پشتی دەستپێکا شەرێ جیهانی یێ دویێ جەلادەت دەست ب کارێن ڕۆژنامەڤانیێ کر و ل سالا ١٩٤٢ئان ل شامێ کۆڤارا ڕۆناهی وەشاند. پشتی کو سالا ١٩٤٣ئان هاوار هاتە راوەستاندن ژێ، میر جەلادەت گرانی دا سەر ڕۆناهیێ. هنگێ برایێ وی کاموران ژێ ل لوبنانێ کۆڤارەکا کوردی-فرانسی ب ناڤێ ڕۆژا نوو دەردخست. سەرپێهاتیا کۆڤارا ڕۆناهیێ ژێ هەتا سالا ١٩٤٥ئان ئاژۆت. میر جەلادەت د ژیانا خوە یا ڕەوشەنبیری دە ژ بلی خەباتێن کۆڤار دەرخستنێ گەلەک پرتووک ژێ نڤیسین. هەر وها، ژ بلی کۆڤارێن کو دەردخستن، د گەلەک کۆڤارێن دن دە ژێ نڤیسیە. بەرهەمێن جەلادەت بەدرخان وها نە: ئەلفابێیا کوردی، ڕێزمانا کوردی، رووپەلێن ئەلفابێ، فەرهەنگا کوردی، ڕێزمانا ئەلفابێیا کوردی، دیباجا نمێژێن ئێزدیان، ڕۆژنڤیسکا ئالمانیایێ، وەرە دۆتمام، ژ ڕەوشەنبیرەکێ کورد ژ موستەفا کەمال ڕە نامە و ژ چیرۆک و نڤیسێن وی یێن د کۆڤاران دە گەلەک پرتووکێن دن هاتنە ئامادەکرن.



ژ بەر تەنگاسیێن ئابۆری، میر جەلادەت ل سالا ١٩٥٠ێ ل گوندێ هەجانێ، کو نێزی شامێ بوو، دەست ب کارێ چاندنیێ کر. ژ بۆ دەبارا مالباتا خوە، ئەو مەجبوور مابوو کارەکی وها بکە. هەرچەند گەلەک هەڤالێن وی هەبوون و دخوەستن ئالیکاریا وی بکن ژێ، وی ئالیکاری قەبوول نەدکر. ل گوندێ هەجانێ ژ بۆ ئاڤدانا زەڤیێن کو داژۆت بیرەکا مەزن کۆلا. د نامەیێن کو ژ مالباتا خوە ڕە دنڤیسیبوو ناڤێ ڤێ بیرێ دانیبوو بیرا قەدەرێ. میر جەلادەت ل ١٥ێ تیرمەها ١٩٥١ێ ل گوندێ هەجانێ نێزیکی شامێ چوو سەر دلۆڤانیا خوەدێ و تەرمێ وی ل کێلەکا باپیرێ وی، میر بەدرخانی، ل گۆرستانا مەولانا خالدێ نەخشەبەندی ل تاخا کوردان ل شامێ هاتە ڤەشارتن.




معرفی کتاب « به دنبال دل خود باشید»
(سمیرا کریم غلام‌علی)



کتاب به دنبال دل خود باشید اثر اندرومیتوس، به چندین زبان دنیا ترجمه شده است و اولین چاپ آن در ایران سال ۱۳۸۷ بوده که با خوانندگان بسیاری روبه‌رو شده است. موضوع این کتاب راه و رسم زندگی است؛ برای اینکه هدف خود را از زندگی پیدا کنیم باید پیرو دل خویش باشیم. در این کتاب به‌طور مشهود متوجه نکته‌ای خواهیم شد که زندگی بیرون از خود ما وجود ندارد. چیزی که زندگی می‌نامیم تصویر خودمان در آینه است، یعنی زندگی بازتاب فکر و احساسات است.



این کتاب فلسفه‌ای درباره زندگی است که می‌گوید شما فقط یکبار زندگی می‌کنید بنابرین عمر خود را به انجام کارهایی بگذرانید که دوستشان دارید. برای این منظور لازم است که ابتدا این دو ایده را بپذیرید:



۱- همیشه این امکان وجود دارد که انسان حداقل در اوقات فراغت به انجام کارهای مورد علاقه‌اش بپردازد. بعضی از آدمها همیشه نقش قربانی را بازی می‌کنند و هرگز هیچ وقتی را صرفاً برای خود کنار نمی‌گذارند. اگر نتوانید در اوقات فراغت خود کار مورد علاقه‌تان را انجام دهید، جای تردید وجود دارد که در ساعات دیگر به خود اجازه چنین کاری بدهید.





۲- همیشه این امکان وجود دارد که انسان در ازای انجام کار مورد علاقه‌اش حقوق بگیرد. اکثر ما با این اعتقاد بزرگ شده‌ایم که معنای کار، زجر و زحمت است. اشتباه است، میلیون‌ها نفر در سرتاسر جهان در ازای کار آسان، دستمزد گزاف می‌گیرند.



فهرست مطالب کتاب:

گزیده‌ای از کتاب:

«بهترین بخت شما برای لذت بردن از زندگی، در انجام دادن کاری که دوست دارید نهفته است.»
عشق یعنی انرژی، هر کاری را که با عشق انجام دهید از کیفیت آن انرژی برخوردار می‌شوید و چنین انرژی به احتمال زیاد تبدیل به آسایش و رفاه برایتان می‌شود اما این بدان معنا نیست که هیچ خستگی و رنجی در راه نیست. انجام دادن کاری که دوستش دارید یک دستور عمل برای یک زندگی بی‌دردسر نیست، بلکه راهنمایی برای یک زندگی پرشور است. به‌احتمال زیاد هم مسئولیتتان بیشتر می‌شود و هم مشکلاتتان...

زندگی همیشه رنج‌آور نیست، امّا همواره رنج دلیل اصلی تحول ماست. چالش‌ها ما را قوی‌تر می‌کنند و «هستی به تلاش پاسخ می‌دهد نه بهانه‌ها و تلاش همواره با صبر است که نتیجه مطلوب را خواهد داد.»
اکنون درحالی ایستاده‌ایم که اندیشه‌ها و کنش‌های چند سال گذشته برایمان رقم زده است و تمام آنچه در ده یا بیست سال آینده تجربه خواهیم کرد تحت تأثیر این چند است که امروز رقم می‌زنیم.
«اگر راهی را بروی که تا حال میرفتی، همان نتیجه‌ای را می‌گیری که تا حال گرفته‌ای.»
ویلیام شکسپیر
رسالت ما در زندگی تغییر دادن دنیا نیست بلکه تغییر دادن خودمان است، هیچ راه‌حلی «بیرون» از ما نیست و تمام راه‌حل‌ها «درون» ما هستند و برای زندگی بهتر خودمان مسئول هستیم.




مناڵەکان
ئەی برسیە ژین تاڵەکان
لەسەر سینگە نەوتاییەکەی بابە گوڕ گوڕ
نێزیک تاڤگەی
سەرەوژووری زێڕینی گڕ
گڵکۆیەکی بچکۆلەم دی
لێی نووسرابوو:
ئالێرەدا
مناڵێکی چاوڕەشی کورد
لە برسان **مرد**
عەبدوڵا پەشێو



SAVE
ROJAVA

سال هفتم
شماره سیزدهم
آذر ۱۳۹۸

نشریه فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی
دانشجویان دانشگاه ارومیه

انفعال دانشجویی (مصاحبه با مسعود کردپور)
ڕۆژئاوا (مصاحبه با دکتر محمدی)
وتوویژ لەگەڵ مامۆستا هەڵۆ
میر جەلادەت بەدرخان، پێشەنگێ نڤیسینا تیپێن لاتین